

چپ دانشجویی بر سر دوراهی : مارکسیسم یا حکمتیسم؟

نوشتار زیر در ادامه مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" ارائه می شود که در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ماه از طریق همین وبلاگ منتشر گردید . مطالعه این مقاله به رفقا و دوستان چپ در داخل و خارج از کشور ، فعالین سوسیالیست جنبش دانشجویی و تمام کسانی که در جریان بحثهای یک ماه و نیم اخیر پیرامون مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" بودند ، پیشنهاد می شود.

منبع: تریبون مارکسیسم

<http://www.tmarxism.blogfa.com/>

چپ دانشجویی بر سر دوراهی : مارکسیسم یا حکمتیسم؟

چپ دانشجویی بر سر دوراهی : مارکسیسم یا حکمتیسم؟

(بخش اول)

جهانگیر پایدار

خسرو روزبه عضو سازمان افسران حزب توده ایران در دفاعیات طولانی خویش که در دادگاه نظامی ارائه شد بیان می دارد (نقل به مضمون) که در مقطع بازداشت وی (در سال ۱۳۳۶ یعنی چهارسال پس از کودتای ۲۸ مرداد) به نحس فعالیتهای نهادهای امنیتی رژیم سلطنتی و عملکرد برخی از سران حزب در زندان ، دیگر چیزی برای پنهان کردن و مخفی نگاه داشتن باقی نمانده بود و او بر این اساس وظیفه و تعهد انقلابی خویش را به این شکل تعریف می کند که کلیه جنبه های عملکرد حزب و سازمان افسران را مورد بررسی شفاف و همه جانبه قرار دهد و به دفاع از وجوه قابل دفاع و نقد سایر ابعاد بپردازد . به نظر می رسد که چپ نوپای دانشجویی در ایران به طور عام و مجموعه "

دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " به طور خاص به حکم شرایط عینی در موقعیت مشابهی قرار گرفته اند . امروز تعهد و شهادت انقلابی تنها می تواند به معنای پایبندی به انجام تمام و کمال و

شایسته وظیفه ای باشد که سیر عینی تحول بخش چپ جنبش دانشجویی در مقابل فعالین چپ قرار داده است. متأسفانه واکنشهای صورت گرفته پس از انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" نشان می دهد که موانع بر سر راه انجام چنین وظیفه ای بسیارند. به هر حال بخش چپ جنبش دانشجویی بدون بازبینی انتقادی و بی تخفیف و شفاف فعالیت چند سال گذشته خویش قادر به ادامه حرکت نیست. آنها که آگاهانه یا نا آگاهانه می خواهند کل وقایعی که منجر به حوادث ۱۳ آذر و اتفاقات بعدی آن (در زندان و خارج آن) شد را با هر بهانه ای از عرصه نقد و بررسی قیچی کنند و شرایط با ضرب فحاشی و هوچی گری و چماق کشی به دو سال قبل برگردانند و دیگران را نیز به تمکین وادارند باید بدانند که رویایی در سر پرورانده اند که تعبیر خواهد شد و در نبردی وارد شده اند که نتیجه آن از پیش مشخص است. بر این اساس قبل از ورود به موضوع اصل لازم می دانیم دو نکته مقدماتی را متذکر شویم:

- عنوان " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " ابدًا معادل دیگری برای چپ دانشجویی نبوده و نیست. این حکم امروزه البته بیشتر از هر زمان دیگری صادق است. در بحثهای اخیر به نظر می رسد بعضی زیرکانه می کوشند " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " را یگانه قالب فعالیت چپ دانشجویی در گذشته و حال محسوب دارند و حاصل تلاشهای نسل جدید چپ را یکسره به حساب افرادی که اکنون در قالب " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " (" چپ رادیکال " سابق) مجتمع شده اند واریز کنند و منتقدین " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " را در موقعیت متقابل و متضاد کلیت چپ دانشجویی قرار دهند. این نسل از چپ را که امروز صدایش از مراکز دانشجویی بسیاری از شهرستانهای کوچک هم شنیده می شود را نمی توان صرفاً در لیست نویسندگان و لینکهای سایت " آزادی - برابری " منجمد کرد. نسل جدید چپ صرفاً با انگیزه و اراده و تصمیم چند قهرمان و " لیدرهای کبیر " آزادی خواه و برابری طلب شکل نگرفته است. زمینه عینی سر بر آوردن مجدد چپ را تبعات بازسازی اقتصادی کاپیتالیسم ایران در عصر جهانی شدن نئولیبرالیسم شکل داد. بر این بستر و بر اساس یک فعالیت و تکاپو و مبارزه جمعی بوده که نسل جدیدی از چپ پا به میدان مبارزه گذاشته است. نقش و تاثیر تلاش و کوشش فعالین و شخصیتهای چپ در پیشبرد این روند به جای خود محفوظ است اما " چپ رادیکال " سابق و " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " بعدی تاریخاً تنها یک گرایش در بین چپ دانشجویی بوده اند و چپ دانشجویی هیچگاه منحصر به این گرایش نبوده است. در طول این چند سال گرایشهای نظیر " چپ کارگری " و " دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک " در کنار " چپ رادیکال " فعالیت داشته اند و امروزه نیز گرایشهای دیگری نظیر " دانشجویان سوسیالیست " و یا رفقای " دانشجویان انقلابی کرمانشاه " (که خود را آنارکو مارکسیست تعریف می

کنند) و ... در قالب چپ دانشجویی فعالیت می کنند و منتقدین " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " را در درجه اول فعالین گرایشهای دیگر چپ دانشجویی تشکیل می دهند .

- مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" ابا تمامی فعالین " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " و " چپ رادیکال " را به حزب حکمتیست منتسب نکرده بود و به هیچ وجه نگفته بود که " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " شاخه دانشجویی یک حزب خاص هستند . منتقدین بر این نکته واقف بودند که بسیاری از اعضای " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " حتی در جریان وقایعی که به دست عده ای خاص انجام گرفت نبوده اند . مقاله تاکید داشت که بخش محدود اما موثری از چهره های شناخته شده این جریان در خط این حزب فعالیت می کرده اند . مقاله به علاوه تاکید می نمود که نه نفس این ارتباط که نوع این رابطه و سیاستی که به تبع آن دنبال می شد زمینه ساز وارد آمدن ضربات سال گذشته بر چپ دانشجویی گشت و دقیقاً در اینجا و به همین دلیل است که می بایست این نوع رابطه و سیاست را که منجر به متقدم و متمایز دانستن منافع یک جریان سیاسی خاص بر مصالح کلیت چپ دانشجویی گشته است را مورد نقد قرار داد . وابستگیهای حزبی برخی از چهره های شناخته شده دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب و جریاناتی که بر مبنای این مساله صورت گرفت ، واقعیتی است که در وارد آمدن ضربه سال گذشته بر چپ دانشجویی بسیار موثر بود و در جهت وفادار ماندن به وظیفه نقد ، نمی توان آن را نادیده گرفت به علاوه نفس این ارتباط مساله ای است که امروزه خود دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب در نوشته هایشان به آن اذعان دارند و فقط شنیدن آن را از منتقدین خوش نمی دارند . بدیهی است که حکمتیستها نفع خود و فرقه خویش را در بسته ماندن دهان منتقدین و مخالفین و مسکوت ماندن مانند تمام مباحث می دانند و گردونه فحاشی را مانند موارد گذشته در مقابل منتقدین به چرخش در آورده اند (به این مساله در قسمتهای بعد خواهیم پرداخت) و باز بدیهی است که لازمه تدوام تمایلات و سیاستهای غالب در گذشته و دست نخوردن آنها ایجاد چنین فضایی است . به همین دلیل است که از آنان نمی توان انتظاری داشت اما از بدنه و رهبران مستقل دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب انتظار می رود که به جای مشارکت در ایجاد فضای احساسی و بعضاً سم پاشی بر علیه منتقدین ، این واقعیت را بپذیرند که عملکرد برخی از رهبران آنها موجب دچار شدن چپ دانشجویی به چنین وضعیتی بوده است و با هیچ شعبده بازی نمی توان جای مقصر و منتقد را با هم عوض نمود . ورود از موضع بالا به بحث و تلاش در جهت عوض کردن جایگاه منتقد و مقصر ، تنها نتیجه اش بالا رفتن فشار خون نویسنده و جایگزین کردن تحلیل مارکسیستی با فحش و تهدیدنامه هایی است که در بهترین حالت چیزی شبیه به بیانیه سی تیر قوام السلطنه خواهد شد . ما از رفقای چپ و سوسیالیستی که در شهرستانها تحت عنوان " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " اعلام موجودیت کرده اند نیز درخواست داریم توجه بیشتری به مکتوبات و موضعگیریهای افرادی

داشته باشند که به عنوان " نمایندگان " آنها از لندن تا استانبول و سلیمانیه و تهران به " دخالتگری " در اوضاع از طریق تهدید منتقدین و برجسب زنی و آلوده کردن فضا به نفع منافع یک فرقه خاص مشغولند . ما با صراحت می گوئیم که مجموعه " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " را به دلایل گوناگون (که در قسمتهای بعد به تعدادی از آنها اشاره خواهد شد) را ظرف مناسبی برای پیشبرد مبارزه سوسیالیستی در جنبش دانشجویی نمی دانیم اما از آنجا که ایجاد انسجام تازه ای در چپ دانشجویی و پیشروی مجدد آن را در گرو مقبولیت تحلیل روشن ، صادقانه و مجاب کننده ای از علل عقب نشینی اخیر می دانیم ، ترجیح می دهیم با کسانی وارد بحث شویم که حاضر باشند مباحثه و پلمیک را در محیط سالمتری پیش ببرند . به علاوه لازم است که به اطلاع این دوستان و سایرین برسانیم که صرف نظر از هر انتخابی که ایشان داشته باشند ، ما این بحث را به شکل بدون تخفیف و قاطعانه پی خواهیم گرفت و بعد نظری و تئوریک ، تنها یک وجه از این جدال است : **جدالی که بین مارکسیسم و حکمتیسم در جنبش دانشجویی آغاز شده است .**

۱- آزادی و برابری : پیشینه تاریخی

با نگاهی به عنوانی که مجموعه " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " برای خود برگزیده اند و شعار اصلی مطرح شده توسط آنان در سطح جنبش دانشجویی (" زنده باد آزادی و برابری ") و نام تریبون " رسمی " آنان (وبلاگ و سپس سایت " آزادی - برابری ") به راحتی می توان پی برد که " آزادی و برابری " مولفه اصلی ای است که آنان تلاش می کنند هویت سیاسی و اجتماعی خویش را بر آن اساس معرفی نمایند . این دو واژه در برخورد اول ذهن را به سمت شعار سه قسمتی " آزادی ، برابری ، برادری " (liberty, equality, fraternity (brotherhood)) معطوف می کند که در مقطع انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) مطرح شد و بعدها به عنوان سمبل و شعار اصلی انقلاب معرفی گردید و توسط جمهوری سوم فرانسه در اواخر قرن نوزدهم نهادینه و تثبیت شد . " بیانیه حقوق بشر و شهروند " (۱۷۸۹) این دو واژه (یعنی آزادی و برابری) را برای نخستین بار در کنار هم قرار داد و در مواد ۴ و ۶ خویش " آزادی " را به معنای آزادی منفی و " برابری " را بمثابه برابری حقوقی یعنی برابری همگان در مقابل قانون تعریف نمود . بر این مبنا در روزهای نخستین انقلاب تصویری مبتنی بر امکان تناقض این دو مفهوم با هم وجود نداشت چرا که انقلابیون با توجه به درکی که از این دو واژه در ذهن داشتند اعتقاد داشتند که تنها آزادی ، برابری واقعی را به ارمغان می آورد و برابری همگان در مقابل قانون با حاکمیت استبداد سازگار نیست . تضمین کننده این هماهنگی نیز حاکمیت قانونی است که از دل یک قرارداد اجتماعی بر آمده باشد . جالب اینجاست که پاره دیگر این شعار یعنی

" برادری " در دوران دیگری پررنگ گردید و مورد تاکید قرار گرفت و به این شعار اضافه گشت . اهمیت قائل شدن برای " برادری " در کنار " آزادی و برابری " محصول دوران حاکمیت انقلابی ژاکوبنها بود (که از سال ۱۷۹۳ آغاز گشت) و طی آن تلاش شد تا " برابری " مورد تعریف مجدد قرار گیرد (توسط افرادی نظیر بابوف) و از سطح برابری در برابر قانون فراتر رود . " برادری " در اینجا به منزله نمادی برای تعهدات اخلاقی جامعه و قانون در مقابل فرد و تلاش برای گذر از برابری حقوقی به برابری اجتماعی به کار گرفته می شد . با فرارسیدن دوران حاکمیت ضد انقلاب یعنی ترمیدور ، کلمه " برادری " از این شعار حذف گردید و مجددا بر روی " آزادی و برابری " تاکید گردید . در قرن نوزدهم جدالهایی پیرامون این شعار بین سوسیالیستها و لیبرالها در گرفت . لیبرالها با الگو قرار دادن دوران اولیه انقلاب در سال ۱۷۸۹ از شعار " آزادی و برابری " دفاع می نمودند و سوسیالیستهای تخیلی ای نظیر سن سیمون و فوریه به خاطر تمایل به دوران حاکمیت انقلابی ژاکوبنها در سال ۱۷۹۳ ، به طرح سه گانه " آزادی ، برابری ، برادری " می پرداختند . کمونارهای پاریس در سال ۱۸۷۱ نیز سه گانه " آزادی ، برابری ، برادری " را بر طلیعه بیانیه های خویش می نگاشتند .

مقصود از اشاره به این پیشینه تاریخی این بود که شعار " آزادی ، برابری " چه تاریخا و چه به شکل تحلیلی واجد و حاوی و نشانه گرایش و تمایلی قدرتمند به چپ و سوسیالیسم نمی باشد و به این شکل موجود حتی در دوران تاریخی فوق الذکر نیز پرچم گرایشهای راست انقلاب بورژوایی فرانسه بود . بنابراین این شعار فی نفسه نمی تواند وجه تمایز و معرف چپها و سوسیالیستها در جنبشهای اجتماعی و مولفه اصلی شکل دهنده به هویت سیاسی آنان باشد . تحلیلا قابل تصور است که گرایشهایی از لیبرالها نیز بتوانند بمثابه صاحبان تاریخی این شعار و با تعبیر و تعاریف خاص خویش از این دو واژه ، از آن به عنوان پرچم خود در جنبشهای اجتماعی بهره جویند . از گفته های فوق ما قصد این نتیجه گیری را نداریم که فعالین دانشجویی جریان " آزادی خواه و برابری طلب " که اکنون اقدام به طرح این شعار می نمایند لیبرال هستند و یا به مبانی نظرگاه سوسیالیستی معتقد نیستند و یا این شعار اساسا راست و ارتجاعی است ... بلکه می خواهیم ذهن ایشان را متوجه مشکلات و تناقضاتی که در بطن طرح این شعار به عنوان مولفه اصلی تعیین بخش به هویت چپ در سطح جنبشهای اجتماعی وجود دارد بنماییم . البته این دو کلمه یعنی " آزادی و برابری " در کنار عبارتی مانند " حکومت کارگری " که دارای بار معنایی مشخص و پررنگ چپ است ، تاریخا توسط جریانات چپ در ایران به عنوان یکی از شعارهای اصلی مورد استفاده قرار گرفته است و به استفاده کردن از این کلمات به این شکل نه تنها ایرادی وارد نیست بلکه قاطعانه می توان آن را از شعارهای همچنان معتبر چپ ایران در سطح احزاب و سازمانها محسوب داشت . دقت کنید بحث در اینجا بر سر محتوا و ماهیت این شعارها و عبارات است

و نه اینکه مثلاً با اضافه کردن " حکومت کارگری " به " آزادی و برابری " این سه گانه به شعاری مناسب برای چپ دانشجویی بدل خواهد شد . شخص منصور حکمت در دورانی از حیات سیاسی خویش که به عنوان یک نظریه پرداز برجسته مارکسیست به فعالیت مشغول بود ، چنین تفسیری را از این سه گانه - که مبتنی بر ارتباط منطقی و درونی این سه با هم و نیاز درونی آنها به هم است - ارائه می دهد :

" ... شعاری که انگیزه و نیروی محرکه حرکت رو به جلوی مبارزه طبقاتی و انقلابی در ایران را در یک عبارت کوتاه بیان میکند: "آزادی، برابری، حکومت کارگری" این شعار کارگران انقلابی است. این شعاری است که تمام حرکت‌های انقلابی در ایران معاصر، از انقلاب ۵۷ تا پیروزی نهائی را به هم مرتبط میکند .

"آزادی" یعنی رهایی کامل از قدرت و حاکمیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرمایه و سرمایه داری، یعنی رهایی از کلیه روابط، مناسبات و نهادهای اسارت آور و سرکوبگر جامعه بورژوازی، یعنی رهایی از چنگال بردگی مزدی، رهایی از انقیاد طبقاتی، رهایی از سرکوب ماشین دولتی بورژوازی، رهایی از بی حقوقی سیاسی و انقیاد فرهنگی، رهایی از پیله مذهب و پندارها و قوانین و ارزش های خرافه آمیز و عقب مانده جامعه موجود، رهایی از ستم های مذهبی، قدمی و جنسی، رهایی از فقر و فلاکت، جهل و خرافه و کل تبعیضات و مصائب جامعه بورژوازی .

"برابری"، یعنی نه فقط برابری حقوقی و قانونی، نه فقط برابری شهروندان جامعه از هر قوم و نژاد و جنسیت، بلکه برابری در امکانات مادی، در دسترسی به ابزارهای ارتقا و شکفتن استعدادهای فردی و اجتماعی، برابری در تولید و در زیست، برابری در اعمال اراده در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اداره جامعه خود - برابری در بهره مندی از محصولات مادی و معنوی کار و تلاش اجتماعی و برابری در مبارزه برای فایق آمدن بر هر عقب ماندگی و کمبود - برابری ای که تنها با درهم کوبیدن مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید و مبادله، از میان بردن بردگی مزدی و قرار دادن وسایل تولید و ثروت جامعه در مالکیت جمعی و اشتراکی کلیه انسانهای سهمیم در فعالیت اجتماعی حاصل میشود .

"حکومت کارگری"، یعنی حکومت طبقاتی کارگران، حکومت استثمار شدگان و تولید کنندگان کل ثروت جامعه بر علیه استثمارگران، حکومت بردگان مزدی امروز و ناجیان فردای جامعه، حکومت کسانی که جامعه، نفس موجودیت و ثروت آن، بر کار و تلاش مدام آنها بنا شده است، حکومت کارگری یعنی طبقه کارگر متشکل بعنوان قدرت و طبقه رهایی بخش حاکم. حکومت کارگری یعنی حکومت سرکوب مقاومت استثمارگران در برابر رهایی بشریت تحت ستم. حکومت کارگری یعنی دیکتاتوری پرولتاریا علیه مدافعان

فقر و فلاکت و استثمار و جهل و خرافه. حکومت کارگری یعنی دمکراسی برای کارگران و زحمتکشان و استثمار شوندگان و سرکوب برای استثمارگران. حکومت کارگری یعنی ضمانت اجرایی واقعی

آزادی و برابری... "

(تاکید از ماست ، منصور حکمت ، " آزادی ، برابری ، حکومت کارگری " ، " کمونیست " ، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران ، شماره ۱۴ ، ۲۰ آبان ۱۳۶۳)

بریدن سر این شعار از طریق حذف عبارت " حکومت کارگری " (و یا هر واژه و عبارت مشابه آن) و باقی گذاردن " آزادی - برابری " و تلاش در جهت طرح آن به عنوان شعار اصلی چپ در سطح جامعه اما امری قابل ردیابی و بررسی است و ریشه در تحولاتی در چپ ایران در فضای پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ دارد که ما در قسمت بعد به آن می پردازیم .

۲- آزادی برابری : ورژن حکمتیستی

این تیتر بر اساس این فرض خوش بینانه نوشته شده است که گویا خوانش و روایت غیر حکمتیستی از شعار " آزادی و برابری " هم ممکن است و وجود دارد و فعالین مستقل مجموعه " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " قرار است زمانی به طرح و بسط آن پردازند . ما در اینجا به " آزادی و برابری " علاوه بر یک شعار به عنوان یک دال استراتژیک می نگریم که مدلولهای خاصی در ذهنیت سیاسی حکمتیستها دارد و در بطن یک نظرگاه و تحلیل سیاسی خاص از اوضاع کنونی مطرح می شود . ما در عین حال در انتظار شنیدن و خواندن برداشتها و خوانشهای مستقل دوستان " آزادی خواه و برابری طلب " از این شعار هستیم که بر مبنای آن قاعدتا می بایست یک راهبرد سیاسی مستقل و غیر حکمتیستی طراحی شود .

۲-۱- دوم خرداد و سرنگونی مداوم

عروج جریان دوم خرداد (۱۳۷۶) و پدیدار گشتن چشم اندازهای اصلاح رژیم ، بخش عمده ای از جریان رادیکال چپ در اپوزیسیون را دچار سردرگمی نمود . حزب کمونیست کارگری (بعد از تغییر مسیر اساسی در سال ۱۳۷۷ بعد از کنگره دوم و قبل از وقوع انشعاب حزب حکمتیست) در مسیر یافتن نظرگاه مناسب برای تحلیل این پدیده و برخورد با آن به یک عقب گرد عظیم نظری دچار گشت : در آینه تحولات پس از دوم خرداد و سراههای ایجاد شده در آن دوره ، تقابل " رژیم " و

" مردم " (و نه حتی " خلق " دوران پس از انقلاب ۵۷ که قاعدتا بخش کوچکتري از " مردم " را در بر می گرفت) را دید و جریان اصلاح طلبی را بمثابه واکنش و " عقب نشینی " جناحی از رژیم در قبال اعتراض و غلیان توده ها ارزیابی کرد . قربانی اصلی چنین دیدگاهی ، تحلیل مارکسیستی بود که بنا را بر تقابل طبقات می نهاد و نه تقابل حکومت و مردم . حزب کمونیست کارگری با " واکنشی " ارزیابی کردن جریان اصلاح طلبی (یعنی واکنش جناحی از رژیم به اعتراضات مردم برای کنترل و مدیریت آن) ، تلویحا بر مثبت بودن تغییرات صورت گرفته توسط دوم خردادیهها صحه می گذاشت . از سوی دیگر حزب با تاکیدات فراوان امکان وقوع رفرم در رژیم و توافق امپریالیسم آمریکا با گرایشهایی از اسلام سیاسی در منطقه را بالکل و اساسا نفی می نمود (که تلویحا به معنی پذیرفتن صورت مساله تقابل " اسلام سیاسی - مدرنیسم در منطقه بود که منجر به حمایت ضمنی از حمله آمریکا به افغانستان توسط حزب در زمان حیات حکمت شد) . یک راه خروج از این بست سیاسی و نظری این بود که بر گسترش اعتراضات و فشارها از پایین بر جناح رفرمیست رژیم تا عقب راندن تدریجی رژیم و سرنگون ساختن مرحله به مرحله حکومت تاکید کند . مشکل این انتخاب این بود که مرزهای هویتی حزبی که خود را کمونیستی و انقلابی می دانست را با جریانات سوسیال دموکرات و رفرمیست و جناح چپ جمهوری خواهی و بعدها دوم خردادیههای سرنگونی خواه شده به شدت مخدوش می ساخت . انتخاب دیگر و منسجم ترین و منطقی ترین راه برون رفت از تناقضات سیاسی ای که تحلیل نادرست از دوم خرداد حزب کمونیست کارگری را به آن دچار ساخته بود ، این بود که شرایط را " انقلابی " (و یا تعبیر دیگر با استنتاجات مشابه نظیر " بحرانی " ، " متلاطم " ، " ...) ارزیابی کند و بسنده کردن به متحقق شدن رفرمها را در مقابل موج انقلابی که پیش رو است و اوضاع را اساسا زیر و رو خواهد کرد نا مطلوب جلوه دهد . چنین بود که حزب کمونیست کارگری به مسیری قدم گذاشت که حدود دو دهه پیشتر مجاهدین و سلطنت طلبان بر آن قدم نهاده بودند و آن مسیری جز " سرنگونی طلبی " نبود . حزب کمونیست کارگری نیاز داشت برای حفظ انسجام سیاسی خویش و اثبات موضوعیت داشتن سیاستهایش منطما اوضاع جامعه را در آستانه یک تحول انقلابی ارزیابی کند و در مقابل خط حمایت از اصلاحات بر فراخوان فوری سرنگونی اصرار ورزد و منطما چنین وضعیتی را کش دهد و دارای موضوعیت و زنده جلوه دهد .

" ... بیابید روی یک سال و نیم آینده شرط بندی کنیم . کسی چه می داند ؟ جمهوری اسلامی ممکن است سریعتر از این هم ناپدید شود ... "

(منصور حکمت ، مصاحبه با صفا حائری فوریه ۱۹۹۹)

"... جمهوری اسلامی به سرانجامی سقوط افتاده است و شیخ انقلاب مردم و به قدرت رسیدن یک رژیم رادیکال سوسیالیستی در ایران مجدداً نیروهای ارتجاع غرب را از دولتهای ایتالیا و فرانسه و ... تا پاپ و بی بی سی و سی ان ان را به وحشت انداخته است ..."

(فاتح شیخ الاسلامی ، سر مقاله نشریه انترناسیونال ، شماره ۲۸ ، مارس ۱۹۹۹)

"... ایران در آستانه تحول عظیمی است . جمهوری اسلامی وارد آخرین مراحل زندگی خود شده است . امروز باید روز شروع اعتصابات سیاسی شما باشد . من شما را فرا می خوانم تا با شروع اعتصابات سیاسی خود ناقوس مرگ جمهوری اسلامی را به صدا در آورید ..."

(تاکید از ماست ، کوروش مدرسی ، پیام به کارگران نفت ، تیرماه ۱۳۸۲)

با چنین نیازی " سرنگونی " بمثابه یک مقوله سوپژکتیو و یک حالت مطلوب و یک آرزوی سیاسی کارآمدی بیشتری از " انقلاب " بمثابه یک وضعیت عینی یافت . بر چنین بستری و در گامهای نخستین " سرنگونی " از یک گرایش و تمایل سیاسی به یک فاز مقدماتی محتمل قبل از وقوع انقلاب نیز ارتقاء مقام یافت . این تفکیک ، این پیش فرض بسیار مهم را در دل خود مستتر داشت که سرنگونی حکومت می تواند از طرق دیگری غیر از " انقلاب " صورت گیرد و عرصه ها و امکانات " دخالتگری " حزب در اوضاع فراختر و وسیعتر گردد (سیاست " رژیم چنج " آمریکا ، حمله نظامی ، کودتا ، " فعل و انفعالات انتخاباتی " ، " نافرمانی سیویل " و ...) . در همین دوره بود که منصور حکمت بحث " حزب و قدرت سیاسی " (که حکمتیستها آن را " بزرگترین در افزوده به مارکسیزم در این قرن " ، یعنی قرنی که تنها هشت سال از آغاز آن می گذرد ، می دانند) را مطرح ساخت که بر مجاز بودن حزب کمونیستی به اقدام برای تسخیر قدرت بدون نیاز به بسیج طبقه کارگر تاکید داشت . طرح این بحث مستلزم گسست از تئوری کلاسیک مارکسیستی در عرصه های سیاسی و اقتصادی بود . بحث " حزب و جامعه " نیز روشهای تقویت و رشد حزب کمونیست کارگری از طرق " مکانیزمهای اجتماعی " دیگری غیر از اتکاء به طبقه کارگر را مطرح می نمود . فعالیت در میان طبقه کارگر (به عنوان رکن اصلی فعالیت کمونیستی) دیر بازده و دشوار تلقی شد و دربستر اوضاع " متحول " و " متلاطم " و " انقلابی " آن دوران با شتاب سیاسی حزب هماهنگ نبود و لذا بیهوده و بی نتیجه انگاشته شد . بحث دیگر که به نام " سلبی - اثباتی " ملقب گشت ، پیشنهادهای مشخصی برای حزبی که گویا درگیر در فرایند سرنگون ساختن رژیم است داشت . نظرات ارائه شده تحت عنوان " حزب و قدرت سیاسی " ، " حزب و جامعه " و " سلبی - اثباتی " با ترکیبها و تعبیر و تاکیدات متفاوت پایه اصلی و مشترک فعالیت تمام احزاب مشتق و منشعب از حزب کمونیست کارگری اولیه

تا کنون بوده است. از آنجا که این نظرات در آزمون زمان و واقعیات سیاسی ناکام ماندند، پاسخهای متفاوت به معضل حل این ناکامی مبنای شکل گیری سه حزب (حزب کمونیست کارگری، حزب حکمتیست، حزب اتحاد کمونیسم کارگری) و چند محفل حاشیه ای منشعب دیگر (افراد پیرامون سایت " مبارزان کمونیست " و محفل ایرج فرزاد که از حکمتیستها جدا شدند) بوده است. حکمتیستها خود سنت فدایی را از این جهت مسخره می کردند که برای شناسایی انشعابات گوناگون آنها به یک مدرک دکترا نیاز است. به نظر می رسد فردی که امروز در پی آگاهی از چند و چون اختلافات این موجود در این جماعت باشد نیاز به ادامه تحصیل تا همین مقطع را پیدا کرده باشد.

۲-۲- بحث " سلبی - اثباتی " و شعار " آزادی - برابری "

منصور حکمت در ابتدای بحث خود با صراحت تمام و بدون رو در بایستی تاکید می کند که بحثش " برخلاف سنت کلاسیک تبیین اوضاع سیاسی، نقش احزاب، مبارزه انقلابی، مبارزه کمونیستی، قیام و هدفهای نهایی و شعارهای اثباتی " است. مطابق این بحث " شم رهبری کمونیستی " در دورانهای انقلابی (که به اعتقاد حکمت در آن دوران وجود داشت) اقتضا می کند که جمع آوری نیرو و فعالیت اجتماعی تنها بر اساس نفی و سلب وضع موجود صورت پذیرد (مثالی هم که برای انجام موفق این تاکتیک می زند خمینی است !!) و هیچ چیز در مورد آلترناتیو اثباتی حزب گفته نشود چرا که هر نوع تلاش برای تشریح اثباتی اهداف، " سم است " و " جنبش بالقوه عظیمی که می تواند پشت ما بیاید را تجزیه می کند " .

" ... اگر بگوییم چه چیزی را می خواهیم جایگزین جمهوری اسلامی بکنیم، این کار سم است. سم است این کار. تاکید می کنم سم است! اگر می خواهید مردم از شما فاصله بگیرند، بروید به جای مرگ بر جمهوری اسلامی بگویید چه می خواهید به جایش بیاورید ... "

(منصور حکمت، سمینار جانبی در کنگره شوم حزب کمونیست کارگری، اکتبر ۲۰۰۰)

در ادامه این بحث بود که " سرنگونی " به منظور تثبیت نهایی و دائمی از یک تمایل و آرزو، از یک مقوله سوژکتیو، از یک فاز در حال طی شدن سیاسی، به مقام یک " جنبش اجتماعی " (Social Movment) ارتقاء یافت (به ویژه در سخنرانیهای کوروش مدرسی) و روکش " طبقاتی " بحث هم ظاهرا از این طریق فراهم گردید که اعلام شد در مقابل این جنبش واحد، دو افق راست و چپ وجود دارد که بر سر رهبری این جنبش واحد در حال رقابت با هم هستند. معلوم نیست که بر اساس کدام

مکتب و دستگاه نظری و تئوری علمی و بر چه اساسی می توان چنین جنبش اجتماعی ای را با این مشخصات را در ایران تعریف کرد و وجودش را اثبات نمود . آشکار بود که چیزی غیر از مصالح سیاسی مقطعی این جماعت سیاسی ، حکم به خلق و تراشیدن چنین "جنبشی" را نداده است . حکمتیستها از این به اصطلاح "جنبش" جمع جبری تمام ظرفیتها و تمایلات سرنگونی خواهی موجود در تمامی لایه های جامعه و از جمله در سطح جنبشهای اجتماعی واقعی (زنان ، جوانان ، کارگران و ...) را مراد می کنند که ظاهراً در یک ظرف واحد به نام " جنبش سرنگونی " ادغام شده اند و در جامعه قابل شناسایی هستند و به شکل منظم و روزمره در حال تلاش برای سرنگون ساختن رژیم می باشند (!!) . بر اساس بحث " سلبی - اثباتی " ، در مقابل این جنبش نباید از آلترناتیوهای اثباتی نظیر " سوسیالیزم " ، " جمهوری سوسیالیستی " ، " حکومت کارگری " ، " مزایای نظام سوسیالیستی بر سایر نظامها " و ... صحبت کرد چرا که " سوسیالیزم مردم را ر م می دهد " (به تعبیر کوروش مدرسی) و " جنبش را تجزیه می کند " (به بیان منصور حکمت) . یاد آوری این نکته در اینجا لازم است که این بحث به شکل ضمنی " افتادن " فوری رژیم و ارائه تشکیل یک بلوک (که بعدها کوروش مدرسی آن را " دولت موقت انقلابی " نامید) از حزب کمونیست کارگری و سایر سرنگونی طلبان یعنی سلطنت طلبان ، مجاهدین خلق و ... (و بعدها دوم خردادیهای ظاهراً سرنگونی طلب شده نظیر اکبر گنجی) را حول یکسری توافقات در بالا (که کوروش مدرسی بعداً آنها را در قالب " منشور آزادیهای سیاسی " و بعد " منشور سرنگونی " جمع بندی کرد) پیش فرض داشت و در حاشیه کنگره ای (کنگره سوم حزب کمونیست کارگری) طرح شده است که رضا پهلوی نیز به آن دعوت شده بود . در چنین زمینه ای است که شعار " آزادی - برابری " (بدون اشاره به سوسیالیزم ، حکومت کارگری و یا هر چیز " اثباتی " دیگر) به رشته و ریسمانی بدل می گردد که تمام مهره ها و قسمتهای این " جنبش " را به هم متصل می سازد و به عنوان پرچم این " جنبش " برافراشته می شود . به عبارت دیگر اهمیت و وزن استراتژیک این شعار از دیدگاه حکمتیستها بیش از وجود این دو واژه (آزادی و برابری) بلکه در خلاء و فقدان جزء سومی است که می توانست مبین وجه اثباتی حرکت سوسیالیستی باشد . جزء اثباتی ای که " وحدت جنبش سرنگونی " را که می بایست " پشت " کمونیستها قرار گیرند را با خطر مواجه می سازد و سلاح این جنبش واحد و همه باهم که افتادن حکومت را هدف گرفته است را در مقابل رژیم کند می کند .

" ... شعار همیشگی ما " آزادی و برابری " و مرگ بر جمهوری اسلامی کماکان بیان جنبش آزادیخواهی در ایران است . این شعاری است که مسئله زن را به جنبش خلاصی فرهنگی و مبارزه برای آزادیهای سیاسی را به تلاش جوانان برای رهایی از اختناق اسلامی وصل میکند ... "

(کوروش مدرسی ، انقلاب ایران و وظایف کمونیستها)

بنابراین شعار " آزادی - برابری " و " آزادی خواهی و برابری طلبی " از دیدگاه حکمتیستها بمثابة یک " اسب تروا " و نوعی زرننگ بازی سیاسی (بر مبنای " شم " رهبری) بر مبنای این پیش فرضها طرح می گردد :

- در ایران " جنبش " واحدی (بخوان " همه با هم ") به نام " جنبش سرنگونی " وجود دارد که توده مردم متشکل از تمامی اقشار و طبقات و جنبشها و جریانات را در بر می گیرد و این اقشار کلا یا بخشا منافع مشترکی در پیشبرد این فرایند دارند . ظرف اصلی فعالیت " کمونیستها " در این دوره اساسا این جنبش و تلاش برای به دست گرفتن رهبری و نمایندگی آن و نه جنبش طبقه کارگر و سایر جنبشهای اجتماعی است .

- طرح شعارهای اثباتی در این جنبش (نظیر سوسیالیزم ، حکومت کارگری و ...) به ایجاد تجزیه و تفرقه در جنبش می انجامد و اشتباه محض و " سم " است . رهبران " کمونیست " باید بر اساس " شم کمونیستی " خود حول گرهگاههای سلبی و تنها بر اساس نفی وضع موجود و تقابل با رژیم و " نه " گفتن به آن به جذب نیرو پردازند .

- شعار " آزادی - برابری " با نبود جزء سوم و اثباتی آن ، می تواند بمثابة یک پرچم برای جمع آوری نیرو در دل جنبش همه با هم سرنگونی عمل کند .

- عامل تضمین کننده سوق دادن این شعار و پرچم و جنبش به سمت اهداف جنبش " کمونیستی " ، نه نفس این شعار و سیاست پشت آن که صرفا وجود خود حزب کمونیست کارگری / حکمتیست در راس این تحول است (در اینجا چاره ای برای فرد نگران جز اعتماد به " نیت حسنه " این حزب باقی نمی ماند!) . ماهیت " کمونیستی " حزب در این تلقی فرض گرفته شده و از مقدسات است و گویی امری یکسره جدا از پراتیک حزب است .

بدین ترتیب تقابل " رژیم " و " مردم " و تکرار مکرر نارضایتی توده ای و ناتوانی رژیم در کانون تمامی تحلیلهای و موضعگیریها می نشیند و یکسره جای تحلیل مارکسیستی مسایل و مقولاتی نظیر زمینه های اقتصادی تحولات ، نیروهای محرکه آن ، اهداف ابژکتیو آن ظرفیت طبقات مختلف در جوابگویی به معضلاتی که زمینه انقلاب را می سازند ، وظایف طبقه کارگر در دوره کنونی ، نحوه نمایندگی افق پرولتری در جنبشهای اجتماعی گوناگون و ... را اشغال می کند .

کوروش مدرسی بعدها سعی کرد این بحث را مشخصتر و عملیاتی سازد . تصویب و انتشار " منشور آزادیهای سیاسی " (که در جریان بحثهای پیرامون آن امکان تشکیل " دولت موقت انقلابی " با اکبر

گنجی در صورت فروپاشی رژیم از سوی مدرسی طرح شده بود!) در دورانی که او بعد از مرگ حکمت لیدر حزب کمونیست کارگری شد محصول چنین تلاشهایی بود که بعد از انشعاب حکمتیستها با ایجاد تغییراتی به "منشور سرنگونی" (که حاوی محورهایی است که باید مورد توافق تمام گرایشهای اپوزیسیون سرنگونی طلب قرار گیرد) تغییر نام داد. تکامل و تخمیر بحث "سلبی - اثباتی" در حزب حکمتیست به حدی رسیده است که اخیرا برخی از اعضای آن به این فکر افتاده اند که در راستای به هیات "سلبی" تمام در آوردن حزب بر اساس اقتضائات این مرحله از فعالیت، عناوین "کمونیست" و "کارگری" از عنوان رسمی حزب حذف شود و تنها به همان "حکمتیست" بسنده شود.

حکمتیستها و در راس آنها کوروش مدرسی نظرات ارائه شده توسط حکمت و تناقضات نهفته در بطن آن را پس از انشعاب از حزب کمونیست کارگری و تشکیل حزب حکمتیست به نهایت منطقی خود رسانده اند. آنها راه زنده و سرپا نگاه داشتن توهم وضعیت "انقلابی" یا "بحرانی" یا "متلاطم" را (برای حفظ انسجام سیاسی خود) در توسل به حتمی الوقوع دانستن خطر جنگ و "سناریوی سیاه" و "در هم پاشیدن شیرازه مدنی جامعه" یافتند. راه مقابله با این وضعیت هم از نظر حزب حکمتیست تشکیل "نیروی مسلح حزبی" تعریف شده است. نیروی مسلح این حزب که "گارد آزادی" نامیده شد و در پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب تشکیل آن اعلام گردید، در ادامه بحث "محاصره شهرها توسط محلات" که از سوی کوروش مدرسی از دوران حزب کمونیست کارگری مرتب روی آن تاکید می شد، شکل گرفت. طبق نظر کوروش مدرسی ایجنت تحولات آتی در ایران "بچه های محل" محسوب می شوند که باید در قالب واحدهای گارد آزادی متشکل شوند. تقلاهای فراوان و ابهام آمیزی از صوری رهبری این حزب و به ویژه کوروش مدرسی صورت گرفت تا این نیرو به عنوان یک نیروی مسلح "اجتماعی" و در تمایز با شیوه سنتی مبارزه مسلحانه در کردستان و همین طور مبارزه چریک شهری (که روشهای شناخته شده و با سابقه مشخص در چپ ایران بودند) معرفی گردید که در "بافت محل زندگی و کار مردم تنیده است" و بر خلاف نظر برخی از رهبران حزب حکمتیست، در تمام مناطق ایران تشکیل شود. فاجعه سال گذشته که دامن چپ دانشجویی را گرفت نشان داد که این در هم تنیدگی اتفاقا چه عواقب وخیمی و وحشتناکی می تواند داشته باشد. حمله آمریکا به عراق و سقوط حکومت صدام و شرایط پیش آمده بعد از آن که امکان دخالتگری حزب دوقلوی حکمتیستها یعنی حزب کمونیست کارگری عراق را در اوضاع این کشور بیشتر فراهم می ساخت (که البته عملا هیچ نتیجه ای برای این حزب در پی نداشت) در شکل گیری این سراب و طراحی این الگو بر مبنای تاکید بر "عراقیزه شدن" قریب الوقوع ایران بسیار موثر بود.

"از آنجا که :

الف - خطر از هم پاشیدن بنیاد های زندگی مدنی و "عراقیزه" کردن جامعه ایران در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی و یا بعد از آن توسط دار و دسته های مسلح اسلامی، قومی و گانگسترهای سیاسی و همچنین توسط دخالت نظامی آمریکا و متحدین اش به یک خطر دائمی در ایران تبدیل شده است،
... داشتن پتانسیل و قدرت نظامی توسط حزب طبقه کارگر یک امر حیاتی تبدیل است و حزب کمونیست کارگری - حکمتیست برای دادن پاسخ همه جانبه به این موقعیت "گارد آزادی" را تشکیل میدهد. .. "

(قرار مصوب پنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ، اکتبر ۲۰۰۵)

ارائه این طرح احتمالا مبتنی بر مفروضات پیشین کوروش مدرسی است :

" ... می شود با ده هزار نفر نیروی مسلح بریزند و سه کاخ رفسنجانی و خامنه ای و خاتمی را بگیرند و حکومت مورد نظر حزب را اعلام کنند ... "

(کوروش مدرسی ، مصاحبه با نشریه " شهروند " کانادا ، تیر ۱۳۸۲)

اخیرا کوروش مدرسی در آخرین اظهار نظرهای خویش حکم شکست " جنبش سرنگونی " خود ساخته را نیز به دلیل " حاکمیت افق ناسیونالیسم پرو غرب " (معلوم نیست پس ایشان و سایر رهبران با " شم " کمونیستی در این مدت در این " جنبش " چه می کرده اند ؟ ! که " افق ناسیونالیسم پرو غرب " حاکم شده و " جنبش را به شکست کشانده است ؟) و مصادره شدن آرمانهایش توسط رژیم صادر کرده است و آنچه در صحنه باقی گذاشته است ، حزب خودش می باشد . معنای ضمنی چنین اعلام شکستی این است که نظرات موسوم به " حزب و قدرت سیاسی " و " سلبی - اثباتی " و ... (که موضوعیت داشتنشان موکول به شرایط متلاطم و بحرانی و انقلابی بود) فعلا کارایی و موضوعیت خود را از دست داده اند . نتیجه گیری طبیعی از چنین احکامی این است که حزب حکمتیست فاقد هر گونه دستگاہ نظری و استراتژی مدون و تعریف شده (که در عالم سیاست به معنای سرگشتگی کامل است) می باشد و تا اطلاع ثانوی تمامی اقدامات آن معطوف به خود و در راستای حفظ و تقویت موجودیتش می باشد . جالب تر اینجاست که پس از این همه و در پایان کوروش مدرسی باز هم دست حزب خودش را به عنوان عنوان پیروز این مرحله بالا برده است (!) :

" ... ما تنها نیرویی در صحنه سیاست ایران بودیم که حرف متفاوتی زد . در مقابل کل فضای تحت

تاثیر ناسیونالیسم پرو غرب حزب حکمتیست نقطه شروع بحث اش در مورد سرنگونی جمهوری اسلامی این بود که جمهوری اسلامی خودش نمی افتد باید آن را انداخت (پس چه شد ؟) و گفتیم که سنت ناسیونالیسم پرو غرب قادر به سرنگونی جمهوری اسلامی نیست (پس چرا اجازه دادید در " جنبش سرنگونی " به افق غالب تبدیل شود ؟ و زمینه شکست " جنبش " را فراهم سازد) (رک

قطعنامه های کنگره اول و پلنوم های کمیته مرکزی)، باید به این جنبش پرچم و رهبری آلترناتیو داد (نتیجه این " باید " هایی که از ده سال پیش مرتباً صادر شده اند کی مشخص می شود ؟) و فلسفه منشور سرنگونی برای ما همین بود... " (جملات قرمز داخل پرانتزها از ماست) (کوروش مدرسی ، شکست ناسیونالیسم ایرانی و ملزومات عروج کمونیسم)

" ... برای ما کلید این جنگ حزبی است که در فابریک زندگی روزمره و دم و بازدم جامعه ادغام شده است می باشد . ما بدون یک حزب سیاسی توده ای کمونیستی قدرتمند در میان مردم و قبل از سرنگونی رژیم و در عین قدرت جمهوری اسلامی راهی وجود ندارد ... " (تاکید در داخل خود متن است) " ... باید قدرتی وجود داشته باشد که بتواند مردم را متشکل سازد و مردم بتوانند در آن سازمان پیدا کنند . این مربوط به بعد از قیام نیست . اهمیت امروز به آن نیاز هست ... یکی از ابعاد جواب به این ضرورت گارد آزادی است ... "

(کوروش مدرسی ، شکست ناسیونالیسم و ملزومات عروج کمونیسم و همچنین سخنرانی در آخرین کنگره حزبی)

معنای چنین استنتاجاتی این است که تا زمان احیای مجدد " جنبش سرنگونی " و موضوعیت یافتن بحثهای قدیمی (حزب و قدرت سیاسی ، سلبی - اثباتی و ...) ، حزب می باید خود را از طریق مانورهای شاخه مسلحش در نوار مرزی و ابراز وجود در فضای اینترنتی و رسانه ای مطرح نگاه دارد . توافقات و سازشهای علنی اخیر با اتحادیه میهنی کردستان (گروه جلال طالبانی) نیز جهت حفظ و تضمین این سطح از ابراز وجود صورت پذیرفت . اصطلاح " سکتاریسم " به معنای تقدم منافع سازمانی بر جنبشی می باشد و در جنبش کمونیستی نیز این اصطلاح معنای مقدم شمردن منافع خود بر منافع طبقه کارگر را می دهد . این خصوصیت ذاتی خط سیاسی خواهد بود که خود علناً اعلام کند قرار است بدون پشتیبانی طبقه کارگر دست به تصرف قدرت سیاسی بزند و مهمترین عامل دگرگون کننده اوضاع را حزب خویش معرفی کند . برای هر حزب و سازمانی که تحلیلش این باشد که عنقریب با حمله نظامی قوای خارجی شیرازه مملکت از هم خواهد پاشید و هر محله و کوی برزن قرق یک دار و دسته سیاسی خواهد بود و " مهمترین پروژه کمونیستها از هفتاد سال پیش تا کنون " را تبدیل حزب خودش به یک حزب " توده ای و مدرن " آن هم در شرایط اختناق تعریف کند ، طبیعی است که مقولاتی نظیر تعریف استراتژی سوسیالیستی برای جنبشهای دموکراتیک ، نحوه تعریف افق پرولتری در مقابل این جنبشها ، طرق تبدیل آنها به متحدین استراتژیک طبقه کارگر و ... معنا و موضوعیتی

نداشته باشد و حتی خنده دار جلوه کند . چنین حزبی در پی تشکیل و تقویت فوری دار و دسته نظامی خود خواهد بود تا وسعت مناطق تحت نفوذش در آینده را افزایش دهد . برای چنین حزبی نظیر حزب حکمتیست روی آوری به جنبشهای اجتماعی تنها می تواند با دو هدف صورت پذیرد :

- ارائه تصویری از حزب یه منزله حزب قدرتمند و ذی نفوذ در سطح جامعه به منظور جذب اعضای بیشتر و توجهات عمومی . برای این هدف این حزب چاره ای جز علنی کردن نفوذش در سطوح مختلف جامعه و تبلیغ پیرامون آن از طریق اینترنت و رسانه ها و سخنرانیها و ... ندارد لذا تقابل و ضدیت این روش با امنیت فعالین اجتماعی چپ در داخل اجتناب ناپذیر خواهد بود. برگزاری آکسیون در داخل به هر نحو و به هر بهایی از روشهای بسیار مهم در این رویکرد است چرا که می تواند خرج تبلیغات و مانورهای حزب برای حدود یک سال (و یا حتی بیشتر) را فراهم آورد لذا در برخی موارد کل فعالیت روتین فعالین در جنبشهای اجتماعی در تهیه مقدمات برای برگزاری آکسیونها در فاصله بین دو مناسبت تعریف و خلاصه می شود لذا آکسیونیم (قرار دادن برگزاری آکسیون به مناسبتهای مختلف بمثابة محور اصلی فعالیت و یک هدف در خود و بمثابة هم استراتژی و هم تاکتیک) سبک کار غالب در چنین گرایشهایی است. قربانی کردن امنیت فعالین چپ و بالا بردن ریسک امنیتی مبارزات آنان بهایی است که در قبال مطرحتر کردن و پرآوازه تر کردن نام حزب پرداخت می شود . اشارات مکرر رهبران حکمتیست (و به درجات کمتر سایر احزاب کمونیست کارگری) به نفوذشان در جنبش دانشجویی و کانونهای فکری و فرهنگی در دانشگاههای ایران تنها به بلاهت و بی مسئولیتی مفرط رهبران بر نمی گشت بلکه از نتایج الزامات گریز ناپذیر چنین سیاستی بود . بعد از حواد ۱۳ آذر ماه سال گذشته در قسمت " پاسخ به سوالات " سایت شخصی کوروش مدرسی این سوال قرار داده شده بود که " علنی و آشکار ساختن نقش حزب در جنبش دانشجویی بر چه اساسی انجام شده بود ؟ " . جواب وی هر چه که باشد از این واقعیتی گریزی نیست که ضدیت با امنیت فعالین سیاسی و اجتماعی چپ در داخل در بطن این سیاست و این نوع رویکرد به جنبشهای اجتماعی نهفته است .

- عطف توجه به جنبشهای اجتماعی بمثابة محیطهایی مناسب و مساعد برای جذب کادر حزبی که در " کمیته های کمونیستی " بمثابة سلولهای پایه ای حزب حکمتیست متشکل می شوند و ظاهرا قرار است محور کار آنها درگیر شدن در " سوخت و ساز اجتماعی " باشد اما نیروی آنها - چنانکه سابقه این امر نیز نشان داده است - عملا مصروف تبلیغات مستقیم حزبی می گردد . روش دیگر کانالیزه کردن نیروی این افراد سازمان دادن آنها در واحدهای " گارد آزادی " است که طبق نظر کوروش مدرسی (و حتی بر خلاف نظر افرادی مانند محمود قزوینی در سطح رهبری حزب) می بایست در سراسر ایران ایجاد گردند . این مساله علاوه بر اینکه باعث دلزدگی آنان از فعالیت جنبشی می گردد و

آنان در یک محیط سکتی و فرقه ای محصور می سازد ، به دلیل خصلت ضد جنبشی عریان خود امنیت خود این فعالین را بیش از پیش در معرض خطر قرار می دهد . تنی چند از حکمتیستها مدتی این سیاست را در قابل جنبش کارگری دنبال کردند اما چون این تست در آن فضا مطلقا جواب نداد ، با پرتاب کردن چندین فحش و برچسب و به بهانه " پیوند خوردن با بستر اصلی چپ در جامعه " (!؟) نهادهای موجود در جنبش کارگری را ترک کردند . در جنبش دانشجویی متاسفانه این سیاست بخشا جواب داد که زمینه ساز وقوع فاجعه سال گذشته گردید .

بنابر این سیاستهای حکمتیستها در جنبشهای اجتماعی دچار یک تناقض پایه ای ناشی از ناهمخوانی منافع جنبش و اهداف حزب است . دقت کنید که بحث اصلی در اینجا بحث بر سر حق داشتن یا نداشتن و مجاز بودن یا نبودن احزاب برای فعالیت در قالب جنبشهای اجتماعی نیست . بحث بر سر نوع فعالیت است که این احزاب قرار است در جنبشهای دموکراتیک انجام دهند و جایگاهی است که فعالیت جنبشی در دستگاه سیاسی و راهبردی آنان دارد . دقیقا در این نقطه است که تناقضی آشکار بین مشی رسمی و علنی و عملی حزب حکمتیست با مصالح پیشروی جنبشهای دموکراتیک عیان می گردد و اگر این مساله در گذشته یک بحث صرفا نظری و تحلیلی بود ، با وقایع سال گذشته چپ دانشجویی اکنون سابقه تاریخی نیز یافته است و مبتنی بر فاکت است . این تناقض عمیق ، در بهترین حالت با سیستماتیزه کردن یک دورویی و ریاکاری سیاسی (و یا التقاط و یا " تقیه ") از جانب فعالین وابسته به این حزب در جنبشهای اجتماعی و در بدترین حالت با قمار کردن با سرمایه های جنبش همراه خواهد بود . این مساله در بدو امر یک مساله پایه ای و مربوط به سیاست است و نه یک مساله فنی و در چارچوب تلفیق مناسب کار مخفی و علنی . بنابر یک سنت سیاسی و جا افتاده سیاسی در جهان ، می بایست از فعالیت احزابی که در سیاستهایشان منافع جنبشهای اجتماعی مشخص جایگاهی مستقل ندارند جلوگیری کرد چون مشخص است که این حزب بنابر سیاست اعلام شده و آشکارش و اهداف و معتقدات سیاسی اش قصد خیمه شب بازی در جنبش مربوطه را دارد و ممکن است به واسطه اعمالش ضربات جبران ناپذیری به اهداف تعیین شده جنبش وارد کند . همان گونه که در مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" اشاره شده بود تعریف چنین موازینی از نشانه هایی رشد و بلوغ جنبشهای اجتماعی است و مثالهای تاریخی متعددی هم برای این مساله در خود جنبش چپ موجود است : به محافظه کاران و کاتولیکها که آشکار است جنبش کارگری جایی در راهبرد سیاسیشان ندارد ، حق ورود به تشکلهای کارگری داده نمی شود و در شوراهای کارگری روسیه نیز تنها به احزاب سوسیالیست (بلشویک ، منشویک و اس . آر . حق فرستادن نماینده مستقیم به هیات اجرایی داده می شد .

۳ - زمینه های عینی و جلوه های ریاکاری حکمتیستها در جنبشهای اجتماعی

طرح بحث سلبی - اثباتی در جنبشهای اجتماعی موجود در جامعه ایران در مقطع کنونی با موانع عمده و عدیده ای مواجه بود. روند عینی انکشاف مبارزه طبقاتی در این جنبشها و پلاریزاسیون فزاینده این جنبشها حول قطبهای سوسیالیسم و لیبرالیسم مجالی به طرح چنین مباحثی نمی داد. فعالین چپ و سوسیالیست در جنبشهای اجتماعی (به ویژه جنبش کارگری و جنبش دانشجویی) نه تنها طرح آلترناتیو سوسیالیسم و راهکارهای سوسیالیستی را "سم" و "اشتباه محض" نمی دانستند که به ارائه و تبلیغ گسترده آن در سطح جنبشهای اجتماعی و دفاع همه جانبه از آن در مقابل نسخه های بدیل (نظیر لیبرالیسم و ناسیونالیسم در اشکال قومی و ملی) دست زدند و پیشروی و مطرح گشتن آنها در سطح جامعه اصولاً با چنین شیوه ای میسر گشت. در مجادلات اخیر دیده می شود که یکی از روشهای اصلی مقابله حکمتیستها (و یا نخودیهای مثل مسئول سایت "آزادی بیان") در مقابل منتقدینشان اشاره به این وقایع و دستاوردها (و تلویحاً ریختن آنها در جیب خودشان) و قرار دادن آنها در مقابل منتقدین می باشد. این سر آشپزهای مطبخ "سلبی - اثباتی" و "آزادی - برابری" فراموش کرده اند که اولاً تحصیل چنین دستاوردهایی اساساً بدون زیر پا گذاشتن و تخطی عملی از نظراتی نظیر "سلبی - اثباتی" و سیاستهای محوری و اعلام شده حکمتیستها و فراروی از شعار "آزادی - برابری" صرف امکان پذیر نبود و ثانیاً اعتراض اصلی منتقدین به حکمتیستها، ضربه ای است که آنان با فعالیتهای سکتاریستی خویش بر این دستاوردها و بر استراتژی تعیین شده جمعی وارد آوردند. حکمتیستها به خاطر تناقض سیاستهای حزبشان با اهداف فعالین چپ و سوسیالیست در جنبش اجتماعی، چاره ای جز این نداشتند که خود را ظاهراً همراه و همگام با این اهداف نشان دهند اما در نهان و از طریق همین کانالهای موجود تحقق اهداف حزبی و فرقه ای خویش را نیز دنبال کنند و همین موجب ایجاد گره و تناقضی در چپ دانشجویی گشت که ضربه آذرماه سال گذشته را در پی آورد.

۳-۱- کوروش مدرسی لیبر حزب حکمتیست در زمستان سال گذشته (پس از وقایع آذرماه) مصاحبه ای انجام داد و در بخشی از آن به موضع گیری در مورد مسایل چپ دانشجویی و از جمله شکل گیری گرایشهایی نظیر "دانشجویان سوسیالیست" و "دانشجویان انقلابی کرمانشاه" و ... پرداخت. این مصاحبه از جهات گوناگون قابل توجه است. کوروش مدرسی در این مصاحبه می گوید (ما از طولانی بودن نقل قول عذر می خواهیم اما نظر به لزوم انعکاس تمام و کمال نظرات گوینده، نقل نسبتاً کامل آن را لازم می دانیم):

"... اما جنبه دیگر قضیه این است که این جریان های سیاسی و حزبی { منظور اودانشجویان سوسیالیست و دانشجویان انقلابی کرمانشاه و... است } را با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب

مقایسه کنید. این اشتباه است. این مقایسه، مقایسه مع الفارق است؛ مقایسه سیب و پرتقال است. اینها دو موجود مختلف هستند.

در جامعه ایران نمی‌شود سازمان مارکسیستی علنی درست کرد، در نتیجه کسی که به خودش می‌گوید مارکسیست، بخودش می‌گوید چپ‌کاری، کسی که به خودش می‌گوید سوسیالیست، کسی که به خودش می‌گوید آنارکو سندیکالیست یا آنارکو مارکسیست، دارد نه یک سازمان توده‌ای علنی بلکه یک حزب درست می‌کند. گروه سیاسی درست می‌کند.

اما فعالیت کمونیستی فعالیت در محیط دانشجویی نیست یا سازمان کمونیستی سازمان دانشجویی نیست. **حرکتی است برای تصرف قدرت سیاسی**، فعالیتی است برای سازمان دادن یک انقلاب، این دیگر نه کار سازمان دانشجویی بلکه کار یک حزب سیاسی است. در نتیجه، راه انداختن دانشجویان کمونیست، یا سوسیالیست، یا چپ‌کاری و غیره در واقع راه انداختن یک گروه و یا سازمان سیاسی و یا شاخه دانشجویی چنین جریاناتی است. اینها در واقع دارند گروه سیاسی درست میکنند، رفته اند گروه‌های کمونیستی، سوسیالیستی، آنارکو مارکسیست یا آنارشیستت یا هرچه اسمش را گذاشتند درست میکنند. در شرایط امروز ایران این کار را نمیشود علنی انجام داد. دیگر به قول معروف شتر سواری دولا دولا نمی‌شود، شما نمی‌توانید از یک طرف یک سازمان مارکسیستی باشید ولی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی علنی باشید! و از طرف دیگر بروید خودتان را با یک سازمان علنی طرف حساب بکنید که محذورات خودش را دارد. شما نمیتوانید چنین سازمان علنی را با مسائلی روبروی کنید که حتی حرف زدن در موردش برایش هزینه دارد. مثال میزنم، فرض کنید شما به عنوان یک آنارکو مارکسیست می‌توانید وارد بحث **نقد مثلا کمونیسم کارگری یا خط حزب حکمتیست شوید. حق دارید، خیلی هم خوب است، ما از آن استقبال میکنیم. و ما به عنوان حزب حکمتیست می‌توانیم جواب شما را بدهیم و وارد بحث شویم. ولی دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب که نمی‌تواند وارد این بحث شود!** اگر این کار را بکند چوب در آستینش می‌کنند. اتفاق فریبنده این است که در چنین بحثی با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب شما نمیتوانید ادعا کنید که "چپ تر" هستید. **اما در واقع شما را باید با احزاب کمونیست مثل ما مقایسه کرد، آنوقت تماما راست از کار در می‌آید.** چون اگر مثل ما حرف بزنید دستگاه اطلاعات رژیم ده ثانیه به شما مجال نمیدهد که علنی زنده بمانید. برایتان هزینه خواهد داشت. **در نتیجه می‌بینید که بنظر می‌آید این دانشجویان مثلا سوسیالیست یا دانشجویان آنارکو مارکسیست یا مارکسیست آنارشیست، در مقابل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب چپ هستند، ولی در واقع مستقل از اینکه خودشان بخواهند یا نه راست هستند. مجبور می‌شوند راست باشند.** من کاری به انگیزه شان ندارم، اینها همه انسانهای خوبی هستند که دارند فعالیت می‌کنند، ولی در واقع باید آنها را با احزاب سیاسی مقایسه کنید، اگر ایشان چپ‌کاری است می‌گویم چرا شما به

خودتان نمی گوئید کمونیست کارگری، چرا به خودتان نمی گوئید کمونیست؟ اگر به خودتان می گوئید کمونیست و ایستاده اید در جمهوری اسلامی و فعالیت می کنید آن وقت یک بیانی از کمونیسم را در پیش بگیرید که برای جمهوری اسلامی قابل تحمل است. و این سم است. چون مجبور میشوید که به یک کمونیسم بی پراتیک، اینترنتی که در دنیا رگه خیلی هم شناخته شده‌ای است، تبدیل شوید. بنظر من این چاله ای است که جمهوری اسلامی آگاهانه جلوی مارکسیسم ایران، جلوی چپ تازه به میدان آمده ایران باز کرده و آدمهای مارکسیست آن جامعه بخصوص، کمونیستهای آن جامعه باید دقت کنند که اگر می خواهند سازمان کمونیستی درست کنند این ربطی به دانشجویان آزادیخواه و سندیکای شرکت واحد و این تشکلهای علنی ندارد. اختلاط این دو هم کار خودشان را خراب می کنند هم کار آنها را، هم خودشان را به گرفتن می دهند هم آنها را. تمام تلاش جمهوری اسلامی این است که این تشکل های علنی را زیر زمینی کند. خوب اینها اگر فعال باشند به این پروسه کمک می کنند و اگر نباشند مثل خیلی ها به یک موجودات بی خاصیت درازگو تقلیل پیدا میکنند. فقط به این و آن گیر می دهند. بطور علنی با آدم ها و سازمان های علنی وارد بحثهایی می شوند که برایشان "هزینه دارد". باید حواسمان باشد و مواظب باشیم. .."

(به نقل از " پرتو " شماره ۱۲ ، تاکیدها از ماست)

در این سطور چکیده نظرگاه حکمتیستها در مورد جریان دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به طور خاص و رویکرد آنها در قبال چپ دانشجویی به طور عام مشخص می گردد. در اینجا اشاراتی گذرا به مطالبی در خصوص شیوه های فعالیت احزاب لازم به نظر می رسد :

اساسا مقوله "سازمانهای اقماری" ، یعنی سازمانهایی که در جنب سازمان اصلی حزب و با استقلال نسبی از آن اما در جهت منافع آن فعالیت می کنند برای همه احزاب غالبا به دو شکل مطرح می گردد : نخست سازمانهای پیشتاز حزبی به معنی جمعی از وابستگان یک حزب که در رابطه با یک عرصه مشخص اجتماعی و در قالب یک سازمان دارای استقلال نسبی به فعالیت مشغولند مانند سازمانهای زنان و جوانان احزاب کمونیست در مناطق گوناگون که بمثابة بازوی این احزاب در عرصه های اجتماعی مختلف عمل می کنند و در شرایط دموکراتیک این ارتباط علنی و آشکار است. به عنوان مثال " اتحادیه دانشجویان کمونیست " (UEC) سازمان دانشجویی حزب کمونیست فرانسه است و یا " اتحادیه جوانان کمونیست " (YCL) در آفریقای جنوبی که به عنوان شاخه جوانان حزب کمونیست آفریقای جنوبی فعالیت می کند و یا " ژنوتدل " که سازمان زنان حزب بلشویک بود.

شکل دیگر سازمانهای اقماری احزاب در کشورهای گوناگون که فعالیت آنها و ارتباطات آنها با حزب ، صورت پیچیده تری از سازمانهای پیشتاز دارد ، سازمان جبهه ای (front organization) است .

منظور از سازمان جبهه ای ، سازمانی است که توسط یک سازمان دیگر که برای سازمان جبهه ای حکم سازمان مادر (parent group) دارد تشکیل و به شکلی غیر علنی هدایت می شود تا منافع سازمان مادر در اشکال غیر مستقیم و به نامی دیگر دنبال شود . تشکیل سازمان جبهه ای محدود به عرصه سیاسی نیست . برای سازمانهای تجاری ، مذهبی ، امنیتی ، جنایی و تبهکار و ... نیز این روش ، روش شناخته شده و جافتاده ای است . برای مثال در عالم اقتصاد و تجارت کمپانیهای بزرگ به تاسیس " موسسات پوششی " (shell corporation) اقدام می کنند تا موسسه مادر از مسئولیتهای حقوقی ای که متوجه آنها و عایداتشان می شود مبری بمانند . شورای روابط آمریکا - جهان اسلام در آمریکا از طرف شخصیتهای سکولار و نهادهای امنیتی متهم به فعالیت به عنوان سازمان جبهه ای حرکت مقاومت اسلامی در فلسطین (حماس) است و یا " انجمن مسلمانان بریتانیا " نهادی وابسته به اخوان المسلمین به شمار می رود .

در عرصه سیاست تشکیل سازمان توده ای به این جهت است که در شرایط خاص (مثلا حاکمیت سرکوب و اختناق ، ممنوعیت و یا عدم تمایل سازمان مادر از ابراز وجود در برخی ظرفیتهای و ...) و یا با اهداف خاص (تاثیر غیر مستقیم بر افکار عمومی ، ایجاد جو و فضای تبلیغاتی ، جذب و مخاطب قرار دادن اقلاری که جلب آنها به برنامه های سازمان مادر به شکل مستقیم امکان پذیر نیست و ...) منافع سازمان مادر به شکل غیر مستقیم و از طریق سازمان جبهه ای (بدون آشکار شدن رسمی روابط این دو و جلب توجه) دنبال شود . بنابراین گلوگاه چنین روش و سیاستی تامین منافع سازمان مادر در اشکال غیر مستقیم ، با کمترین هزینه و مسئولیت و با ابزارهایی که دارای استقلال رسمی و نسبی هستند می باشد . به عنوان مثال " شین فن " سازمان جبهه ای جمهوری خواهان ایرلند بود و یا استقلال طلبان باسک در اسپانیا که در قالب حزب باتوسونا فعالیت می کردند ، عملیات مسلحانه خود را از طریق سازمان جبهه ایشان یعنی " اتا " که در فاز نظامی به فعالیت می پرداخت پی می گرفتند .

در تاریخ جنبش کمونیستی نیز تشکیل سازمانهای جبهه ای سابقه طولانی ای دارد . تشکیل سازمانهای جبهه ای از سوی کمونیستها در سنت کمینترن یا با هدف تداوم فعالیت علنی و یا نیمه علنی در شرایط سرکوب و اختناق دنبال می شد و یا با هدف جذب اقلاری دیگر غیر از طبقه کارگر و سمپاتها به فعالیتهای حزبی و قرار دادن آنها در راستای سیاستهای حزبی در دستور کار قرار می گرفت . به گزارش کمیته امنیتی سنا در سال ۱۹۵۵ ، کمینترن و شاخه آن در آمریکا یعنی حزب کمونیست آمریکا در دهه های ۳۰ و ۴۰ ، هشتاد و دو سازمان جبهه ای در آمریکا تشکیل داده بودند . در تاریخ معاصر ایران ، حزب توده در سالهای دهه ۲۰ به ویژه پس از حوادث بهمن ۱۳۲۷ اقدام به تشکیل سازمانهای متعدد جبهه ای (تشکیل سازمانهای صلح ، فعالیت در بین زنان و روشنفکران و هنرمندان

، انجمنهای سواد آموزی و ...) کرد که اتفاقاً نمونه موفقی هم در عرصه فعالیتهای دانشجویی به دنبال داشت که همان " سازمان دانشجویان دانشگاه تهران " بود .

هدف از ذکر این مقدمه اراده توضیحاتی در جهت آشنایی با روش برخورد حکمتیستها در قبال چپ دانشجویی و کلا جنبشهای اجتماعی است. همانطور که از اظهارات مدرسی پیداست ، به نظر آنها اصولاً هر جریان دانشجویی که خود را چپ معرفی می کند باید سازمان توده ای وابسته به یک حزب خاص باشد وگرنه اساساً چپ نیست و حتی عملاً در مسیر همکاری با رژیم قرار دارد . در نظر آنان تشکل و سیاست مستقل چپ و سوسیالیستی در جنبشهای اجتماعی بی معناست . تنها قالی که آنها برای فعالیت در عرصه چپ دانشجویی به رسمیت می شناسند و در جهت آن می کوشند ، تشکیل سازمان توده ای است. برای آگاهی از نوع سیاست و برخورد حکمتیستها نسبت به مسائل چپ دانشجویی و به ویژه نگرششان به دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب ، آگاهی از این نکته با اهمیت است . این نگرش تبعات وسیعی برای هر جریان چپ دانشجویی داشته و خواهد داشت . مدرسی حتی ابایی ندارد که در این مصاحبه به نحو نسبتاً آشکاری ، دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را حکمتیستهای معرفی کند که در بحث با گرایشهای مخالف مجبور به " تقیه " هستند و به این خاطر نمی توانند به بحث متقابل بپردازند (" ... وارد بحث نقد مثلاً کمونیسم کارگری یا خط حزب حکمتیست شوید . حق دارید، خیلی هم خوب است، ما از آن استقبال میکنیم. و ما به عنوان حزب حکمتیست می توانیم جواب شما را بدهیم و وارد بحث شویم. ولی دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب که نمی تواند وارد این بحث شود! ... ") . دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب باید آگاهی کامل از وجود و تبعات چنین نگرشی در بین حکمتیستها و رهبری آنان داشته باشند . اگر دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب می کوشند که جریان مستقلی باشند ، مهمترین مساله پیش و پیش از هر چیز اعلام و اثبات استقلالشان به حزبی است که تصویر ایده آتش از چپ دانشجویی ، سازمان توده ای وابسته به حزب خودشان است و بدش هم نمی آید که در افکار عمومی نیز چنین تصویری وجود داشته باشد . اعلام این استقلال همراه با فحاشی و انگ زنی و ... خطاب به منتقدین و تحت فشار آنها پاسخگوی نیاز به استقلال واقعی و استقلال سیاسی و راهبردی این جریان از حکمتیستها نیست .

به علاوه همانطور که پیشتر گفتیم ، بحث اصلی بر سر مجاز بودن یا نبودن وجود گرایش و فعالیت حزبی در بین فعالین اجتماعی و جنبشهای اجتماعی نیست . هر کمونیستی علاوه بر اینکه نمی تواند با اصل تحزب مخالف باشد ، به آزادی افراد بر سر انتخاب هر حزبی برای فعالیت از سوی فعالین جنبشهای اجتماعی احترام می گذارد . بحث در اینجا و در این مورد مشخص بر سر موضوع دیگری است . مبنای موضع حکمتیستها در قبال جنبش دانشجویی را می توان در قالب این عبارت فشرده کرد : " جنبش و استراتژی هیچ چیز است و سازمان توده ای همه چیز " . از نظر آنها خط صحیح کمونیستی

یک جریان چپ در جنبشهای اجتماعی به واسطه انتساب آن به یک حزی کمونیستی (و صد البته حزب خودشان) به دست می آید و نه با اتکاء به یک استراتژی سوسیالیستی . همانطور که تاریخا در جنبش کمونیستی در سطح جهانی نیز مشخص گردیده است ، اگر منافع و سیاستهای حزبی کمونیستی (در شرایط سرکوب و اختناق و غیر قانونی بودن آن حزب) در راستای منافع و مصالح و سیر حرکت جنبش اجتماعی ای که در آن به فعالیت مشغول است و در جهت نیل به مطالبات آن قرار داشته باشد ، مشکل و تناقضی پیش نمی آید و نمی توان سد راه فعالیت احزاب در این جنبشها شد . اما در مقطع کنونی در ایران و در این مورد خاص یعنی حزب حکمتیست همانطور که با وقایع سال گذشته در جنبش دانشجویی نیز مشخص گردیده است ، دره عمیقی بین منافع و سیاستها و برنامه های اعلام شده این حزب و منافع جنبش دانشجویی (و کلا جنبشهای اجتماعی) و بخش چپ آن وجود دارد و این دو مقوله در حالت متضاد و متناقض با یکدیگر قرار دارند. در چنین شرایطی است که وجود چنان نگرشی در بین رهبری حزب حکمتیست می تواند مانند گذشته نتایج وخیمی برای چپ دانشجویی و کمونیستهای مستقل و غیروابسته به این حزب در برداشته باشد.

به علاوه گرانیگاه و نقطه ثقل حرکت ، فعالیت و تصمیم گیری یک سازمان جبهه ای ، حفظ منافع گروه مادر و همچنین امنیت آن است بدین معنی که سازمان توده ای باید بکوشد که بی خطر جلوه کند و جلب توجه ننماید و اگر بین مبارزه برای افزایش حدود مجاز آزادی بیان (سطوح بالاتر مبارزه به جای خود) منافع گروه مادر تضادی حاصل آمد ، جانب دومی را بگیرد . این انتخاب بدین شکل توجیه خواهد شد که کمونیستی بودن یک خط و تصمیم سیاسی نه از محتوا و نتایج عملی آن بلکه از اتکای آن به منافع حزبی که خود را " کمونیست " می داند ناشی می شود . این تناقض دوم در مورد مشخصی که ما مد نظر داریم ، باعث می شود که کوروش مدرسی با پررویی و تشر از فعالین اجتماعی می خواهد که از فعالیت تحت عنوان چپ و سوسیالیست خودداری کنند و گرنه در مسیر تامین منافع رژیم قرار می گیرند . این نکته بسیار مهم و قابل توجهی است چرا که نشان می دهد سیاست حکمتیستها در جنبش دانشجویی نه تنها در تضاد و تناقض با منافع و مصالح چپ دانشجویی قرار دارد بلکه عقب نشینی از دستاوردهای تا کنون به دست آمده را توصیه می کند.

این موضع حکمتیستها در قبال دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب است که کوروش مدرسی به شکل ناموفقی در مصاحبه خود می کوشد آن را در پوشش محذورات فنی و رعایت امنیت فعالین مطرح نماید (عملکرد وابستگان حزب او هم به طور واقعی نشان می دهد که آنان تا چه اندازه دغدغه حفظ امنیت فعالین داخل کشور را دارند) . اما این موضع در بدو امر و در برخورد با واقعیات چپ دانشجویی و سطح پیشروی آن با دو تناقض عمده روبروست : نخست اینکه بخش عمده دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب چنین درکی از جریان خود ندارند . خود را چپ و سوسیالیست می دانند و

سازمان خود را آشکارا یک سازمان چپ معرفی می کنند و ابداً در این تصور موهوم که این کار آنان به شکل گیری یک " مارکسیزم قانونی " مطلوب رژیم منجر می شود با آقای مدرسی شریک نیستند . درست است که آنها خود در گیر تناقضی بین پیوند دادن شعار " آزادی - برابری " با یک هویت چپ هستند اما درک بخش عمده ای از دانشجویان باید و نباید های صادر شده از سوی مدرسی را زیر پا می گذارد .

دوم اینکه چنین درک و ذهنیتی از فعالیت چپ در جنبش دانشجویی یکسره در تقابل با دستاوردهای تحصیل شده در چپ دانشجویی قرار دارد و لازمه عمل کردن به این رهنمودها عقب نشینی از چنین دستاوردهایی است. یکی از دستاوردهای بزرگی که چپ دانشجویی بر حاکمیت تحمیل کرده است ، همین امکان فعالیت با نام سوسیالیست و مارکسیست در سطح علنی و موضع گیری در مورد مسایل مختلف می باشد . اصولاً آشکار گشتن ظهور نسل جدیدی از چپ و طرح چنین مساله ای در جامعه و فضای سیاسی جز با تحصیل چنین حقی ممکن نگشت . طبق منطق مدرسی دانشجویانی که تصمیم گرفته اند تحت عنوان چپ و سوسیالیست در جنبش دانشجویی و حول یک استراتژی سوسیالیستی فعالیت کنند ، اصولاً به انجام فعالیت کمونیستی مشغول نیستند و خودشان احتمالاً خبر ندارند . طبق منطق او آن رفقای که پرچم " یا سوسیالیسم یا بربریت " را در روز ۱۶ آذر ۱۳۸۵ در دانشگاه بلند کردند ، شعار زنده باد سوسیالیسم را سر دادند و از حقانیت سوسیالیسم به شکل پیگیر در مقابل دشمنان طبقاتی در بحثهای کتبی و شفاهی و در جدالی نابرابر از لحاظ امکانات به دفاع برخاستند ؛ ... همه اینها نادانسته راست روی می کرده اند و با شکل دادن به نوعی " مارکسیسم علنی و قانونی " آب به آسیاب رژیم می ریخته اند . در مقابل آنها که به نفع حزب او شعار روی دیوار نوشتند و برای تلویزیونش فرستادند و در مراسم ۱۶ آذر ۱۳۸۳ علی رغم مخالفت برنامه ریزان چپ مراسم ، پوسترهایی با آرم حزب حکمتیست را به شکل کفتری در میان جمعیت پخش کردند و در رفتند و یا قصد داشتند خاطره " دلاوران جاده جوجه سازی " را در خیابانهای تهران تکرار کنند و فاجعه آفرینی نمایند مشغول فعالیت کمونیستی جدی و واقعی بوده اند . سوسیالیستهایی که با طرح آشکار تعلق سیاسی و طبقاتی خویش در عرصه های گوناگون جامعه به مبارزه مشغولند ، " رگه " های " اینترنتی و بی پراتیک " و " بی خاصیت و درازگو " هستند آن وقت " نوابغی " که در جایگاههای گوناگون تشکیلات حزب او از طریق چت رومها چپ و راست فتاوی تشکیل " کمیته های کمونیستی " صادر می کنند در حالیکه خود هنوز متوجه تفاوت فعالیت کمونیستی در بین جوانان و انتشار مجلات پورنوگرافیک نشده اند، پراتیک ترین ، واقعی ترین و زمینی ترین " کمونیستها " ی دنیا هستند !! امر حکمتیستها در جنبشهای اجتماعی ، جذب کادر حزبی ، تشکیل سلولهای حزبی ، تشکیل شاخه های نظامی گارد آزادی و در **یک کلام تقویت حزب خودشان** است و نه پیشبرد منافع این جنبشها بر

طبق یک استراتژی سوسیالیستی . اظهارات کوروش مدرسی نشان می دهد که آنها حتی دغدغه گسترش مرز مجاز آزادی و بیان و ... ندارند و تنها به دنبال پوشش مناسب در جهت فربه کردن بدنه حزبی خویشند. با این محاسبه ، طبیعی است که هر چه ورودی جریان گل و گشادتر و مرزهای تعریف شده هر چه مبهم تر و وسیعتر و " بی خطر " تر باشند ، عرصه برای مانورهای مورد نظر آنان فراهم تر است .

چپ دانشجویی با فعالیت و کارنامه چند ساله خود عملا جواب کوروش مدرسی را داده است : زیر پرچم سوسیالیزم و به نام سوسیالیست و مارکسیست در عرصه جنبشهای اجتماعی مبارزه کردن " چاله " نیست . " چاله " و از آن بدتر " چاه " انتهای آن مسیری است که شما پیش روی مبارزان چپ گشوده اید و آنها را به سمت آن فرا می خوانید . سرنوشت فعالینی که با شما همراهی کردند و از مبارزین اجتماعی تاثیر گذار به تعدادی افراد پراکنده و بی تاثیر در اقصی نقاط عالم تبدیل گردیدند ، خود بهترین گواه بر این است که راه چپست و چاه کدام است .

اما نظرگاه خود دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب در مورد ماهیت جریان خودشان چپست و بر این اساس چه برنامه ای برای آن دارند و چه آینده ای برای آنان پیش بینی می کنند ؟ در پاسخ به این سوال است که به تناقضات متعددی برخورد می کنیم که می توانند به استنتاجات و شقوق متفاوت و یا حتی متناقضی بدل گردند . البته متأسفانه در رابطه با این گونه سوالات اساسی ، غیر از بیانیه های تهییجی و تبلیغی کوتاه ، دیدگاهی منسجم و متونی پایه ای از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلبدر دست نیست و ناچار باید به همین سطح از دانسته ها بسنده کرد و با در ارتباط قرار دادن آنها با هم به هر حال به نوعی نظم و انسجام دست یافت. بدون شک برای آگاهی از نظرگاه رسمی یک جریان در درجه اول باید به اسناد مکتوب منتشر شده توسط آن جریان مراجعه کرد . در این رابطه بیانیه ای با عنوان " در رد ابهامات جاری " در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۸۷ از سوی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب منتشر شده است . در این بیانیه می خوانیم :

" ... همانطوری که همگی رفقای ما می دانند عنوان دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب ... معرف دانشجویانی است که تحت شعارها و پلاکاردهای گوناگون در فضای دانشگاهی مملو از تشکلهای وابسته به حاکمیت اپورتونیست با محوریت سیاستهای اصولی مورد توافق همگی رفقا زیر عنوان دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به فعالیت می پردازند ... "

و به شکلی آشکارتر و واضحتر :

"... دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به عنوان تنها تشکل دانشجویی حاضر ویژگی بارز و وجه تمایز عمده خود را عملکرد غیر سازشکارانه و رادیکال وار خود فارغ از هر نوع پسوند نزدیک به حاکمیت می داند ... " (تاکید از ماست)

وقتی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " ویژگی بارز و وجه تمایز عمده " خود را مستقل از حاکمیت معرفی می کنند و مستقل بودن از حکومت را ستون اصلی شکل دهنده به هویت " آزادی خواهی و برابری طلبی " تعریف می کنند ، بنابراین با صراحت جریان دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را بمثابة یک جبهه فراگیر و یک جریان غیر چپ معرفی می کنند که می تواند ظرف فعالیت گرایشهای مستقل از حاکمیت و دارای مرزبندی با آن باشد.

نمونه مشهور و برجسته تشکیل جبهه های فراگیر از سوی کمونیستها ، سیاست " جبهه خلقی " بود که نخستین بار پس از کنگره هفتم کمینترن (که در آن موقع تحت حمایت جناح استالین قرار گرفته بود) در دهه ۳۰ و برای مقابله با گسترش نفوذ فاشیزم از سوی احزاب کمونیست در اروپای غربی در پیش گرفته شد و به تشکیل " جبهه های خلقی " مشهور در اسپانیا و فرانسه انجامید . با وجود آنکه این احزاب کمونیست استقلال کامل سازمانی ، سیاسی و هویتی خود را داخل این جبهه حفظ کرده بودند و احزاب مؤتلف دیگر با آنها در این جبهه ، احزابی بودند که ذیل عنوان کلی " چپ " می گنجیدند (در فرانسه حزب سوسیالیست و رادیکالها و در اسپانیا آنارشیستها و جمهوری خواهان) در آن دوره در پیش گیری چنین سیاستی توسط کمونیستها به شدت از سوی مارکسیستهای انقلابی ای نظیر تروتسکی به عنوان یک چرخش به راست و به دلیل مستحیل کردن هویت و منافع مستقل طبقاتی پرولتاریا در قالب یک جبهه عمومی مورد انتقاد قرار گرفت . دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به یکباره و بدون تدارک مقدمات لازم از مدلی شبیه به " جبهه خلقی " نیز بسیار فراتر می روند و مرزهای جبهه مورد نظر آنان با تعریفی که ارائه می دهند از " خلق " و نظایر آن (که بخشهای مشخصی از جامعه را مد نظر دارد) فراتر می رود و کلیه گرایشهایی که " ضد رژیم " تلقی می شوند را در خود جای می دهد . از این حیث برای یافتن مدل‌های مشابه تاریخی جریان آزادی خواه و برابری طلب باید از اردوی چپ به اردوهای میانه و راست مراجعه کرد . شاید بتوان تعریفی که دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب از هویت و ماهیت خود ارائه می دهند را با ائتلاف وسیع جریانات ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی تحت عنوان " جبهه دموکراتیک متحد " (UDF) که موضوع محوری فعالیت خود را ضدیت با تبعیض نژادی حول شعار " UDF متحد می کند ، آپارتاید تجزیه می کند " تعریف کرده بود مقایسه کرد . این جریان حتی در سمت راست " کنگره ملی آفریقا " (ANC) قرار می گرفت که خود ائتلافی متشکل از چند جریان عمده سیاسی بود (از جمله حزب کمونیست آفریقای جنوبی) .

دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب آزادند که چنین هویتی برای خود برگزینند اما شایسته است که این مساله آشکارا از سوی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب عنوان شود که از ایجاد شک و ابهام در دیگران جلوگیری شود و به علاوه لازم است به نتایج منطقی چنین تبیین و انتخابی گردن گذاشته شود و فکری به حال تناقضاتی که پس از آن پدید می آید اندیشیده شود. بر اساس این تعریف پایه ای و در امتداد این سیاست لازم است به جای درگیر شدن و دور ساختن گرایشهای نظیر لیبرالها و جمهوری خواهان سکولار ، ناسیونالیستهای لیبرال و سکولار (جبهه ملی) ، سلطنت طلبان ، مجاهدین خلق و ... با آنها در مسیر همگرایی و نزدیکی گام نهاد چرا که اینان گرایشهای مستقل از حاکمیتی هستند که بر اساس تعاریف بیانیه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب می توانند در داخل جریان آزادی خواهی و برابری طلبی قرار بگیرند . در راستای این سیاست ، پافشاری و پررنگ کردن هویت چپ و کمونیستی و درگیر شدن با دیگران و ایجاد پلاریزاسیون در جنبشهای اجتماعی حول اقطاب چپ و راست (سوسیالیزو و لیبرالیرم) خط سیاسی صحیحی نیست . علاوه بر این وقتی جریان آزادی خواهی و برابری طلبی به شکلی آشکار در این بیانیه بمثابه جبهه فراگیر غیر چپ تعریف می شود ، چپهای حاضر در این جبهه (یعنی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب واقعا و نقدا موجود کنونی) اگر بخواهند به شکل منسجم و در قامت یک فراکسیون در دل جریان آزادی خواهی و برابری طلبی فعالیت کنند و در ضمن از حزب حکمتیست و سایر احزاب چپ هم مستقل باشند (یعنی بمثابه بازوی دانشجویی آنان فعالیت نکنند) ، نیاز به تعریف یکسری مولفه های هویتی جدید چپ برای خودشان و علاوه بر آزادی و خواهی و برابری طلبی صرف دارند تا در دل این جریان فراگیر مانند اتمهای پراکنده و بی تاثیر باقی نمانند . به علاوه آنها نیاز به یک خوانش انتقادی از کارنامه و عملکرد گذشته چپ دانشجویی پیدا می کنند ، عملکردی که منجر به پلاریزاسیون و اگرایی در جنبش دانشجویی در قطبهای چپ و راست ، بین چپها و لیبرالها به شکل حاد گردید و ناسیونالیستها را هم فراری داد و ... و کلا باعث بدبین شدن " گرایشهای مستقل از حاکمیت " نسبت به چپ و همکاری با آن گردید . و پاسخ دادن به سوالاتی که به طور طبیعی پیش می آیند مثل اینکه چرا تضاد با آنها حداقل در حد رقابتهای دو جناح و فراکسیون در یک جنبش کنترل و مهار نگردید ؟

هدف ما در اینجا از اشاره به این نکات ، این نیست که نشان دهیم که دانشجویان آزادی خواهی و برابری طلب عملابه چنین سیاستهایی اشتغال داشته و یا دارند بلکه قصد داریم تا نتایج منطقی سیاست و هویت و قالبی را که برای فعالیت برگزیده اند به آنها یادآوری کنیم و اینکه انتخاب این شعارواین هویت آن هم با این تبیین واجد چه تناقضاتی است و اینکه اگر جریان دانشجویان آزادی خواهی و برابری طلب می خواهد در دام چنین تناقضاتی اسیر نگردد ، نیاز به پاسخ شفاف به سوالات محوری

ای دارد که در پیش رویش قرار گرفته است و می بایست بر آن اساس تجدید نظر ساهتاری و اساسی در مبانی تعریف و تعیین هویت سیاسی خود به عمل آورد.

اکنون حالت مقابل وضعیت قبلی را بررسی کنیم : اگر دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب جریان خود را بمثابه یک جریان چپ تعریف می کنند ، دلیل عدم اشاره به این مساله در نام و شعار جریان چیست ؟ چرا وجه تمایز و ویژگی محوری جریان در بیانیه رسمی آن " استقلال از حاکمیت " تعریف می شود که آشکارا منجر به شکل گیری یک هویت غیر چپ و بسیار فراگیرتر می شود ؟ آیا دلیل این مساله - که مدرسی هم به آن اشاره می کند - مساله امنیتی است ؟ اگر اینچنین است پس چرا چهره های اصلی منتسب به این جریان در سخنان و نوشته های خود علنا خود را به عنوان مارکسیست و چپ معرفی می کنند ؟ آیا طرح این مساله به شکل جداگانه و در قالب افراد و شخصیتها بار امنیتی ندارد اما در قالب جمع خطرناک می شود ؟ اگر دلیل این مساله امنیتی نیست و سیاسی است ، این کدام سیاست چپی است که حکم به برگزیدن یک هویت ، شعار و عنوان غیر چپ می گردد ؟ با فرض این حالت در سطحی دیگر سوالات دیگری نیز مطرح می گردند : حتی با نادیده گرفتن موضع صریح آن بیانیه ، هویت چپ جریان آزادی خواه و برابری طلب متکی به چه امری است ؟ غیر از سابقه برگزار کردن چند آکسیون مشخص و مهم چپ ، به چه اعتبار می توان این جریان را چپ محسوب داشت برنامه ؟ کدام برنامه اعلام شده ؟ استراتژی ؟ کدام استراتژی مدون ؟ مولفه های اصلی شکل دهنده به هویت چپ دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب هستند کدامها هستند ؟ آیا می توان نشانه هایی از شکل گیری تلاشهای آغازین در چنین مسیرهایی را در دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب رصد کرد ؟ یا آنچه که بیشتر از این جریان می بینیم تازه در بهترین حالت پافشاری توام با عصبانیت و احساس پر مسیر نادرست پیشین ، در جازدن در چنبره ای از تناقضات هویتی و سیاسی و توهین و تعرض به منتقدین در زشت ترین اشکال آن است ؟

به نظر می رسد عملا و به علت فقدان مولفه هایی مانند برنامه اعلام شده جامع و استراتژی مدون و عدم شکل گیری یک تلاش جدی در بین دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب برای تعریف و تعیین چنین مولفه هایی ، **هویت " چپ " این جریان با گذر زمان بیش از پیش به نیت ، اراده ، سابقه ، عملکرد و نیت حسنه فعالین ، شخصیتها و تک چهره های اصلی آن گره می خورد .** جریان آزادی خواه و برابری طلب چپ است چون این فعال چپ و آن اکتیویست سوسیالیست با سابقه در آن عضویت دارند که مثلا در سالهای گذشته از برگزار آکسیون با شعارهای چپ برگزار کرده اند و یا در یک جلسه در دفاع از چپ و سوسیالیسم سخن گفته اند و در ایمان و اعتقادشان به آرمان سوسیالیسم نمی توان شک و ابهامی داشت. از این جنبه و تا وقتی این وضعیت ادامه یابد ، جریان آزادی خواه و برابری طلب فاقد خصلت اساسی یک سازمان و جریان بادوام به معنای واقعی و مدرن کلمه است بدین

معنی که دارای حیاتی مجرد از اشخاصی نیست که در هر مقطع در قالب آن به فعالیت مشغولند و لذا هویت سیاسی آن هم فعلا معادل با جمع جبری نظرگاههای افرادی است که آن را نمایندگی می کنند . فعالیت در حیطه جنبش دانشجویی که دارای بافتی اساسا سیال و متغیر است ، تاثیر چنین معضلاتی را ا به شدت فزایش می دهد . این جریان ، حیات و هویتی مستقل و مجرد و دارای جنبه غیر شخصی و دینامیسم ابژکتیو و درونی ای برای تعقل ، سیاست گذاری ، و تعیین آرایش و تغییر رهبری ندارد و فقدان این دینامیسم درونی حیات جریان را یا وجهه و هویت چپ آن را به وجود و انگیزه های اشخاص معینی گره می زند . این جریان به ابزاری در دست " لیدرها " و " رفقای کبیر " گوناگونی بدل می شود که از سرتاسر دنیا به نمایندگی از آن مشغول اتخاذ موضع و سیاست گذاری هستند و ملاکهای اتخاذ مواضع از سوی اینان نیز متدد و متفاوتند .

این مساله جریان دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را با **یک تناقض اساسی** مواجه کرده است : وجود انگیزه ها و اراده های جداگانه سوسیالیستی در سطح افراد و اجزاء و عناصر تشکیل دهنده که در این جریان (آزادی خواهی و برابری طلبی) به خاطر مسایلی که به آن اشاره شد (نظیر تبیینی که بیانیه " در رد ابهامات جاری " ارائه داده بود) در سطح جمعی و سازمانی ، در قالب برنامه و هویت اجتماعی و استراتژی مابه از ا و تعیین مناسب خود را نمی یابد . این خلاء در طول زمان می تواند به ایجاد تغییر مسیر و هویت سیاسی جریان منجر از " پایین " (بدنه) و یا " بالا " (راس و چهره های شناخته شده) منجر گردد : با جذب چهره های جدید و کم تاثیر و یا حاشیه ای شدن چهره های با انگیزه قدیمی می تواند منجر به لاغر شدن و استحاله هویت چپ جریان و یا در بدترین حالت اضمحلال کامل آن گردد و یا احتمال آن هم وجود دارد که به تدریج و بدون آنکه بدنه جریان آگاهی یابد و هوشیار گردد از بالا با سیاستهای جریانات اپورتونیست و سکتاریست نظیر حکمتیست پر شود . مثالی ای مشخص از حالت دوم رامی توان با اشاره به حوادث سال گذشته چپ دانشجویی نشان داد .

علاوه بر این ، ذکر این نکته لازم است که هیچ کمونیستی به شکل کلی یا مطلق نمی تواند مخالف سیاست تشکیل جبهه توده ای و فراگیر باشد اما لازم است اولاً ماهیت و اهداف تشکیل چنین جبهه ای کاملاً مشخص باشند ، ثانیاً مصلحت سیاسی حضور کمونیستها در چنین جبهه ای به شکل روشن اثبات برسد و ثالثاً مقدمات سیاسی و تشکیلاتی لازم برای حضور در چنین جبهه ای و تشکیل آن مهیا شده باشند .

از مقدمات لازم برای در پیش گرفتن چنین سیاستهایی این است که سوسیالیستها نخست استقلال کامل هویتی ، سیاسی و تشکیلاتی خود را تامین کرده باشند و برنامه ای روشن برای حضور در این عرصه از فعالیت داشته باشند و از سطح بالایی از انضباط برخوردار باشند . پس از آنکه چپها و

سوسیالیستها از وجود چنین استقلال و انسجامی در بین خودشان مطمئن شدند و یقین پیدا کرد که توانایی نقش آفرینی بمتابیه یک گردان مستقا در چنین جبهه ای را دارد ، آنگاه می توان به اتحاد چنان سیاستهایی اندیشید . جریان " آزادی خواهی و برابری طلبی " در بهترین حالت یک جبهه فراگیر است که وجهه چپ خود را نه از مبانی تشکیل خود و سیاستها و برنامه های اعلام شده اش که از چهره و سابقه فعالین اصلی اش تامین می کند . اعلام موجودیت یک جریان چپ در بدو فعالیت در قالب یک جبهه فراگیر ، یک سیاست نادرست است نه به این دلیل که تشکیل جبهه فراگیر به شکل کلی سیاستی نادرست است بلکه به این دلیل که اعلام موجودیت و فعالیت به این شکل ناقص تمام مقدمات و ملزوماتی است که تشکیل جبهه ای فراگیر در شکل و جایگاه درست خود طلب می کند .

اعلام موجودیت و آغاز فعالیت و تبلیغات " چپ " حول شعار و هویتی (آزادی خواهی و برابری طلبی) که خود مطرح کنندگانش از ارائه یک تبیین منسجم چپ از آن ناتوانند ، تنها منجر به بروز اغتشاش و ابهامات متعدد و محیطی مساعد برای فعالیت کسانی می گردد که می کوشند از چنین جریانی یک بنگاه تبلیغاتی و یا یک سازمان جبهه ای وابسته بسازند .

در شرایط کنونی جنبش دانشجویی و چپ دانشجویی ، یکی از لوازم و مقدمات اصلی چنین سیاستهایی (نظیر راه انداختن جبهه توده ای و آغاز به فعالیت در جعت جذب توده و بدنه جنبش که هر روز بیشتر از قبل ضرورت خود را به کمونیستها نشان می دهند) سازمان دادن به یک پیشاهنگ مستقل سوسیالیست در داخل جنبش دانشجویی است که گرد آمدن حول یک استراتژی سوسیالیستی آشکار و مدون و دقیق مولفه اصلی شکل دهنده هویت آن باشد . استراتژی ای که مستقل از افرادی که به آن اعتقاد دارند وجود دارد و تدوین گشته ، اشکال بروز و ظهور و سازمان یابی جریان متناسب با آن تعیین شده ، ملاک سنجش عملکرد رهبران و اعضاست و با هدف تامین هژمونی سوسیالیستی در جنبش دموکراتیک دانشجویی دنبال می شود . بدون تامین چنین مقدماتی ، ماهیت چپ دانشجویی در طول زمان به دست تصادف و عوامل پیش بینی ناپذیر سپرده می شود و یا به شکارگاه مناسبی برای جریانات بی ریشه ، سکتاریست و فرصت طلب بدل می گردد که با موجودیت و امنیت جریان و فعالین آن را به بازی می گیرند .

برای آشنایی با قالبها و روشهای گوناگون و متنوع فعالیت در جنبش دانشجویی نمونه های متعددی در تاریخ چپ دانشجویی در جهان وجود دارد که می توان به آنها مراجعه و بر آنها تامب نمود . به عنوان مثال جریان " جوانان کمونیست انقلابی " (JCR) جریانی تروتسکیست در فرانسه بود که در ابتدا اعضای آن در درون " اتحادیه دانشجویان کمونیست " (UEC) که شاخه دانشجویی حزب کمونیست فرانسه (PCF) بود به فعالیت می پرداختند . پس از اعتراض به سیاستهای رفرمیستی حزب کمونیست و بی نتیجه ماندن آن ، در سال ۱۹۶۵ از این اتحادیه خارج شدند و یک سازمان کمونیستی پیشتاز در

جنبش جوانان و دانشجویان آن دوران تشکیل دادند که همان " جوانان کمونیست انقلابی " (JCR) بود و در آن دوران وابستگی مستقیمی به هیچ حزبی نداشت و به تعبیری دیگر شاخه دانشجویی و جوانان هیچ حزب کمونیستی نبود . در جریان خیزش می ۶۸ در پاریس یک جبهه متحد و فراگیر با مائوئیستها و آنارشئیستها با هدف ارتباط مستقیم با طبقه کارگر و پیوند " کارگر - دانشجو " (حال با هر تعبیری که از این مساله در ذهن داشتند) تشکیل دادند و نقش مهمی در رهبری جریانات آن دوره ایفا نمودند . از رهبران پس از حوادث آن دوره و چند سال بعد در اتحاد با جریانات تروتسکیست دیگر در پروسه تشکیل حزبی به نام " اتحادیه کمونیستی انقلابی " (LCR) اصلی ترین نقش را ایفا نمودند و " جوانان کمونیست انقلابی " (JCR) به عنوان شاخه دانشجویی و جوانان حزب جدید التاسیس شناخته شد و این حزب نیز به شاخه فرانسه بین الملل چهارم بدل گردید و اکنون نیز به فعالیت خود در فرانسه ادامه می دهد . آلن کریوین و دانیل بن سعید از رهبران اصلی " جوانان کمونیست انقلابی " و حوادث می ۶۸ بودند که حالا به رهبران " اتحادیه کمونیستهای انقلابی " و انترناسیونال چهارم بدل گردیده اند .

ذکر این نمونه از این جهت بود که در این مثال می توان اشکال گوناگونی از فعالیت و تاثیرگذاری یک جریان چپ دانشجویی را در قالب سیر تحول یک مورد واحد مشاهده کنیم . در مقابل چپ دانشجویی در ایران در دوره کنونی نیز طیفی از قالبها و روشهای فعالیت قرار می گیرد و آنها در هر دوره بنابر تعریفی که از هویت و راهبرد سیاسی و طبقاتی خویش در نظر دارند باید به انتخابی صریح و آشکار در این موارد دست بزنند و نیرویی که جسارت انتخاب کردن نداشته باشد ، به حال خویش رها نمی شود بلکه خود مورد انتخاب نیروها و موجهای بعضا نامرئی موجود در بطن تحولات سیاسی قرار خواهد گرفت.

۲-۳- همانطور که پیشتر ذکر شد برخی از معترضین به مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" در مقابل منتقدین عملکرد فعالین حزب حکمتیست در چپ دانشجویی ، به دستاوردها و کارنامه چپ دانشجویی اشاره کردند . به عنوان مثال نویسنده ای به نام " ایمان " در مقاله ای به نام " گامهای ضروری برای چه ؟ " در سایت " آزادی - برابری " ، " ساختمان استراتژی و پلاتفرم دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " را بر هفت پایه استوار می داند و آنها را بر می شمارد : اتحاد با جنبش کارگری و جنبش زنان ، طرح مساله رهایی زن ، مرزبندی با لیبرالها و جناحهای حکومت و ، مخالفت با جنگ ، تاکید بر لزوم حاکمیت افق پرولتری بر جنبشهای اجتماعی ، دفاع از تشکلهای مستقل اجتماعی . کاملاً صحیح است که این عناوین در کنار عناوین دیگر از مولفه های اصلی استراتژی و برنامه چپ دانشجویی بوده است . ژاژخایی یادآوری این اصول به افرادی که از آن تخطی نمودند

نیست. ژاژ خایی برگرداندن حرفهای منتقدین به خودشان به عنوان پاسخ نقدشان می باشد. منتقدین با پررنگ کردن این محورها می گویند که برخی از چهرهای سرشناس دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب این اصول را زیر پا گذاشتند و به امور دیگری مشغول شدند که زمینه وارد آمدن ضربه گسترده به چپ دانشجویی و عقب نشینی آنها را فراهم ساخت. در مقابل برخی از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب و "دیگران" در مقابل عکسهای آکسیونهای موفق چپ دانشجویی و فهرست مطالبات و اصول برنامه آنها را به منتقدین نشان می دهند. اینجا دقیقاً یکی از نقاطی است که جای منتقد و مقصر با هم عوض می شوند. در ۱۵ آذر سال ۱۳۸۵ یعنی دقیقاً یک سال قبل از وارد آمدن ضربه سال گذشته، چپ دانشجویی به طرح استراتژی معتبری پرداخت که نه فقط از زاویه نظری و اخلاقی که از نظر عملی نیز حقانیت و مشروعیت داشت و این حقانیت و مشروعیت باعث رسیدن پیام چپ دانشجویی به جنبشهای حق طلبانه و مطرح گستن نسل جدیدی از مارکسیستها در ایران در فضای عمومی جامعه گردید. چپ دانشجویی با فراخوان به جنبشهای توده ای برای اتحاد حول جنبش کارگری بر استراتژی کلاسیک مارکسیستی پای فشرده و محور قرار گرفتن همین چشم انداز استراتژیک بود که می توانست وحدت گرایشها و فعالین مختلف چپ را تا مین نماید. طرح و تعقیب ای استراتژی سیاسی کارا تنها مسیر پیشروی چپ در جنبش دانشجویی بود. گامهای بعدی چپ دانشجویی نمی توانست تکرار و اعلام مجدد این استراتژی باشد بلکه می بایست در خدمت پیشبرد عملی این استراتژی قرار بگیرد. و این معنایی جز تدوین منظم این استراتژی و دفاع از حقانیت نظری و عملی آن، طرح و تبلیغ این استراتژی و تلاش در جهت تسری آن به جنبشهای اجتماعی دیگر، طراحی تاکتیکهای مناسب بر اساس آن، تعریف سبک کار و ظرف تشکیلاتی مناسب در جهت پیشبرد آن و... نداشت. اما در عمل واقعا چه اتفاقی افتاد؟ برخی از چهره های اصلی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب که از قضا تعلقات فرقه ای مشخصی داشتند با سرمایه و اعتبار سیاسی به دست آمده توسط چپ دانشجویی ای که شعار اتحاد کارگر - دانشجو را داده بود، دست به قمار ای احمقانه در جهت منافع فرقه ای خویش زدند و مسیری که در عمل پیش گرفتند به اقداماتی نظیر جدا شدن از شورای همکاری فعالین و تشکلهای کارگری (به عنوان تنها جمع واقعا موجود در برگیرنده فعالین کارگری)، شعار نویسی روی در و دیوار، تشکیل محافل فرقه ای، اعمال ماجراجویانه و احمقانه در راستای زنده کردن خاطرات "دلاوران جاده جوجه سازی" در تهران و جاهای دیگر و... منجر شد نهایتاً آن ضربه گسترده را به دنبال آورد. با این اقدامات روشن گردید که بخش موثری از فعالان آزادی خواه و برابری طلب در عمل هیچ اعتقادی به استراتژی اعلام شده نداشته اند و قصد داشتند سرمایه و انرژی ای که از اعلام موفقیت آمیز آن استراتژی در بین فعالین چپ دانشجویی حاصل آمده بود را در راستای خط سیاسی فرقه مربوطه یعنی امید به ایجاد تحول سیاسی با قدرت

گیری حزب آن هم از طریق گارد جاویدان آن کانالیزه کنند و تبعات انتخاب چنین مسیری را نظیر ذهنی گرایی محض و خیالبافی در شناخت اوضاع، ماجراجویی های حماقت بار در فعالیتهای عملی و تاکتیکی، بی پایگی طبقاتی و اجتماعی چنین خطی و ... و کلا تناقضات و مشکلات آن را به چپ دانشجویی سرایت دهند که چنین صورت مساله ها و تناقضاتی نداشت. این خط سیاسی که از سوی برخی از رهبران شناخته شده دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دنبال شد نه تنها به نیازهای چپ دانشجویی و جنبش دانشجویی پاسخ نمی داد و کلا با آن بیگانه بود بلکه همان گونه که ثابت شد تاثیرات بسیار مخربی نیز برای چپ دانشجویی داشت. آنها با دورویی و ریاکاری و "زرنگ بازی" سیاسی (در خیال خام خودشان) می کوشیدند آن اهداف فرقه ای را با بهره بردن از امکانات جنبش و تحت پوشش چپ دانشجویی دنبال کنند. بر این اساس کاملاً طبیعی است که منتقدین دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را در درجه اول فعالین و گرایشهای دیگر چپ دانشجویی تشکیل دهند و نه جمعی از فعالین چپ در خارج از کشور. نقطه کانونی مجادلات حاضر تقابل بین دو جریان در داخل چپ دانشجویی است که در اثر گسترده و پرسر و صدا شدن این مباحثات (که آن هم به علت عمق فاجعه ای است که چپ دانشجویی پر سر چپ دانشجویی آمده است) هر کدام از طرفین همراهان و مخالفینی در خارج از کشور هم یافته اند. منتقدین نمی توانند حرف "ایمان" را بپذیرند که "این که معدودی از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب وابسته به حزبی بوده اند با خیر به دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب پیدا نمی کند و هیچ نقد استراتژیک و تشکیلاتی نمی توان متوجه آنان نمود" (!؟). این ابداع منطقی نیست و پاک کردن صورت مساله به زمخت ترین شیوه ممکن و شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت و پاسخگویی است. وابستگی آنها به حزب مربوطه امری شخصی نبوده که تاثیرات خود را فقط در خلوت و زندگی شخصی این افراد گذاشته باشد. وابستگی آنها نتایجی عملی را به دنبال آورده است که چپ را از مسیر استراتژی تعیین شده خود منحرف کرده و به وضعیت کنونی کشانده است. **خود دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب اگر منطقی بیاندیشند می بینند که خود بی خبر از همه جا و همه چیز نخستین قربانیان عملکرد برخی از رفقاییشان بوده اند.** دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به هر حال می بایست تکلیف خود را با آن دسته از اقدامات و شیوه فعالیت برخی از چهره های تاثیر گذارشان مشخص نمایند و اگر می خواهند به استراتژی معتبر اعلام شده توسط چپ دانشجویی وفادار بمانند، این کار از الزامات بازسازی و پیگیری مجدد آن استراتژی است. تا زمانی که این افراد بخشی از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب محسوب می شوند و به این نام مقاله و بیانیه می نویسند و هیچ گونه برخورد انتقادی با آنها و عملکردشان صورت نمی گیرد، این اعمال بخشی از کارنامه این جریان محسوب می شود.

۳-۳- اتخاذ تاکتیکهای صحیح در هر جنبشی در گرو انتخاب تاکتیکهای مناسب بر می گردد که متکی به ارزیابی واقع بینانه از توازن قواست . شرط اصلی شناخت واقع بینانه شناخت صحیح وضعیت جامعه یعنی انقلابی یا غیر انقلابی بودن اوضاع است (که معیارهای تشخیص این وضعیت عینی در سنت مارکسی و لنینی مشخص است) . در مباحثات اخیر برخی کوشیده اند از برگزاری آکسیون مستقل در روز سیزده آذر دفاع کنند و وارد آمدن ضربه را منوط به این تصمیم ندانند و احتمال ورود ضربه در مقاطع دیگر را پیش بکشند و این مساله می تواند خود موضوع بحث مستقلی باشد .

بحث منتقدین بدواً به مقوله ای پایه ای تر بر می گردد و آن بحث بر سر سیاستی و ارزیابی نادرستی است که در پشت تصمیم برای برگزاری آکسیون مستقل برای وجود داشت . تصمیم برای برگزاری آکسیون مستقل مراسم سیزده آذر (و بحثهای پیرامون آن یعنی چگونگی پیش بردن و اجرای مراسم و ...) یکی از لحظات بروز و ظهور سیاستی است که ممکن بود در هر مقطع دیگری نیز خود را نشان دهد و نتایج وخیم دیگری به بار آورد . ارزیابی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب از اوضاع متکی به ارزیابی آن بخشی از آنان بود که وضع را " انقلابی " یا چیزی معادل آن می دانست . سر مقاله نویس نشریه دانشجویی " خاک " در یکی از آخرین شماره های منتشر شده این نشریه صراحتاً ابراز داشته بود که " زمان حفر سنگرها فرا رسیده است . " . این خود بیان گویا ، جامع و فشرده ای از همان ارزیابی نادرست فوق الذکر بود . فرقه مربوطه که سر مقاله نویس مذکور بیانات خود را از ایشان وام می گرفت مدتی بود که از اصطلاح " وضعیت انقلابی " بهره نمی گرفت اما از سال گذشته با تاکید بر احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران در تحلیلهایش وضعیتی از فروپاشی اجتماعی و بحران اجتماعی را ترسیم می کرد که همان نتایج وضعیت انقلابی از آن استخراج می شد . از عباراتی نظیر " وضعیت متلاطم " ، " موقعیت بحرانی " ، " فروپاشی اجتماعی " ، " درهم ریختن شیرازه مدنی " و ... می توان عیناً همان استنتاجات تاکتیکی ای را نمود که از " وضعیت انقلابی " . بنابراین بحث بر سر انتخاب کلمات نیست و این سرنوشتی است که عبارت " تراز بالایی از عدم تعادل " در نوشته " ایمان " هم می تواند به آن دچار شود . واقعیت این است که در شرایط تعطیل شدن استراتژی اعلام شده توسط چپ دانشجویی به دست برخی از سران دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب (به دلیل اشتغال به مسائل و منافع فرقه ای) و به عبارت دیگر در شرایط فقدان کامل استراتژی و بر اساس ارزیابی فوق الذکر سیاست تعرض مداوم به عنوان " هم استراتژی هم تاکتیک " در کنار یک سری مانورها و اعمال ماجراجویانه محض به سیاست غالب در دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب و جایگزین تمام تاکتیکهای ممکن بدل گردید . تداوم چنین سیاستی حتی در شرایط پس از سری دوم بازداشتها منجر به صدور بیانیه ای با عنوان " جنبش دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب باید

دانشگاه را کاملاً تسخیر کند " در اردیبهشت ماه ۱۳۸۷ شده است که این جریان را " هم چنان در حال پیشروی و فتح سنگرهای جدید " می داند .

برخی کوشیده اند با حتمی الوقوع دانستن ضربه نهادهای امنیتی به علت رشد چپ دانشجویی تصمیمات اتخاذ شده را صحیح و قابل دفاع و یا حتی " پیش دستی هوشیارانه و بی بدیل " جلوه دهند . اگر فرض لحاظ شده را درست نیز بیانگاریم ، حرکت فوق بمتابیه شیرجه زدن با سر در داخل سیلاب ویران کننده ای است که در حال رسیدن است و هیچ موجود عاقلی برای دفاع از خود در مقابل خطر سیل دست به چنین اقدامی نمی زند چه برسد به اینکه این واکنش را " هوشیارانه " و " بی بدیل " هم بنامد . وظیفه انقلابیون راستین اتخاذ تصمیم و کوشش در تبدیل وضعیت غیر انقلابی به موقعیت انقلابی نیست . انقلابی ای که با هر عنوانی نظیر " دخالتگری " ، " ضد انتظار بودن " و ... ، وظایف خود را تنها در شرایط انقلابی بتواند تعریف کند و یا اوضاع را برای تطبیق با امیال و ذهنیات خویش انقلابی جلوه دهد ، به سودای بی سودی دست زده است که شور و اشتیاق اولیه آن به بامداد خمار و افسردگی و ریزشش نمی ارزد . هیچ انقلابی با انگیزه و اراده آگاهانه جمعی از انقلابیون و با هر درجه از دانایی ، دلیری و جانفشانی آنها خلق نشده است . حداقل برای یک انقلابی مارکسیست باید روشن باشد که انقلاب یک پدیده عینی و ناگزیر اجتماعی است که در تعامل پیچیده عوامل گوناگون که مهمترینشان تضادهای بنیادی اقتصادی و بحرانهای بزرگ سیاسی هستند پدید می آید . وظیفه انقلابیون مارکسیست تلاش در جهت آن درجه از آمادگی عینی و ذهنی لازم در طبقه یا طبقات انقلابی است تا در هنگام فرارسیدن بحران انقلابی بتوانند در مقام و موقعیت چالش بنیادی نظم سیاسی و اقتصادی حاکم عمل کنند . بر این اساس مساله اصلی بر سر اشکال تاکتیکها نیست بلکه بر سر بستر شکل گیری آنها و تعریف معیاری برای سنجش موفقیت آنان است . بنابراین نقد بر برگزاری آکسیون ۱۳ آذر بدواً یک نقد فنی نیست بلکه سطحی پایه ای تر یعنی زمینه های سیاسی ای که منجر به استخراج سیاست سازان آکسیونی شده است را هدف می گیرد .

موقعیت کنونی جامعه ایران بدون شک موقعیت انقلابی ای نیست . در مرحله کنونی اهداف همه تاکتیکهای فعالین سوسیالیست در جنبشهای اجتماعی باید افزایش وزنه سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر باشد . به عبارت دیگر سمت و سوی همه تاکتیکها (در عرصه های گوناگون) باید متوجه فراهم نمودن مولفه های لازم برای پیشبرد استراتژی سیاسی طبقه کارگر باشد . یکی از عمده تر این مولفه ها نمایندگی افق پرولتری در جنبشهای دموکراتیک و تبدیل آنها به متحدین استراتژیک طبقه کارگر است .

۳-۴- ایمان می نویسد که : " .. نویسنده به ناحق هشدارهای دانشجویان آزادی خواه و برای طلب در مورد خطر جنگ و تحلیلشان در این مورد را با منطق خودش به درک شرایط انقلابی از سوی این دانشجویان پیوند می زند . "

بحث بر سر حتمیت جنگ و حمله قوای نظامی آمریکا و متحدینش به ایران بحث مستقل و مفصلی است . تا آنجا که به بحث ما باز می گردد از مقطع آذر ماه سال گذشته مقوله " ضد جنگ " با تکیه بر تحلیلی که قریب الوقوع بودن حمله نظامی به آمریکا را نتیجه می گرفت به ابزاری در دست دو جریان برای تعطیل وظایف پایه ای و معلق گذاردن استراتژی سوسیالیستی در شرایط کنونی بدل گردید . گروهی از فعالین چپ که حول یک زندانی سیاسی با سابقه و خوشنام گرد آمده بودند ، با برجسته کردن این مساله ، فراخوانی برای اتحاد تمام اقشار و طبقات گرایشها و تشکیل یک جبهه رنگین کمانی " ضد جنگ " را توصیه می کردند که با عمده نمودن خطر جنگ پیگیری سیاستهایی مبتنی بر سازش طبقاتی را در پس زمینه به جلو هل می دادند . از سوی دیگر حکمتیستها نیز با تبلیغات گسترده پیرامون خطر جنگ و " عراقیزه شدن ایران " و بحرانی دانستن وضعیت ، سیاست تعطیل تمام فعالیتهای جنبشی و راهبردی سوسیالیستها و طبقه کارگر (و از جمله حتی در قالب " جنبش سرنگونی " که به سبک " کوزه گر دهر " خودشان ساختند و بعد شکستش را اعلام کردند !) و جمع شدن در گارد جاویدان وابسته به حزب آنها را توصیه می کردند . آنها به صراحت اعلام می کردند که مهمترین وظیفه " کمونیستها " در این شرایط و بلکه " عظیم ترین پروژه کمونیستی در جهان بعد از انقلاب اکتبر " (ابداء عراق نیست . نک به " شکست ناسیونالیسم ایرانی و ملزومات عروج کمونیسم " ، سایت شخصی کوروش مدرسی) تبدیل حزب حکمتیست به یک حزب توده ای مدرن دارای شاخه نظامی قدرتمند است . همانطور که پیشتر گفته شد این کلمات بر چیزی جز یک تلاش آگاهانه در جهت سیستماتیزه نمودن یک سکتاریسم حاد و عریان و فعالیت ضد جنبشی (که چپ دانشجویی طعمش را چشید) دلالت نمی کنند . حکمتیستها با تاکید مداوم بر خطر جنگ و اعلام شرایط اضطراری قصد گرم کردن آتش این تنور را داشتند .

درست است که اوضاع بین المللی بسیار سیال و شکننده است و می توان احتمال وقوع یک بحران سیاسی عظیم در ایران را داد (حال به هر دلیلی) اما بر مبنای پیشگویی برای آینده نمی توان برای حال تاکتیک سیاسی تعریف کرد و آن را منجمد نمود . تاکتیک امروز باید به شرایط امروز پاسخگو باشد . ناپایداری اوضاع تنها لزوم هوشیاری سیاسی و انعطاف تاکتیکی را گوشزد می کند . آن که پیش از رسیدن به صف آرایی نهایی سر به زیر می افکند و با هیجانی کودکانه به " حفر سنگرها " مشغول می شود ، ممکن است به دست خویش برای خود گوری در خاک حفر کرده باشد چون هر آینه به بالا بنگرد دشمنی که از غفلت او استفاده کرده است را بالای سر خود خواهد دید . به علاوه از دل هر بحران سیاسی و حکومتی (که وضعیت بین المللی احتمال وقوعش را افزایش داده است) لزوما وضعیت انقلابی بیرون نمی آید . " ایمان " خود با آوردن یک نقل قول از لنین بهترین جواب به این مسایل را داده است : " مبارزه طبقاتی بهترین ابزار علیه جنگ می باشد . " هیچ بحران سیاسی با هر

منشایی در ایران بدون حضور طبقه کارگر متشکل در صحنه تبدیل به یک موقعیت انقلابی نخواهد شد . بدین ترتیب برای یک مارکسیست تدارک مفید و واقعی برای مقابله با تبعات وخیم بحرانهای محتمل بین المللی شتاب و کوشش بیشتر در انجام تکالیف ضروری برای تقویت موقعیت طبقه کارگر در عرصه اجتماعی و سیاسی ایران است .

۳-۵- از دیدگاه یک مارکسیست مکانیزم اجتماعی تغییر قدرت سیاسی در پایه ای ترین سطح مقوله مبارزه طبقاتی است . برای مارکسیستی که امر خود را قدرت گیری طبقه کارگر تعریف می کند این نکته بدیهی است که وظیفه او ، حال در هر حیطة و عرصه ای که به فعالیت می پردازد ، تقویت طبقه کارگر در مبارزه اش علیه بورژوازی و دولت اوست . در این مسیر رادیکالیسم و هر حالت دیگری برای او به سبب انطباقش با نیازهای طبقه کارگر و کلا ضرورت برای تغییرات اجتماعی موضوعیت می یابد . دل مشغولی عمومی و سنتی بخش رادیکال اپوزیسیون ایران همواره " ضد رژیم " بودن بمثابة اصلی ترین مولفه هویت سیاسی خود بوده است . برای مارکسیستها بحث مبنایی تقابل طبقات است و از آن لزوم و نوع مواجهه با حکومت و دولت مستقر و حکومت استنتاج می شود و تقابل " مردم " (به طور کلی و در هم) و " رژیم " نقطه عزیمت نیست . بدون اتکاء به جنبش طبقه کارگر ، مبارزه برای کسب قدرت سیاسی به جنبه فنی و تکنیکی آن تقلیل می یابد که متاع پر خریداری در بین سوسیالیسمهای غیر کارگری است . برای مارکسیستها مساله " توده ای شدن " و " اجتماعی شدن " به جلب توده طبقه کارگر و سامان یابی مبارزه در جنبشهای اجتماعی دموکراتیک حول جنبش کارگری بر می گردد و در همین بستر است که تحزب کمونیستی نیز شکل می گیرد . سوسیالیسمهای غیر کارگری به دنبال یافتن آن ایجنت و عامل اجتماعی ای می گردند که بار رادیکالیسمشان را بر دوش بگیرد ، آن را متبلور سازد و آنها را به قدرت برساند . آنها از منافع طبقه کارگر حرکت نمی کنند تا به تئوری پردازی و یافتن تکنیکهای مناسب برای قدرت گیری آن پردازند . آنها تئوری " می بافند " تا " طبقه " یا جنبشی تولید کنند که افتخار به انجام رساندن امیالشان را به او واگذار کنند . امروزه حتی لیبرالهای رادیکال نیز به تحسین لنین رو آورده اند . آنها می کوشند لنین را از ماهیت طبقاتی اش تهی کنند و از او روش سازماندهی ، شیوه رهبری و تکنیکهای کسب قدرت را بیاموزند . " تلنگر " جوجه نئوکانها مدتی پیش می کوشید تا با استناد به خوانش اسلاوی ژیزک از لنین و ابداع اصطلاحاتی نظیر " لنینیسم در فرم " به تحصیل دستاورد از تجربیات رهبر انقلاب اکتبر پردازد . بعید نیست که برخی از پاورقی نویسان سابق " تلنگر " هم با چنین رویا بافیهای بتوانند تا اوج آسمان آزادی خواهی و برابری طلبی پر بکشند . در صورتی که آزادی خواهی و برابری طلبی بر مبنای طبقاتی متکی نباشد و به هیات لیبرالیسمی وارونه و جناح چپ جریان مدرنیست و سکولار در ایران در آید ، رادیکالیسم

صرف می تواند بمثابة پلی برای نزدیکی و مبادلات پنهانی لیبرالیسم رادیکال و چپ رادیکال عمل کند

ادامه دارد ...

چپ دانشجویی بر سر دوراهی : مارکسیسم یا حکمتیسم ؟

(بخش دوم)

جهانگیر پایدار

۴- "دآب" (!!) در هجرت : نهضت ادامه دارد !

با واکنشهای صورت گرفته نسبت به مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" می توان به تصویری از وضعیت کنونی و نحوه جاگیری شخصیتها و گرایشها در جریان دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دست یافت . اکثریت چهره های وابسته به فرقه متبوعه ، " مجبور " به " هجرت انقلابی " و خروج از کشور گردیده اند اما به لطف درنوردیدن مرزها توسط تکنولوژی ارتباطات و اینترنت می توان نهضت را ادامه داد و از کیلومترها دورتر بر تنور " انقلابی گری " دمید و به تاثیر گذاری در مباحث و تصمیم گیریها و تبلیغات و و انگ و برجسب زنی و ارباب و تهدید منتقدین ... به شکل منظم و منسجم و این بار با امنیت و فراغ خاطر کامل (به علت در دسترس نیروهای امنیتی نبودن) همت گمارد و در ضمن به حضور در خارج از کشور و دلیل این مساله هم اشاره ای نکرد تا خوانندگان گمان این فتاوی کماکان توسط این " فرماندهان " از جبهه های نبرد در داخل کشور صادر می شود. اینک ظاهرا ترکیب فراکسیون رهبری در هجرت مشخص و شده است و این فراکسیون می کوشد کماکان به تاثیر گذاری در بحثها به عنوان نمایندگان دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب ادامه دهد و در عین حال به حضور خوشان در خارج از کشور هیچ اشاره ای ننمایند . البته این مساله از جهتی دیگر دست منتقدین را نیز در رابطه با نقد عملکرد گذشته و حال این افراد بازتر می گذارد .

یکی از سرشناس ترین چهره های جریان آزادی خواهی و برابری طلبی و مسئول اصلی جریانانی که در سال گذشته بر سر برخی از دانشجویان آزادی خواه و برابری رفت بدون ارائه کوچکترین توضیحی در قبال عملکردش در سال گذشته (و در داخل زندان نیز) و پذیرفتن مسئولیت در این رابطه ، رفقای که بعضا او را " لیدر کبیر " نیز می خوانند و از اعمال نهانی او نیز بی خبر بودند با انبوه مشکلات پس از زندان و وضعیت روحی نامناسب و مشکلات ناشی از وثیقه های سنگین و ... رها کرد و به خارج از کشور رفت . هیچ کس نمی تواند و حق از فرد دیگری بخواهد که در زندان قهرمانانه مقاومت کند و کم نیاورد و پولادین باشد و در داخل بایستد و روانه زندان و حبس طولانی مدت گردد ... اما قهرمان سازی از فردی با این سابقه عملکرد به شدت غیر مسئولانه نیز به همان نسبت کار نادرستی است . در مدتی که او در زندان بود دوستانش (بی خبر از آنچه در زندان می گذرد) برایش شعر و مقالات و بیانیه های احساسی نوشتند ، او را " لیدر کبیر " و " قهرمان " و " مظهر امید میلیونها انسان " (!!) خواندند . بعد از آزادی از زندان سوالات و ابهاماتی پیرامون نقش و عملکرد او قبل از دستگیری دانشجویان و در دوران بازداشت شکل گرفت . مشخص شد که کارنامه این " امید میلیونها انسان " موجب نا امیدی حتی جمعی محدود از رفقای نزدیکش نیز شده است چون او پیش از دستگیری و به شکل خود سرانه اعمالی انجام داده بود که تبعات امنیتی آن به دوستانش که از این مسایل کلا بی خبر بودند نیز سرایت کرده است . اوضاع او به نحوی شده بود که گویا حتی خانواده یکی از افراد بازداشت شده قصد طرح شکایت از او را داشتند . او پس از خروج از کشور دست به نوشتن دو مقاله زد . در مقاله نخست کلیاتی پیرامون دفاع از عملکرد " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " نوشت و سعی کرد از موضعی عمومی و معتدل با حوادث برخورد کند و خود را در جایگاه مبارز " جوانی " که " تنها فریاد زده بود : نه ! " قرار دهد . منتها در قسمتی از مقاله او عباراتی بسیار قابل تامل را بیان نمود : " ... تماما اطمینان داریم که هر روشی که دوستانمان برای دفاع از خود در مقابل و اعتراف گیری استفاده نموده اند در جهت منافع جمعی ما بوده و به آن احترام می گذاریم ... " (!?) این قسمت از نوشته وی آشکارا مروج اپورتونیسیم اخلاقی و بیانگر روش ایشان در برخورد با سوالات و ابهامات شکل گرفته پیرامون عملکرد وی بود یعنی به " هر روشی " که در راستای مصالح جمعی ارزیابی کنند دست می زنند و ملاک این تشخیص نیز مصلحت اندیشی شخص تشخیص خودشان می باشد . در مقاله دوم که تحت عنوان " شایعه و تداوم سرکوب " و در اوج بحثهای یک ماه گذشته نوشته شد ، جلوه دیگری از شخصیت و منویات درونی " لیدر کبیر " نمایان گشت . او در ابتدای مقاله از دوستان خویش تقاضای " تجدید بیعت " نمود و با صراحت بیان داشت که :

" ... از من نخواهید حرفهای خود را اثبات کنم . وظیفه من این است که از حیثیت سیاسی عزیز ترین رفقای خود دفاع کنم . .. پس رفقای عزیز ! آشکارا اعلام می کنم : به هر کس تا کنون مرا خوانده است

و یا شنیده است و از این رو مرا می شناسد ، استناد گفته هایم را شرافت سیاسی ام بدانند ... وظیفه من ایجاب می کند که پروژه وزارت اطلاعات را افشا کنم... " (" شایعه و تداوم سرکوب " ، سایت آزادی و برابری ، تاکید ها در متن از ماست)

خیلی جالب است که در مقاله ای که بدون نام نویسنده در سایت درج شده است چنین شهادتهایی به واسطه شناخت نویسنده گمنام و بی نام و نشان و " شنیدن " و " خواندن " او و اتکاء به " شرافت " او و شناخت خوانندگان از ایشان طلبیده شود ! و خیلی عجیبتر است که او عرصه بحث و استدلال را با صحرای کربلا و توضیح و تحلیل و شفاف سازی را با ندای " هل من ناصر ینصرنی " عوضی گرفته است و آشکارا اعلام می کنند که نیازی به اثبات گفته های خود نمی بینند !! و بر دوستان خوانندگان بنا بر سابقه آشنایی واجب است که حرفهای ایشان را بدون سند و دلیل بپذیرند .

ظاهرا و بر اساس اقوال و انتظارات نویسنده ، هر مصلحتی که او تشخیص بدهد ، باید از طرف جمع لازم الاتباع تلقی شود چون ظاهرا تصور ایشان بر این است که جمع با ایشان بیعت نموده است و اکنون هم باید بر این بیعت باقی بماند و به علاوه ایشان لابد از سر لطف چیزی که مطلقا فاقد آن است را " استناد " و ضامن صحت نظرانش قرار داده است . همین موضع عجیب و غریب مقاله باعث می شود که کسانی هم که به طور دقیق مشمول " من را شنیده اند " و " من را خوانده اند " و اصحاب نزدیک نویسنده هم نمی شوند ، به هویت واقعی او پی ببرند و جالب است که خود نویسنده هم از این مساله آگاه است !!

در ادامه نوشته ما به معنای " هر روشی " که در مقاله قبلی او ذکر شده بود پی می بریم : او یکی از فعالین دانشجویی داخل کشور را با ذکر حروف اول اسم و فامیل وی به عنوان " همکار وزارت اطلاعات " و در عین حال " مرتبط با جریان منحنی ایرج آذرین " معرفی می کند و انتقادات مطرح شده به عملکرد ایشان را ناشی از دومین فاز عملیات وزارت اطلاعات جلوه دهد و با چنین محاسبه ای منتقدین هم طبیعتا در رده پرسنل این وزارتخانه قرار خواهند گرفت . او در ادامه می نویسد که : "... اگر تصور می کنید بعد از سرکوب اخیر بیشه برای زوزه شغال مهیاست ، باید بگوییم که گزارش اشتباه به شما داده اند . نوچه های شما دو نفر بیشتر نیستند که در تمام مدت که در تمام این مدت در سوراخ موش خزیده بودند و طی این چند سال در رادیکال ترین اقدام خود در تریای دانشکده چایی خورده اید . اگر فکر می کنید حقایقی بر شما مکشوف شده است ، آنقدر شرافت و جسارت داشته باشید که آن را مطرح نکنید ... ما دانشجویان هیچ نیازی به ادبیات مفید و خواندنی شما نداریم .. "

جدا از ترمینولوژی بسیار جالب ایشان که در تاریخ ترمینولوژی مارکسیستی واقعا بی سابقه است (استفاده از واژه " نوچه " برای نشان دادن تعلق فکری یک فرد به نظرات یک فرد یا جریان دیگر که

نشان دهنده میزان درک و شعور نگارنده آن و ضمناً نوع رابطه خودش با بالا دستیهایش است) ، گویا نویسنده تصور می کند چپ دانشجویی بیشه ای بوده و ایشان شیر آن بیشه بوده و در نبود ایشان این بیشه به کنام شغالان تبدیل شده است !! این استعاره و کلا موضع مقاله و عبارات استفاده شده در آن نشان می دهد که نویسنده چه تصویری از خود ، جایگاه رفقاییش و نوع رابطه خود با آنان دارد . افرادی که خود را مخاطب متن ایشان می دانند لازم است توضیحات روشنگرانه ای پیرامون این مسائل ارائه کنند تا جریان بر غیر مطلعین هم روشن شود که چگونه فردی خود را در چنین جایگاهی قرار می دهد که بتواند اینگونه برای دوستان خود تعیین تکلیف کند و هط و نشان بکشد . او به خود حق می دهد به نمایندگی از " دانشجویان " (جل الخالق !) حتی در مورد نوع مطالبی که که آنها مطالعه می کنند نیز رهنمود صادر فرماید. تصور هر فرد عاقل و آگاهی این است که قاعدتاً چنین روابط و طرز برخوردی در بین کسانی که خود را مارکسیست می دانند نمی تواند وجود داشته باشد و این سنخ " امام سازی " ها تنها در جاهایی مانند " قرار گاه اشرف " در جریان است اما نویسنده این مطلب با پرده برداشتن از کیفیت مطلوبی که ایشان از رابطه با رفقای خود انتظار دارند با گوی سبقت را از آن " برادر مجاهد " و برادرهای مجاهد قدیمی تر نظیر حسن صباح و اقطاب فرقه اسماعیلیه برپایند !

از استعارات جانورشناسانه ایشان در جهت بررسیهای روانکاوانه برای پی بردن به تخیلات و رویاهای نویسنده آنها و نیز تهیه انیمیشن برای کودکان می توان بهره گرفت اما جدا اگر منتقدین شما که "همکار وزارت اطلاعات " هم هستند تنها " دو نفر " می باشند که کارشان تنها " نوشیدن چای در کافه تریای دانشکده " است و از سوی دیگر کارنامه شما هم پاک است و جایی برای انتقاد وجود ندارد ، دیگر این چه الم شنگه ای است ؟ و چه ترس و واهمه و تهدیدی وجود دارد که برای دفع آن باید رگ غیرت دوستان را به جنبش در آورد ، " تجدید بیعت " طلب کرد و خواهان مرزبندی با " کوفیان " شد ، ماسک شیر به چهره زد و نفس کش طلبید ؟ انصاف هم جدا چیز خوبی است ؛ " شش ماه در سوراخ موش بودن " و انقلابی گری را در " نوشیدن چای در کافه تریای دانشکده " دیدن برای جریان چپ دانشجویی مضرت تر بوده است یا تکاپو در جهت پیوستن به " دلاوران جاده جوجه سازی " و یا اعمال احمقانه ای که طی آن با جان و حیثیت و امنیت دهها نفر (که از کل ماجرا بی خبر بوده اند) به خاطر منافع سیاسی و مالی یک فرقه سیاسی خاص بازی شد ؟ دو نفری که در تریا چای می نوشند و فکر می کند انقلابی هستند و غیر از خودشان کسی با آنها همراه و هم عقیده نیست ، به یک جریان بیشتر ضربه وارد می کند یا " لیدر کبیر " و " امید میلیونها انسان " که با بی مسئولیتی هر چه تمامتر آن فجایع احمقانه را به بار می آورد و در زندان نیز دست رفقاییش را در پوست گردو می گذارد ؟

بر طبق یک سنت قدیمی دریانوردان ، ناخدای یک کشتی در هم شکسته آخرین نفری است که از کشتی خارج می شود و برای نجات خود اقدام می کند . ناخدایی که خود ته کشتی سالم را سوراخ می کند و اولین نفری است که از کشتی بیرون می پرد و شروع به دشنام دادن به دیگران و متهم نمودن آنان می کند ، نشان می دهد که مجنون و یا تبهکاری است که ساکنین کشتی او را با ناخدا عوضی گرفته بوده اند . نویسنده در این مقاله مرتب از " شرافت سیاسی " صحبت می کند . ضامن صحت حرفهایش را " شرافت سیاسی " خود قرار می دهد و از دیگران برای داشتن " شرافت سیاسی " سند و مدرک می طلبد . باید از او خواست که دست و دلبازی نکند و از نداشته هایش مایه نگذارد . اگر بویی از " شرافت سیاسی " و " مسئولیت پذیری " به مشام او خورده بود ، خوب بود حالا که در خارج از کشور و در مقام امن رحل اقامت افکنده است ، افراد ساکن در داخل کشور را با اسم و رسم به عنوان " مامور وزارت اطلاعات " و " مرتبط با جریانات خارج از کشور " معرفی نمی کرد ، نگاهی به کارنامه و عملکرد خودش می انداخت و به یادش می آمد که یک اصل عام انسانی به نام " مسئولیت پذیری " و در سنت چپ مقوله ای به نام " انتقاد از خود " (که ایشان و برخی دوستانشان سعی دارند آن را به عنوان " ندامت نامه نویسی " معرفی کنند تا از انتقاد افراد از عملکرد و سبک کار قبلیشان جلوگیری کنند) وجود دارد که به کاربردن آن باعث می شود نیاز به این معرکه گیریها نباشد و حداقل سر انسان در بیرون از باتلاق باقی بماند .

اما جا دارد به ماجرای جناب " سخنگو " نیز اشاره ای شود . در تاریخ ۲۹ دی ماه ۱۳۸۶ بیانیه ای صادر شد و فردی که قرار بود تحت حمایت فرقه متبوعه از کشور خارج شود ، به عنوان " سخنگو " ی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب معرفی گردید که بخش عمده وظایف " سخنگو " ی خود را (طبق معمول بدون اشاره به این موضوع که ایشان در داخل کشور حضور ندارند) را از خارج از کشور انجام می داد و می دهد (چون ایشان هنوز رسماً عزل نشده اند !) . در تاریخ ۳ اسفند ماه بیانیه ای از سوی یکی از شاخه های دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب منتشر شد که در آن در مورد جناب " سخنگو " با این تعابیر صحبت شده بود : " ... همیشه بوده است و با رعایت تمام اصول امنیتی موفق شده است تمام تهاجمات رژیم را ناکام بگذارد . او به آموخت که برای یک مبارز چپ کاهلی و بی خیالی هزینه زیادی خواهد داشت . و اما این دستگاه ظلم و جور باید بداند که فرستادن شیرانی چون او به زیر زمین هزینه زیادی برای آنان خواهد داشت ... " کسی که بدون اطلاع از منشاء و زمینه صدور چنین بیانیه ای ، این متن را مطالعه کند تصور خواهد کرد که در مورد افرادی نظیر مائو یا هوشی مین به نگارش در آمده است و متوجه نخواهد شد که ایشان در خارج از کشور و نه " زیر زمین " به ناکام گذاشتن تهاجمان رژیم اشتغال دارند . او در مقاله ای تحت عنوان " عرصه سیمرغ و خیال خام جولان " بخش عمده ای از مطلب خود را به بد و بیراه گفتن به چهره های اینترنتی و "

جماعت ماوس به دستان " اختصاص داده است . باید از ایشان پرسید اگر کامپیوتر و اینترنت و ماوسی در کار نبود ، ایشان چگونه می توانستند وظایف " سخنگو " بی خود را از کیلومترها دورتر انجام دهند و به روی مبارک نیز نیاورند که ایشان در " زیر زمین " در داخل کشور به این امور اشتغال ندارند بلکه در خارج از کشور و از طریق همین خطوط اینترنت انجام وظایفشان میسر گشته است .

۵- آزادی و برابری : آیا نسخه آلترناتیوی وجود دارد ؟

همانطور که پیشتر نیز اشاراتی شد ، دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تا کنون نخواستند یا نتوانسته اند به سوالات و ابهامات پیرامون شعار " آزادی - برابری " بر مبنای خط سیاسی " مستقل " خود پاسخ گویند و نشان دهند که چگونه یک راهبرد سیاسی چپ به شکل سیستماتیک از دل این شعار (که به اعتقاد ما فاقد هر گونه سوگیری سیاسی مشخص است) و مقولات مرتبط با آن قابل استخراج است . در این زمینه و در مقایسه با تعداد فحشنامه هایی که علیه منتقدین نوشته می شود ، جریان آزادیخواهی و برابری طلبی پس از مدتها فعالیت فاقد هر گونه متن یا متون پایه ای است که با رجوع به آن بتوان با مولفه های شکل دهنده به هویت این جریان و نسبت آن با جنبش سوسیالیستی پی برد . تلاشهای محدودی البته انجام شده است که به این موضوع بی ربط نیستند : مقاله " خیزش رادیکالیسم نو " (نوشته شده توسط سروش ثابت ، سایت آزادی - برابری ، ۱۸ اسفند ۱۳۸۶) می کوشد تا در قالب در قالب یکسری محورهای کلی تمایزات جریان " آزادی خواهی و برابری طلب " (که ظاهرا نویسنده مقاله مربوطه به آن بمثابه یک ترند مشخص در چپ ایران می نگرد) را با آنچه " چپ سنتی " می نامد نشان دهد . در نهایت مقاله همانطور که گفته شد ذکر یکسری مسایل کلی در این رابطه فراتر نمی رود و به مسایل بحث برانگیز وارد نمی شود . به علاوه اینگونه به نظر می رسد که در شرایط کنونی لازم است که سوسیالیستها تمایزات خود را با جریانات چپی که خود را " مدرن " می نامند (و مدرنیسم و آنتیسم محتوای رادیکالیسم ادعاییشان را تشکیل می دهند) و عملا در جناح چپ جریانات " مدرنیست " ایران قرار می گیرند نیز مشخص سازند و در تکاپوی مرزبندی با " چپ سنتی " و فاصله گیری از آن از آن سوی بام سقوط نکنند .

واکنشهای صورت گرفته نسبت به مقاله "[وضعیت فعلی و گامهای ضروری](#)" به طور کلی به طور کلی از محتوای تحلیلی و منطقی بری بودند و علی رغم تعدد و تکرار از ارائه یک پاسخ قابل قبول به انتقادات و مسایل مطرح شده در مقاله فوق الذکر ناتوان ماندند . دانشجویان آزادی خواه و برابری طلبی که سعی کردند به مقاله "[وضعیت فعلی و گامهای ضروری](#)" نشان دادند نه تنها به سوالها و مسایل راهبردی اساسی و حساسی که پیش روی این حرکت قرار دارد ، واقف نیستند و به طریق اولی توان

پاسخگویی به این معضلات و عبور دادن جریان از این مرحله را ندارند بلکه متاسفانه اساسا در فضای سیاسی، ذهنی و روانی کاملا متفاوتی از چنین دغدغه‌ها به سر می‌برند. اگر کلماتی که بر فحش، هتاک، انگ زنی، نسبت دادن منتقدین به گروه‌های مشخصی در اپوزیسیون چپ خارج از کشور و همین‌طور دستگاه‌های امنیتی و... در این متون دلالت می‌کردند را بتکانیم، نظرات دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب و هواداران آنها را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

- مقاله فوق دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب را به یکی از احزاب اپوزیسیون منتسب کرده است و به همین خاطر "کار امنیتی" انجام داده است. آن دسته از دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب که به این مقاله پاسخ گفته‌اند رک و پوست‌کنده می‌گویند که افراد و جریان‌های منتقد دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب اگر رسماً مامور وزارت اطلاعات نباشند، در خط این وزارتخانه عمل می‌کنند. کاوه حیدری در مقاله "با تکنوازمفونی مرگ" (سایت آزادی - برابری، ۷ خرداد ۱۳۸۷) مفصلتر از دیگران به این مساله پرداخته است:

"... بگذارید با یک روند ساده عمق رسالت سیاسی را به شما نشان دهیم... حزب حکمتیست از نظر قانون جمهوری اسلامی ایران، یک حزب معاند و برانداز است... هر کودک خردسالی می‌داند که وصل کردن آدم‌های علنی و واقعی به چنین حزبی در داخل چه عواقب وحشتناکی برای جان رفقای ما خواهد داشت..."

"... ما بار دیگر اعلام می‌کنیم... هرگونه انتساب فعالین سیاسی به احزاب غیر قانونی، یک اقدام کثیف امنیتی بر علیه جان انسانها و لاجرم در راستای همکاری و هم‌سویی با سیستم‌های امنیتی جمهوری اسلامی است..."

"... کسانی که خود را چپ می‌دانند و دست به چنین اقدامی می‌زنند با وزارت اطلاعات هم‌سویی دارند..."

ما در اینجا فعلا از مسائلی مانند سطح اطلاعات نقدا موجود در بین فعالان دانشجویی (دستگاه‌های امنیتی رژیم به جای خود) نسبت به گرایش‌های سیاسی بخشی از دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب، نظرگاه‌ها افتاده در بین فعالین دانشجویی در مورد دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب در سالهای گذشته، مآوقع زندان، اموری که بخشی از دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب به آن اشتغال داشته‌اند و احتمالا تا این لحظه تنها کسانی که از آنها بی‌خبر مانده‌اند مقاله نویسان سایت "آزادی - برابری" (!؟) و خواجه حافظ شیرازی هستند و... فاکتور می‌گیریم (در قسمتهای بعدی مجدداً اشاراتی به این مساله خواهیم داشت) و به شرح و بسط این نکته هم نمی‌پردازیم که چرا موجودیت سیاسی بخش مهمی از دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب باید آنچنان به سیاستهای یک

حزب معین گره بخورد که نقد عملکرد آنها جز از کانال نقد سیاستهای آن حزب میسر نباشد . ما فعلا فقط خوانندگان را به مطالعه نقل قولهای زیر و قضاوت منصفانه دعوت می کنیم :

" فواد عبداللّهی : دوست و دشمن میگویند که حکمتیست ها دانشگاه ها را در کل کشور قرق کرده اند. نظرتان در این مورد چیست؟

بهرام مدرسی : طبعا خوشحالم که دوست و دشمن این را میگویند... فکر میکنم هر کسی که خودش را چپ یا کمونیست میداند، نمیتواند سروکارش با حکمتیست ها نیافتد... حکمتیسم از سرو کول دانشگاه های کل کشور دارد بالا میرود و این هم شورانگیز است...

فواد عبداللّهی : همین خیلیها را از کوره به در کرده است ، می گویند چپ در دانشگاهها مریخی است .

بهرام مدرسی : اینها را جدی نگیرید . این داستان همان گربه ای است که دستش به گوشت نمی رسید ... "

{ برگرفته از وبلاگ شخصی بهرام مدرسی در این لینک :

{ <http://bahrambahram.blog.com/2005/12> }

- " ... همانطور که بهرام مدرسی گفت حزب ما از نظر تاریخی در حدود ده ماه پیش تشکیل شد اما امروز یک واقعیت موجود فکری ، سازمانی و به خصوص اجتماعی است . یکی از نقاطی که این موجودیت محسوس است کانونهای فکری چپ و کمونیست در دانشگاههای ایران است . این به همت سازمان جوانان حکمتیست ممکن شده است . به همت کار همه رفقا چه در خارج و چه به خصوص در داخل کشور . این رفقای خوب ما تلاش کردند که تمایز خط مارکسیزم ، لنینیسم و حکمتیسم را از آنچه چپ سنتی به آن کمونیسم و کمونیسم کارگری می گوید نشان دهد ... "

{ کوروش مدرسی ، سخنرانی در اولین کنگره سازمان جوانان حکمتیست }

" ... در هفته گذشته جبهه ارتجاع قومی و ناسیونالیستی در ابعاد وسیع گشوده شد. اما این تنها جبهه نبود. از اعتراض دانشجویان در دانشگاههای تهران تا اعلام حضور گارد آزادی در مهاباد اعلام وجود جبهه آزادیخواهی و انسانیت و وجود جبهه مبارزه قاطع برای سرنگونی جمهوری اسلامی است ... "

"... احیای این امید و اراده این تصویر بدون دخالت گری روشن حکمتیستها در ۱۶ آذر و ۸ مارس و اول مه و اعتصاب عمومی مردم کردستان و حضور رهبران کمونیست و گارد آزادی در میان مردم و دهها فعالیت و کمپین موفقی همچون کمپین ژیل و بختیار و آزادی برهان دیوارگر و مقابله با مضحکه انتخابات جمهوری اسلامی و پیشرویهای نظری در انجمن مارکس - حکمت و حضور موثر در کانونهای فکری دانشگاهها و ارائه منشور سرنگونی ممکن نبود..."

{ رحمان حسین زاده عضو رهبری جریان حکمتیست ، بر گرفته از وبلاگ شخصی وی

{ <http://www.rahman-h.blogfa.com/8507.aspx>

"... حکمتیستها در ۱۶ آذر سال گذشته دوباره با برافراشتن پرچم آزادی و برابری، امیدها را احیا کردند. از نظر ما مسئله اینست که جنبش و حزب ما دو حوزه فعالیتی داخل و خارج را با یک رهبری مشترک دارد..."

{ رحمان حسین زاده ، مصاحبه با نشریه "شهروند" ، <http://www.rahman-h.blogfa.com/8506.aspx>

{ [h.blogfa.com/8506.aspx](http://www.rahman-h.blogfa.com/8506.aspx)

"... روز دانشجو، ۱۶ آذر هر سال بمثابة یک مصاف تعیین کننده با جمهوری اسلامی عمل کرده است. ۱۶ آذر سالهایی اخیر پیام آور آزادی و برابری بوده است. ما با سیاست و نقشه آگاهانه به استقبال این رویداد رفتیم و حضور موثر حکمتیست ها در ۱۶ آذر دو سال اخیر امیدوار کننده و مهم بود. دانشگاهها و محیط سیاسی جوانان: یک نقطه تمرکز اساسی فعالیت حزب در محیط دانشگاهها و در تحرک دانشجویی متمرکز بوده است. بعد از جدایی و به همت کار متمرکز و موثر در ابتدا توسط سازمان جوانان حکمتیست و در ادامه توسط کمیته کل کشور و از همه مهمتر، به یمن همراهی اسکلت اصلی کادرهای کمونیست داخل کمونیسم کارگری، فعالیت ملموس و موثری در میان دانشجویان تهران و شهرهای بزرگ داشته ایم..." { رحمان حسین زاده ، <http://www.rahman-h.blogfa.com/post-15.aspx>

{ [h.blogfa.com/post-15.aspx](http://www.rahman-h.blogfa.com/post-15.aspx)

"... در ابتدای ایجاد حزب سازمان جوانان حکمتیست و در ادامه کمیته داخل ابزار پیشبرد سیاستهایمان در داخل و در کانونهای فکری و سیاسی و مبارزاتی در جامعه و بویژه در میان جوانان

و در محیط دانشگاه بوده است. گسترش ارتباطات، شکل دادن به کمیته های کمونیستی و تاثیر گذاری بر کانونهای مبارزاتی و تحرک اعتراضی بخش مهمی از پراتیک این دو سازمان حزب بوده است... " { رحمان حسین زاده ، <http://www.rahman-h.blogfa.com/post-15.aspx> }

اینها تنها نمونه هایی از دهها جمله ای هستند که سران حزب حکمتیست در طی سه چهار سال گذشته در خصوص ارتباط مستقیم بخشی از چپ دانشجویی با حزب خود به زبان آورده اند . همه فعالین و گروههای اپوزیسیون می دانند که حزب حکمتیست نه تنها علنا به مرتبط بودن بخشی از چپ دانشجویی با حزب خود اذعان می کرد بلکه این مساله را مایه فخر فروشی به جریانات دیگر و مانور های تبلیغاتی خود قرار داده بود . حالا سوال ما از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب این است که صرف نظر از افتضاحاتی که این حزب مستقیما در داخل کشور آفریده است و تبعات آن گریبان چپ دانشجویی و خود دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را گرفته است (و مطمئنا خود آنها بیشتر از هر کسی به این مساله واقف هستند) ، چرا این " استقلال " خود را مستقیما خطاب به جریانی بیان نمی کنند که حتی پس از حوادث آذر ماه سال گذشته به انحاء مختلف (از جمله تشکیل فراکسیون خارج از کشور که به آن اشاره شد) سعی در ضمیمه نمودن دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به خود داشته اند ؟ آیا اقدامات و گفته ها و از آن مهمتر آنان تا کنون " استقلال " جریان آزادی خواه و برابری طلب را بیشتر مخدوش نموده است یا اظهارات و مکتوبات منتقدینی که فقط به این مساله اشاراتی کلی نموده اند و آن را مورد نقد قرار داده اند . سیستم قضاوت جریان آزادی خواه و برابری طلب بسیار شبیه به دستگاه قضایی جمهوری اسلامی است . به مجرمین اصلی کاری ندارد اما برای کسانی که به ارتکاب این جرائم اشاره کنند ، پرونده سازی می کند ! کاوه حیدری می گوید : " ... اگر ایشان و یا هرکس دیگری نقدی به این حزب دارند ، لطفا با خود آنها در میان بگذارند و ما را دخیل در چنین مسایلی نکنند ... " و در سطور دیگری آنچنان به شکل گیری " محیط عاطفی توأم با حس همدلی برآمده از یک تجربه مشترک بین تمامی رفقا " پس از آزادی دانشجویان بازداشتی از زندان صحبت می کند که خواننده بی اطلاع شاید گمان کند که ایشان در میانه این محیط پر از عشق و صمیمیت - که گویا منتقدین می خواهند آن را تیره و تار کنند - و در گرماگرم مبارزه قرار دارند . لازم به ذکر است ایشان نزدیک به دو سال است که در شهر لندن اقامت دارند و خوب است حالا که دهانشان با گوش رهبران حزب مربوطه فاصله کمتری پیدا کرده است ، به وکالت از ما و بر اساس نقل قولهای بالا به این " کودکان خردسال " مجتمتع در رهبری سیاسی این حزب در مورد " عمق ردالتشان " با یک " روند ساده " توضیحاتی ارائه دهند تا بیش از این به اعمال و سیاستهای سکتاریستی و ضد جنبشیشان و در دسر درست کردن برای فعالین چپ داخل کشور ادامه ندهند . حیدری که با فیگور ارائه یک بحث و

پاسخ همه جانبه و قانع کننده مقاله اش را آغاز کرده بود ، پس از اینکه از کار پرونده سازی برای منتقدین در زمینه همکاری با وزارت اطلاعات فارغ می شود ، می نویسد : " ... نویسنده این وبلاگ بخش نسبتاً بلندی را در بیان مواضع اثباتی ایشان در رابطه با جنس و فعالیت جنبش چپ دانشجویی ارائه داده است . ما پیش از اینکه درباره نقد خود به این بحث سخنی برانیم باید این سوال را بپرسیم که آیا واقعا ضرورتی دارد ؟ کسی که در طول مقاله بارها و بارها هنر بی بدیل خود در دوستی و همسویی بلاشک خود را با وزارت اطلاعات در وارد آوردن اتهامات امنیتی سنگین نشان داده است واقعا شایسته نقد بحثهای اثباتی ماست ؟ ... " این دیگر واقعا جالب است . شیوه پاسخگویی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به راستی بدیع است : در برخورد با منتقدین ابتدا برای او پرونده سازی می کنند و او را یا به وزارت اطلاعات و یا به بخشهای دیگر اپوزیسیون منتسب می کنند و سپس خود را بی نیاز از پاسخ به انتقادات چنین افرادی معرفی می کنند !! قاعدتا پرونده ساختن برای منتقدین باید سخت تر از ارائه " حرفهای اثباتی " در مقابل آنها باشد اما گویا برای برخی از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب شکل معکوس این قضیه صادق است چرا که اصولا " نظر اثباتی " مستقل آنان در خصوص مسائلی مانند راهبرد ، اولویتهای تاکتیکی ، سبک کار و ... وجود خارجی ندارد و پرونده سازی برای منتقد خیلی راحت تر از گرفتن کره از آب است .

در ضمن او یکی از خصوصیات جریان آزادی خواهی و برابری طلبی را " اولین و مهمترین تجربه کمونیسم علنی در جامعه ایران بعد از تثبیت جمهوری اسلامی " معرفی می کند . خوب است که او قبل از اتخاذ چنین موضعی با لیدر مربوطه هماهنگیهای لازم را به عمل بیاورد و توجیه شود که ابراز وجود علنی به عنوان چپ و کمونیست و موضع گیری در مورد مسائل سیاسی به عنوان یک مارکسیست ، از نظر فرقه مربوطه آب ریختن به آسیاب جمهوری اسلامی و شکل دادن به یک " مارکسیزم قانونی " مطلوب رژیم و " درازگویی بی خاصیت " و ... تلقی می شود.

- برخی اصولا " عقب نشینی " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب بر اثر ضربه سال گذشته را زیر سوال بردند و آن را مقوله ای ساخته ذهن منتقدین لقب دادند و به بهترین و روشن ترین شکلی معنای اصطلاح " پاک کردن صورت مساله " را متجلی ساختند . از نظر آنها دستگیری حدود چهل تن از رهبران ، از کار افتادن بخش عمده ای از فعل و انفعالات سیاسی این جریان در تهران ، به محاق رفتن تمامی دستاوردهای دموکراتیک تحمیل شده بر حکومت مانند انتشار نشریات متعدد (که ایمان در مقاله خود آنها را نام می برد و از آذر ماه سال گذشته تا کنون یک شماره جدید از آنها هم چاپ نشده است) ، برگزاری جلسات متعدد و مختلف و ... اساسا " عقب نشینی " محسوب نمی شود .

"... نویسنده مذکور { منظور او نویسنده مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" است } و حامیان و مدافعانش اصولاً " عقب نشینی " و " شکست " داب را فرض می گیرند و تحلیل خود را از آن آغاز کرده و می کوشند بر همین پایه نیز استوار سازند ... " (سیامک امین، " آنکه بردرمی کوبد شاهنگام به کشتن چراغ آمده است " ، سایت " آزادی برابری ")

و کاوه حیدری که گام را یک قدم از سیامک امین فراتر نهاده و می گوید :
" ... اما بحث در مورد واژه سر گیجه کامل نیست . اگر بر فرض این نکته را قبول کنیم که داب سر گیجه گرفته است ، در تعریف سر گیجه باید گفت که وزارت اطلاعات بیشتر این سر گیجه را گرفته است . واقعا چه واژه ای بهتر از سر گیجه می توان پیدا کرد که دولتی که یک پای تقسیم دنیاست برای مهار کردن قدرت داب دست به هر ابزاری می زند ؟ ... " (کاوه حیدری ، با تکنواز سمفونی مرگ ، سایت آزادی برابری ، ۷ خرداد ۱۳۸۷)

- واکنشهایی که واقعا " بدون شرح " هستند و به شکلی صریحتر نشان دهنده روحیه کلی جریان می باشند :

"... در مورد جریان آزادی خواه و برابری طلب به طور عام و دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب مشهد به طور خاص نکر نکاتی لازم است . هر چند که قبلا دیگر رفقا نوشته اند ولی این دلیل بر سکوت ما در برابر درج مزخرفات شما در اینترنت نمی شود .
.. چگونه به خود اجازه می دهید از منظر خدا به ما خطاب کنید که چه کنیم و چه نکنیم... این همه به خود دانشجویان چپ رادیکال مربوط است پس لطفا خفه شوید !
.. اینکه ما وابسته به حزبی بودیم یا نه یک مساله کاملا درون جریانی و تا حد زیادی فردی بوده زیرا دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب ایران به عنوان تشکل به حزب یا گروهی وابسته نبوده اند و حتی اگر بوده اند این به شما خارج نشینان هیچ ارتباطی ندارد ...
... اگر واقعا می خواهید به چپ در ایران کمک کنید تا مدتی سکوت اختیار کرده و انتقادهای حزبی و گروهی خود را در محافل شب نشینی و یا نشست در کافه های پاریس و آمستردام مطرح نمایید . چرا فکر می کنید که باید هر چه به ذهنهای پوسیده و ارتجاعیتان می رسد با بوق و کرنا فریاد کرده و ذهن آشفته رفقای ما در ایران را بیشتر مشوش نمایید ؟ .. "
(تا کیدات از ماست . "در مورد جریانات اخیر"، بیانیه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب مشهد ، ۲۱ خرداد ۱۳۸۷)

"... من نقدهای جدی و تئوریک را می‌گذارم برای زمانی که تعداد مقاله نویسان، آژیتاتورها و سازماندهان این جریان به ۱۰ نفر برسد. فعلا که فتوای رضا آدرین برای هیچ کس برای کسی پیشیزی اهمیت ندارد. تا چه شود!..." (فریبرز رضایی)

- واکنشهای پراکنده و بی ربط که احتمالا به شکل سفارشی و به منظور بالا رفتن تعداد پاسخها تهیه شده اند. مثلا فردی در مقابل انتقادات مشخص مقاله "[وضعیت فعلی و گامهای ضروری](#)" از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دریک مقاله فلسفی - ادبی خواننده را به "ایدئولوژی آلمانی" ارجاع می‌دهد و نویسنده متن را به فوئرباخسیم متهم می‌نماید!! (سیامک امین ، " آنکه بر در می‌کوبد شباهنگام به کشتن چراغ آمده است " ، سایت " آزادی برابری ") ایشان گویا از مارکسیزم این نکته را خوب فراگرفته اند که هر کجا دو کلمه " عین " و " ذهن " به چشمشان خورد ، آنها را با هم پیوند دهند و به همین خاطر تقسیم بندی ای که در مقاله "[وضعیت فعلی و گامهای ضروری](#)" از شرایط کنونی جنبش دانشجویی ارائه شده بود (شرایط عینی و شرایط ذهنی) را در مرکز نقد خود قرار داده بودند اما فراموش کرده اند که اگر تفکیکی بین این دو کلمه وجود نداشت ، دیگر نیاز به تخصص مورد نظر ایشان که یکی کردن این دو با هم است اساسا به وجود نمی‌آمد! به هر حال مطالعه این مقاله در میانه این همه فحاشی و انگ زنی ، از جهاتی خالی از لطف نبود .

تبدیل کردن مقالات به عرصه جن گیری برای تعیین هویت نویسنده ، انتساب آن به احزاب و فعالین خارج از کشور ، یکی از فعالین داخل و ... به جای پرداختن به محتوای اصلی مقاله و انتقادات و نکاتی که در آن مطرح شده بود ، نیز یکی دیگر از مضامین نوشته های دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب بود .

- پرونده سازی برای منتقدین احتمالی از طریق انتساب آنها با نام و نشان به احزاب خارج از کشور . به این مساله در بخش بعدی می‌پردازیم .

۶- چپ تحکیم وحدتی و حکمتیسم : دو بستر و یک رویا !

۶-۱- در سالهای ۵-۱۳۸۴ تعدادی از افراد نسبتا رده بالای انجمنهای اسلامی دانشجویان در دانشگاههای مختلف گرایش خود را به چپ اعلام نمودند و مجموعه ای را شکل دادند که به " چپ

تحکیم وحدتی " مشهور شد . نفس این تغییر موضع نه تنها منفی نبود و نیست بلکه در آن دوران به عنوان نشانه ای از گسترش دامنه نفوذ و تاثیر گذاری چپ دانشجویی تلقی گشت . بسیاری از چهره ها بی که در تاریخ جنبش کمونیستی در ایران به شخصیت‌هایی تاثیر گذار بدل شدند ، مسیر پر پیچ و خمی را تا رسیدن به جنبش چپ پیمودند . رفیق جانباخته ای مانند علیرضا سپاسی آشتیانی فعالیت سیاسی اش را از عضویت در حزب ملل اسلامی آغاز نمود و در زمان جان باختنش عضو مرکزیت سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر بود . آنچه در مورد " چپ تحکیم وحدتی " مساله ساز بوده و هست نه نفس این تغییر موضع که این نکته بود که گردش به چپ و یا به تعبیر صحیح " چپ کردن " این بچه های " دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه " نه در گسستی قاطعانه با اعتقادات ، عملکرد و سبک کار پیشین که در امتداد همان مسیر و با هدف رادیکالیزه نمودن آن و جدا کردن حساب خود از جریان‌های در داخل انجمنهای اسلامی بود که به واسطه انتسابشان به جناحهای ورشکسته حکومت ، بوی الرحمن و کوس بن بست و رسواییشان مدتها بود که بر خاسته بود . چپ تحکیم وحدتی در این بستر شکل گرفت ، گرایش خود را به چپ اعلام نمود و با خود بسته بندی از منشاها ، روشها ، عقاید ، سبک کار و ... غیر کمونیستی را برای چپ دانشجویی به ارمغان آورد . وجود همین ویژگیهای مشخص و مشترک در بین افراد این مجموعه بود که باعث شد اینها حتی پس از اعلام چپ بودن به عنوان یک جریان واحد و با نام " چپ تحکیم وحدتی " شناخته شوند . بعدها با آشکار گشتن این ویژگیها مشخص گشت که بهره تبلیغاتی ای که چپ دانشجویی از چرخش به چپ این افراد برده است ، قابل مقایسه با ضرر و ضربه ای نیست که این افراد به واسطه پیشینه و سابقه منفی و عملکرد و رفتار و موضع گیریهای سیاسی نادرست و عجیبشان تحت عنوان " چپ " به چپ دانشجویی وارد می کنند . مسایلی از این دست باعث شد که این مجموعه از همان بدو شکل گیری خود را بمثابة وصله ناجور و نامتناسبی بر قامت چپ دانشجویی نشان دهد . این مساله به دورویی و ریاکاری و نیت سوء و نیرنگ بازی و ... این افراد باز نمی گشت . دلیل این مساله واضح و روشن بود : آنها به خاستگاه تاریخی و سنت سیاسی و اجتماعی دیگری تعلق داشتند . آنان فرزندان خلف و شکل امروزین و دفرمه شده انجمنهای اسلامی مهندس بازرگان ، پامنبریهای جوان طالقانی در مسجد هدایت ، شرکت کنندگان پر جوش فروش جلسات سخنرانی شریعتی در حسینیه ارشاد ، مجاهدین خلق ایران ، " دانشجویان " انقلابی " پیرو خط امام و ... هستند . جبر روزگار آنها را با شکل و هیات کنونی آورده است اما با کمی دقت و اندکی خراش دادن پوسته بیرونی آنان می توان تشابهات تاریخی را باز شناخت . عدالت خواهی پوپولیستی ، رادیکالیسم به شدت سطحی و ایده آلیستی ، فرهنگ ملی - اسلامی و ... در کنار سبک کار مبتنی بر باند بازی ، دودوزه بازی ، بند و بستههای پشت پرده و پنهانی ، ائتلافهای موقتی و تلاش در جهت دور زدن سایرین ، اجتناب از شفافیت و صراحت در موضع گیری و " همه را با خود داشتن " ، امام و

ضریح سازی ، لمپنیسم و بی پرنسیپی و ... از محتویات بسته بندی ای هستند که هویت تاریخی و کنونی چپ تحکیم وحدتی را شکل می دهد . هویتی که این مجموعه در این چند سال به انحاء گوناگون و به بهانه های مختلف به چپ دانشجویی تزریق کرده است . اگر تا دیروز محذورات و مسایل " دیپلماتیک " و تبلیغاتی کمونیستها را و می داشت که در مقابل مسایل مربوط به این افراد سکوت کنند ، امروزه لازم است تا جایگاه حقیقی آنها را به ایشان یادآوری کرد و بدون رودربایستیهای مالوف از آنها خواست که سر و صدا نکنند ، کنار بایستند و خود را به میانه مباحثه کمونیستها وارد نکنند و ساحت منش و سبک کار و جدل کمونیستی را با زباله ها و پسمانده های " دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه " و دانشجویان خط امامی آلوده نسازند . اگر تا دیروز نیاز برخی رهبران فرقه ای " چپ رادیکال " در جذب و هضم " دانشجویان خط امام " و چپ و کمونیست جلوه دادن آنها با هدف نشان دادن چهره ای فراگیر و غیر سکتاریستی از خودشان و سازمان دادن و شلوغ کردن دکور و فراهم آوردن مقدمات شکل گیری " جریان فراگیر " آزادی خواهی و برابری طلبی بود ، سلامت امروز چپ دانشجویی در گرو دفع چنین آفتگاهی است . تذکر و یادآوری صریح این نکات از این رو به آنها لازم است که به نظر می رسد در بلبشوی پس از حوادث آذر ماه سال گذشته این جریان با شخصیتهای خود پا به میدان گذاشته و قصد دارد تا در مراحل بعدی نقش مهمترو پررنگتری را در قالب دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب ایفا کند و حیثیت و تصویر چپ را در ابعاد بزرگتری مخدوش نماید و از طریق جا انداختن نوعی چپ آیینی با درکی مذهبی و عقب مانده ، عقب نشینی عمده ای را بر دستاوردهای تا کنونی چپ دانشجویی تحمیل کند . عقب نشینی ای که تا کنون لیبرالها و سوسیال دموکراتها از تحمیل آن به چپ ناتوان مانده اند می تواند از " درون " و از طریق همین چپ تحکیم وحدتی دانشجویان چپ را گرفتار سازد . این مجموعه پنج شش نفری تا کنون غیر از ضرباتی که به واسطه سابقه منفی و ارتجاعیشان به چپ وارد آمده است و به جز بسته بندی هویتی و سبک کاری فوق الذکر دو " ارمغان " دیگر برای چپ به همراه داشته است : یک " نفوذی " (که بعدا به آن خواهیم پرداخت) و پدیده ای به نام عابد توانچه . عابد توانچه پر سرو صدا ترین (و نه مهمترین) فرد در داخل این مجموعه بوده است و برای کسانی که با وبلاگ نویسی و فضای اینترنت سر و کار دارند نامی کاملا آشناست . برای پردن به منطق سطحی ، خودشیفتگی ، هوچی گری و توهم پراکنی او آشنایی شخصی و از نزدیک لازم نیست و خواندن چند پست از وبلاگهای او خواننده را از چند و چون کار وی آگاه می سازد . وجه تمایز عابد توانچه در داخل مجموعه چپ تحکیم وحدتی در این است که محتویات بسته بندی مورد اشاره را به شکلی فشرده و در پررنگ ترین شکل و البته با سادگی خاص خود (که باعث جلو انداختن او از سوی مجموعه در این عرصه هاست) در رفتار و عملکردش بروز می دهد . هر کس که چند متن از وبلاگهای متعدد او را خوانده باشد متوجه این نکته شده است که

وضعیت فکری عابد توانچه مانند حال و روز مجاهدین خلق در گرگ و میش ایدئولوژیک سالهای ۵۴-۱۳۵۳ البته در سیکل تکرار کمیک آن در تاریخ است. به تبع اینگونه دغدغه ها، سطح دانش او از مباحث چپ نیز از آن دوره فراتر نیامده است و از نخ نماترین و سطحی ترین تمها و اصطلاحات مربوط به آن دوره در بحثهایش بهره می برد. تداوم این آشفتگی فکری و هویتی تا سال ۱۳۸۷ و سی و چند سال پس از فیصله یافتن نزاعهای درونی مجاهدین خلق، می تواند به بروز حالت‌های عصبی شدید در فرد منجر شود که حتی از دیدگاه طرف مقابل بحث نیز ابدا حالت مناسبی برای ورود به یک مباحثه جدی سیاسی نیست. توانچه خود را در فضای اواسط دهه ۵۰ در مقام شخصیت‌های برجسته آن دوره تصور می کند و ماوس کامپیوتر را تپانچه ای می انگارد که باید آن را به طرف " اپورتونیست‌های چپ نما " نشانه گرفت و با چند بار " کلیک کلیک، بنگ بنگ " کار آنها را یکسره کرد. خود او در جایی اعتراف می کند که با آگاهی از مطالبی و تحت تاثیر احساسات لحظه ای " تپانچه " متصل به کامپیوترش را دست گرفته و اتهامات نادرست و بی پایه ای را علیه برخی افراد مطرح کرده است (" ...درست به همین دلیل بود که وقتی مطالبی که اکنون می دانم در آن غلو شده و ناجوانمردانه بر ضد دانشجویان دستگیر شده پخش شده بود توسط کسانی که نباید به گوشم رسید به حدی کنترلم را از دست دادم که در یکی از بدترین شرایط روحی ممکن اولین اظهار نظر گنگ و سربسته ام را نسبت به این ضربه روی وبلاگ پست کردم و اعلام کردم به جنبش خیانت شده است "، عابد توانچه، " سهم خواهی ممنوع ... "، سایت آزادی - برابری، ۱۹ خرداد ۱۳۸۷).

برای کسی که به چنین شیزوفرنی هویتی و فکری و ذهنی ای مبتلاست، نا مناسب ترین راه معالجه، ورود به یک مباحثه سیاسی به عنوان عضو یک جریان سیاسی و تلاش در جهت پاسخگویی به منتقدین است حتی اگر در ابتدا و با " فداکاری " مسئولیت کثافت کاریهایی را که قرار است در نوشته اش مرتکب شود، شخصا به عهده بگیرد. او در چند هفته گذشته با مقاله ای تحت عنوان " سهم خواهی ممنوع، ما مستقل هستیم " سعی کرد به انتقادات مطرح شده در مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" به روش خود پاسخ گوید و متعاقب آن نیز گل به خودیهایی که در این مقاله مرتکب شده بود را با چند سبزه دیگر در وبلاگش آراسته کرد. بگذارید در اینجا سیر تموج تخیلات و احساسات و هیجانات او را دنبال کنیم.

او در اولین جملات مقاله اش سعی می کند با روش همیشگی اش جو و فضای بحث را داغ کند. از مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" به عنوان " شنیع ترین و نفرت انگیز ترین اقدامات پلیسی دو دهه اخیر " نام می برد (!؟) و سپس وارد بحث قسمت اصلی بحثش می شود. او می نویسد: " ... خیر! در مجمع عمومی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب همه ی اعضا حق اظهار نظر داشته و همه به صورت یکسان از حق رای برخوردار بودند. نظرات افراد در جمع مطرح شده و پس از نقد و

بررسی - گرچه شخصا معتقدم تعداد این جلسات کافی نبوده و زمان بیشتری باید بدان اختصاص می یافته است و مکانیسم قویتری برای ارتباط اعضا و گروه های فعال در دانشگاه شهرستانها برای این تشکل طراحی می شد- گزینه ها به رای گذاشته شده و خرد جمعی تعیین کننده ی راهکارها و فعالیتها بود... " (همان ، تاکید از ماست)

و در جای دیگر :

" ... ضمن اینکه به فرض حزبی بون فرد یا افرادی در دل دانشجویان آزیخواه و برابری طلب آیا جر این بوده است که تمامی تصمیمات و موضع گیریهای درونی ما به صورت علنی بوده و بعد از بحث و رای گیری اعضای حاضر در جلسات اخذ شده و اجرا شده اند. هر کس می تواند عقاید و نظرات مخصوص به خود را داشته باشد اما اگر فردی قصد دارد که تفکر خود را به مجموعه ای بقبولاند باید ضمن مطرح کردن و دفاع از آن سعی کند دیگران را با خود همراه کند و نظرات خود را به تصویب برساند... " (همان)

فعالیت عمده و اصلی عابد توانچه پس از آزادیش از زندان در تابستان ۱۳۸۵ ، وبلاگ نویسی بود . علاوه بر سابقه عملکرد و موضع گیریهای او ، نامی هم که برای وبلاگش برگزیده است به خوبی بیانگر میزان شعور و درک او از مقوله ای مانند " خرد جمعی " و اعتقاد به آن می باشد : تکروی . این گونه سابقه تراشیهای تحکیم وحدتی فقط به منظور تحریف گذشته نیست بلکه نشان می دهد که سهم خواهی در آینده هم در دستور کار خواهد بود . به علاوه ما تصور می کردیم " خرد جمعی " محمل و ضمیر مبهمی است که به جای " مسئولیت پذیری " می نشیند و کابینه احمدی نژاد تصمیم گیریهایش را با ارجاع به آن ماست مالی می کند اما مثل اینکه توسل به این روش برای لاپوشانی اقدامات برخی از رهبران دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب که فعلا از دوستان و موثلفین توانچه محسوب می شوند نیز کاربرد دارد . با توجه به اوضاع و احوال به نظر می رسد " هنر " برخی از چهره های سرشناس آزادی خواه و برابری طلب در این بوده است که با دور زدن مکرر این " خرد جمعی " و جایگزین نمودن آن با " خرد حزبی " ، دست افراد شرکت کننده در این " مجامع عمومی " را در پوست گردو می گذاشته اند و به اعمالی دست می زده اند که روح این " خرد جمعی " - که حالا عابد توانچه می خواهد قسمتی از مسئولیت افتضاحات پیش آمده را بر دوش آن بگذارد - از آن بی خبر بود . کی و کجا این " خرد جمعی " حکم داد که " لیدر کبیر " دست به آن اقدامات فاجعه بار و احمقانه بزند ؟ حتی " نابخردی فردی " هم از مهر تایید گذاشتن بر چنان اعمال جنون آسایی سر باز

می زند چه برسد به " خرد جمعی " . مگر اینکه این " جمع " ، اجتماعی از مجانین باشد که در این صورت معادلش را باید در رهبری یکی از فرقه های سیاسی جستجو کرد و نه در بین دانشجویان چپ

مطلب او مانند سایر نوشته هایی که قبلا مرتکب شده است فاقد هر گونه ارزش تحلیلی و محتوایی از نظر سیاسی و نظری می باشد اما از بعضی جهات جدا قابل توجه و بررسی اند . نگرانی این است که چنین روشی به تدریج به روش نگارش غالب در بین دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب بدل شود . سبک کاری که دروغگویی و قیحانه و علنی و تناقض گویی آشکار به منبع تغذیه تمام " استدلالات " بدل می شود . ما در اینجا تنها به ذکر نقل قولهایی مستقیم از نوشته او و ذکر توضیحاتی مختصر بسنده می کنیم و قضاوت را به عقل و انصاف خوانندگان می سپاریم :

" ... در این شرایط به ناگاه با انتشار مقاله ای منتسب به ایرج آذرین در سایت تریبون مارکسیسم دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را در وضعیت بسیار بدی قرار داد . تمام آن چیزی که نیروهای لیبرال حاضر در دانشگاه و ارگانهای رسانه ای حاکمیت مانند کیهان، رسالت، صبح صادق و یانترات به آن دامن می زدند و قصد داشتند تا از طریق آن وجه چپ دانشجویی را تخریب کنند و و با انتشار آن دانشجویان را از چپها دور کنند . به ناگاه گرچه در سائیتی مجهول الهویه و بدون ذکر نام نویسنده درج شد اما از زبان کسی بیرون آمد که ادعای چپ بودن داشت . زمانی این انگ زنی و اتهام پراکنی مشمنز کننده تر و تهوع آورتر شد که مشخص گردید این بیانیه نه توسط ایرج آذرین که توسط آقای "ر" از دانشجویان سابق دانشگاه تهران در مقطع کارشناسی و دانشجوی کارشناسی ارشد فعلی نوشته است و این فرد با حمایت و تشویق عده ای از گروه های خارج از کشور وارد این اقدام ناسالم و پلیسی شده است ... " (تاکیدها از ماست ، عابد توانچه ، " سهم خواهی ممنوع ، ما مستقل هستیم " ، سایت " آزادی برابری " ، ۱۹ خرداد ۱۳۸۷)

"... آقای "ر" و در نتیجه ایرج آذرین، کموله و تشکل ثانوی حمایت کننده از آنها به خوبی می دانند که در وضعیت فعلی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب با محدودیتهای زیادی مواجه هستند که مانع از پاسخگویی صریح، آشکار و رسمی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و همچنین نیروهای چپ رادیکال به آنها می شود. آنها مدتهاست که به انتظار نشسته بودند تا با نیروهای فعال چپ دانشجویی تسویه حساب کنند و چه زمانی مناسب تر از حال که حریف زخمی است و به دلیل واقع شدن در شرایطی غیر معمول و غیر طبیعی، میلی به اظهار نظر رسمی و علنی ندارد؟ ... " (تاکیدها از ماست ، همان)

"... آقای "ر" و به دنبال آن ایرج آذرین بر چه اساسی مدعی هستند دانشجویان زندانی شده بریده

اند و اقدام به لو دادن جریان کرده اند؟ ایرج آذرین و جریان کموله قسمتهای به تاریخ سپرده شده ی

جنبش چپ در ایران هستند .." (تاکیدها از ماست ، همان)

ظاهرا پرونده سازی امنیتی با اسم و آدرس برای کسی که او تنها حدس می زند که مطلب "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" را به نگارش در آورده است و نسبت دادن به او به اپوزیسیون خارج از کشور چون توسط توانچه و با " نیت خیر " صورت می گیرد ، شنیع و نفرت انگیز نیست . پرونده ساز ما پس از این اقدام گویی عمل خود را بلافاصله فراموش می کند و در قسمتهای بعد می گوید :

" ... ما همچنان قادر نیستیم تایید کنیم فردی عضو گروه سیاسی خاصی بوده است یا نه. ما به خود اجازه نمی دهیم به صرف آگاهی از مطالعات تنوریک یک فرد در یک زمان خاص، صحبتهای اینترنتی یک فعال سیاسی با افراد خارج یا داخل ایران ، صحبتها و اطلاعات ارائه شده توسط بازجو، اعترافات زیر شکنجه فعالان سیاسی و غیره اقدام به نتیجه گیری و قضاوت درباره ی وابستگی تشکیلاتی فعالان سیاسی کنیم. تا زمانی که فردی خود شخصا اعلام نکند که به گروهی سیاسی وابستگی دارد ما برچسب حزبی بودن را بر پیشانی کسی نخواهیم زد...."

به نظر شما جالب نیست که کسی که خود دقیقا در چند خط قبل یک پرونده امنیتی در زمینه همکاری با احزاب خارج از کشور برای یکی از فعالین داخل کشور با اسم و رسم و نام و نشان درست کرد ، چند پاراگراف این سوتر در نقش معلم اخلاق ظاهر شود و امر به معروف و نهی از منکر نماید . البته ماجرا به همین جا ختم نمی شود . قسمتهای مهیج تری نیز در راهند . او در قسمتهای دیگری پا را از این هم فراتر نهاده و می گوید :

" ... به شخصه خوشحال و سرفرازم که در شرایطی اقدام به نوشت این سطور می کنم که کمترین حجم

میزان بازجوییهای مکتوب را در پرونده ی خود دارم و به هیچ عنوان حتی کلامی در رابطه با

مخالفان فکری خود چه رسد به رفقای نزدیک و دوستان کم تجربه تر به زبان نیاورده ام و از

امنیت دیگر رفقا به مانند امنیت خود دفاع کرده ام. استاندارد و ملاکی که من برای میزان مقاومت در

زندان در نظر داشتم به حدی بالا بود که خود را به محاکمه کشیده و محکوم کرده بودم. به نظر من

تنها کسانی لایق آزادی و برابری هستند که آزاد و برابر زندگی کنند ... هنگامی که در میانه ی

بازجوییها تیم بازجویی ناشی من "گافهای ظریفی" از اطلاعات محرمانه ی خود داد شبها تا به صبح با

خود کلنجار رقتم و آرامش درونی ام را از دست دادم. درست به همین دلیل بود که با دلهره و ترس از

زندان بیرون آمدم. درست به همین دلیل بود که وقتی مطالبی که اکنون می دانم در آن غلو شده و ناجوانمردانه بر ضد دانشجویان دستگیر شده پخش شده بود توسط کسانی که نباید به گوشم رسید به حدی کنترلم را از دست دادم که در یکی از بدترین شرایط روحی ممکن اولین اظهار نظر گنگ و سر بسته ام را نسبت به این ضربه روی وبلاگ پست کردم و اعلام کردم به جنبش خیانت شده است... آری! من اشتباه فاحشی کردم. قضاوت به سبک انسانهای نادان درباره ماهیت تعدادی از انسانها بدون سند و مدرک و بدون دادن فرصت دفاع به کسانی که محکومشان کرده ام و اکنون اینجا را جای مناسبی می دانم که از دو دختر و دو پسر دانشجو که جزء زندانیان بودند به خاطر شک کردن به آنان عذر خواهی کنم... " (تاکید از ماست ، همان)

و

" ... چگونه وقتی "یک" نفوذی در میان جریانی از چپ دانشجویی وجود داشته است که از نامهای مستعار گرفته تا آی دی های مخفی، اعضا و در معنای واقعی کلمه "همه چیز" را روزها قبل از این ضربه با وزارت اطلاعات معامله کرده است دیگر چه چیزی برای مقاومت وجود داشته شده است؟ گرایشهای مختلف از نیروهای چپ دانشجویی زندانی از همان روزهای اول بازداشت در مقابل میزان اطلاعات بازجوها از مسایل دچار شوک شده بوده و روزهای بسیار وحشتناکی را پشت سر گذاشته اند... " (همان)

جدا عجیب نیست؟ می بینید که شیزو فرنی فکری و شخصیتی در ترکیب با نارسیسیزم (خود شیفتگی) حاد تنها به آشفتگی نظری و سیاسی منجر نمی شود بلکه باعث می شود تا بیمار مربوطه همین منطق نرمال و ساده بشری را از کف بدهد و در یک متن واحد با آوردن جملات عجیب و متناقض پی در پی چند بار گل به خودی بزند و آبروی جریانی که به آن منتسب است را نیز در معرض خطر قرار دهد.

توانچه " نفوذی " ای را که " از نامهای مستعار گرفته تا آی دی های مخفی، اعضا و در معنای واقعی کلمه "همه چیز" را روزها قبل از این ضربه با وزارت اطلاعات معامله کرده است " را معرفی نمی کند و رسوا نمی سازد اما منتقد احتمالی را با ذکر مشخصات دقیق لو می دهد و از خواننده انتظار دارد چرنیاتی مکتوب او در مورد " استاندارد های بالا" ی مقاومتش در زندان را باور کند . کسی که در همین نوشته و در مقابل چشمان همگان - و بر خلاف دستورالعملهای اخلاقی ای که خودش در مورد مجاز نبودن انتساب افراد به احزاب خارج کشور صادر می کند - منتقد و نویسنده احتمالی را معرفی می کند و او را به احزاب خارج از کشور منتسب می سازد ، ادعا می کند که " کمترین بازجویی مکتوب " را در پرونده خود دارد و " کلامی در مورد مخالفین فکری خود " بر زبان نیاورده

است !! احتمالاً منظور او این بوده که شفاها چیزی در مورد " مخالفان فکری " خود به بازجوها نگفته است و در عوض به سبک و سیاق همین مقاله در بازجوییهای مکتوب و تک نویسیها برای آنها سنگ تمام گذاشته است ! جالب است که این فرد " خوشحال " و " سرافراز " ما خود به قضاوتهای نادرست خویش و عجز و عصبی بودنش و فقدان قوه کنترل خویش در همین سطور اعتراف و طلب بخشایش می نماید ! آیا معنا و تجلی " آزاد و برابر زندگی کردن " همین است ؟ آیا این روش طرح مطالب توهین به شعور مخاطب نیست ؟

کسی که به تعبیر خودش " به سبک انسانهای نادان " قضاوت می کند و آن قضاوت را مکتوب کرده و در مقابل دیدگان همان قرار می دهد ، کسی که " نفوذی " ای را که به اعتراف خودش مسبب تمام مصائب چپ دانشجویی بوده است را معرفی و رسوا نمی کند و در عوض منتقدین را بر اساس حدس و احتمال لو می دهد و برای آنها پرونده امنیتی می سازد و پس از آن خود را یک " قهرمان سرافراز " می خواند و از دیگران می خواهد شهادتهای خودش را در مورد عملکرد " قهرمانانه " و " استانداردهای بالا " یش در زندان را بپذیرند ، نه تنها کمونیست نیست ، یک انسان شریف معمولی نیست بلکه یک آدم فروش به توان دو است . شیوه ای که او با استفاده از آن پرونده می سازد و چرند می بافتد و تناقض گویی می کند ، از فرط زمختی و رسوایی ، حتی شیوه اطلاعاتیها و ماموران امنیتی امروزی نیست . شیوه کمیته چی های سابق ، موسسین جوان و تازه کار سپاه پاسداران و دانشجویان نوپای حزب اللهی و خط امامی مستقر در " دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه " است . مطمئن باشید توانچه با این فضاها خوب آشنایی دارد .

۶-۲) توانچه در مقاله " سهم خواهی ممنوع ، ما مستقل هستیم " به سطح بسیار بالای اطلاعات دستگاههای امنیتی در مورد دانشجویان بازداشتی اشاره می کند و می نویسد که : " ... چگونه وقتی **"یک" نفوذی در میان جریانی از چپ دانشجویی وجود داشته است** که از نامهای مستعار گرفته تا آی دی های مخفی، اعضا و در معنای واقعی کلمه **" همه چیز" را روزها قبل از این ضربه با وزارت اطلاعات معامله کرده است دیگر چه چیزی برای مقاومت وجود داشته شده است؟ گرایشات مختلف از نیروهای چپ دانشجویی زندانی از همان روزهای اول بازداشت در مقابل میزان اطلاعات بازجوها از مسایل دچار شوک شده بوده و روزهای بسیار وحشتناکی را پشت سر گذاشته اند ...** " (تاکید از ماست)

آیا این " میزان اطلاعات " دستگاههای امنیتی که مایه " دچار شوک شدن " دانشجویان بازداشتی گردیده است ، واقعا شامل ارتباط برخی از چهره های سرشناس دانشجویی با حزب حکمتیست و انجام دادن اعمالی ابلهانه به امر آنها و در جهت منافع آنها نمی شده است ؟ آیا لازم نیست فعالین دانشجویی چپ به ویژه شهرستانها از این مساله مطلع شوند ، به ابعاد مختلف آن توجه کنند و چرایی و چگونگی

اوضاع وحشتناکی را که دانشجویان بازداشتی آذرماه سال گذشته در تهران به آن دچار شده بودند را مورد بررسی قرار دهند تا چنین فاجعه ای بار دیگر تکرار نگردد؟ هوچی گرانی که کمپین فحاشی علیه "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" به راه انداختند اینگونه وانمود می کردند که به این مساله (یعنی ارتباط برخی از چهره های اصلی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب با حزب حکمتیست و بارآوردن افتضاح سیاسی در این راستا) برای اولین بار در مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" اشاره شده است و گویا دستگاه اطلاعاتی و امنیتی مترصد این نوشته بوده اند که به این اطلاعات دسترسی پیدا کنند (!؟). در حالیکه اشاره عابد توانچه نشان می دهد که حقیقت مساله و عمق فاجعه برای خود آنها بیش از همگان روشن است و کمپین تبلیغی علیه مقاله حکمت دیگری دارد و آن نقره داغ کردن منتقدین با این هدف است که حقایق امور بر توده دانشجویان به طور عام و بدنه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به طور خاص روشن نشود و افراد رده بالا و مسئول با موج سوالات از پایین مواجه نشوند که چرا و چگونه چنین فاجعه سیاسی به بار آمده است و چرا مسببین آن هنوز از خارج از کشور به عنوان نمایندگان و حتی "لیدر" های دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب در حال مقاله نویسی و موضع گیری هستند؟

۳-۶) در خصوص چگونگی دستیابی دستگاههای امنیتی به این سطح از اطلاعات پیش از بازداشت دانشجویان نظرات مختلفی شکل گرفته است که هنوز هیچ کدام از آنها به شکل کامل و قاطع اثبات نشده اند. اگر هوچی گران و فحاشان بگذارند، لازم است تا از طرف فعالین دانشجویی در این رابطه بررسیهای لازم برای درس آموزی در مسیر فعالیت آینده صورت گیرد. عده ای که تمامی مصالح حرکت آتی چپ دانشجویی را قربانی مصالح امروزی و فرقه ای خود می نمایند و از شکل گیری چنین بحثهای حساس، مهم و سرنوشت سازی با آلوده کردن فضای بحث و بررسی جلوگیری می کنند، خائن به منافع حرکت کلیت چپ دانشجویی و گرگانی در لباس شبان هستند. در خصوص مساله فوق الذکر فرضیه های متعددی شکل گرفته است که ذیلا به برخی از آنها اشاره می شود:

۱-۳-۶) وجود نفوذی و به اصطلاح رایج "سوراخ" در رده های بالای حزب حکمتیست که این اطلاعات را در اختیار دستگاههای امنیتی قرار داده است. این فرضیه در سال گذشته و پس از بازداشت های سری دوم در بین فعالین دانشجویی شکل گرفت و به حدی قدرت گرفت که حزب حکمتیست را مجبور به واکنش رسمی نمود. این فرضیه با بحث های اخیر و شکل گیری وبلاگ "دآب تهران" و کشف آن از سوی برخی حکمتیستها همچنان موضوعیت خود را حفظ کرده است.

۲-۳-۶) حزب حکمتیست در مقابل فرضیه بالا و در واکنشی که در قالب یک بیانیه یا نام "رقص جلاذ" در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۸۶ نسبت به این مساله صورت داد، فرضیه دیگری را مطرح نمود:

" ... این که در دنیای امروز جمهوری اسلامی و دولت چین، در مشارکت با یکدیگر، یکی از پیچیده ترین سیستم های کنترل اینترنت را بکار گرفته اند از دانسته های رایج است. شواهد زیادی وجود دارد که دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی، بخصوص طی یکسال گذشته، بر ارتباطات اینترنتی فعالین سیاسی، اجتماعی و نیروهای اپوزیسیون تمرکز کرده است و در موارد بسیاری به چت ها و مکالمات و یا مبادلات ای میلی "کشف" (رمز نشده) دست یافته است.

پرده دوم نمایش کثیف جمهوری اسلامی با القای این شبیه در میان زندانیان شروع میشود که اطلاعاتی که جمهوری اسلامی از طریق کنترل اینترنت و یا دسترسی به بایگانی ای میل ها و چت ها بدست آورده است را "نفوذی ها" در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده اند. اطلاعات جمهوری اسلامی بدین ترتیب تلاش دارد وسیعا تخم بد دلی، شک، بدبینی و سوءظن به یکدیگر را در میان فعالین سیاسی و اجتماعی بکارد. این یورش مستقیم جمهوری اسلامی به روحیه انقلابی و شور مبارزاتی جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی است. هدف این توطئه کثیف تعرض مستقیم به روحیه، اراده و وجدان همه آزادی خواهان است. هدف این تعرض نه تنها جوانان و فرزندان اسیر ما در شکنجه گاه های جمهوری اسلامی بلکه همه ما در بیرون از زندان هستیم... "

این فرضیه که از سوی حزب حکمتیست به عنوان یکی از مهمترین عواملی که خود در میانه این افتضاح سیاسی قرار دارد، از غیرواقع بینانه ترین فرضیه هاست و به آن بیشتر می توان به عنوان یک واکنش فوری به منظور پراکندن توجهاتی در نظر گرفت که بیش از پیش در راستای شناخت مسئولین و مسببین شکل گیری این موقعیت فاجعه بار روی این حزب متمرکز می شد. این حزب با وقاحت همیشگی اش دست پیش را در این بیانیه می گیرد و آمادگی خود را برای سناریو سازیهای احتمالی در آینده برای منتقدین و کسانی که بخواهند به بررسیهای بیشتری در این رابطه بپردازند اعلام می کند و به سبک خود رژیم در همین نخستین گام "خط قرمز" ها را در این زمینه ترسیم می کند:

" ... افتادن به این دام، شایعه پراکنی، دامن زدن به سوء ظن و بد دلی و ایجاد فاصله عاطفی میان

صف انقلابیون در بیرون و داخل زندان خواسته یا ناخواسته همکاری با جمهوری اسلامی است... "

حزب حکمتیست در این بیانیه با عجله و به شکلی ماهرانه رفع مسئولیت از خود و فرار از بررسیهای منتقدین احتمالی آینده را به حمایت از دانشجویان زندانی و جلوگیری از تضعیف نمودن روحیه آنها و ... گره می زند و این همان خطی است که در کمپینهای اخیر آنها روش اصلی استدلال و تبلیغاتشان بوده است. حزب حکمتیست در بخش دیگری از بیانیه و در قسمتی که بیشتر با طنز پهلوی می زند تا عبارات جدی، به قول معروف کم نمی آورد و به روش گذشته به قدرت نمایی به شیوه پهلوان پنبه ای ادامه می دهد:

"... تا آنجا که به جنبه امنیتی مربوط است باید در مقابل امکانات جاسوسی اینترنتی جمهوری اسلامی تدابیر لازم را اتخاذ کرد. در این رابطه کمیته تشکیلات کل کشور حزب حکمتیست متعاقبا روش های خنثی کردن امکانات جمهوری اسلامی در این زمینه را منتشر خواهد کرد..."

جالب است در این رابطه "تشکیلات کل کشور" - که به مسئولیت یک "نابغه" و اخوی جناب لیدر یعنی بهرام مدرسی اداره می شود - قبول مسئولیت می کند که خودش در ردیف اصلی مسببین این فاجعه قرار می گیرد. ظاهرا "نوابغ" مستقر در "کمیته تشکیلات داخل کشور" حزب حکمتیست تا قبل از اسفندماه سال گذشته و هنگامی که به رتق و فتق امور مربوطه از طریق چت رومها مشغول بودند از توانایی "دولت چین" (!؟) و جمهوری اسلامی در کنترل اینترنت مطلع نبوده اند که به یک باره در این مقطع به تکاپو برای تهیه چنین رهنمودهای فنی برای خنثی کردن ترفندهای رژیم افتاده اند و با عجله قسمتی از سایت رسمی حزبشان را به این مساله اختصاص داده اند. درست است که با شعور سیاسی ای که همگان از "نوابغ" مستقر در این حزب سراغ دارند واقعا بعید نیست که اساسا از چنین مساله ای مطلع نبوده باشند اما صدور بیانیه و سپس آن رهنمودها و اختصاص دادن بخشی از سایت حزب و سایت "آزادی بیان" به این رهنمودهای "بدیع" و "درخشان" حتی در حکم "نوشدارو پس از مرگ سهراب" هم نبود. همانطور که بعدها مشخص شد، این دست و پا زدنها تنها به منظور انجام مانور و تهیه مقدمات برای سد بستن در مقابل موج پرسشهایی صورت می گرفت که حیثیت و اعتبار و مسئولیت سیاسی حزب و رهبران آن را به چالش می کشید و صلاحیت آنان را با ابهامات جدی مواجه می ساخت.

۶-۳-۳) فرضیه بعدی توسط خود عابد توانچه در همان مقاله ارائه شده است :

"... چگونه وقتی "یک" نفوذی در میان جریانی از چپ دانشجویی وجود داشته است که از نامهای مستعار گرفته تا آی دی های مخفی، اعضا و در معنای واقعی کلمه "همه چیز" را روزها قبل از این ضربه با وزارت اطلاعات معامله کرده است دیگر چه چیزی برای مقاومت وجود داشته شده است؟ گرایشات مختلف از نیروهای چپ دانشجویی زندانی از همان روزهای اول بازداشت در مقابل میزان اطلاعات بازجوها از مسایل دچار شوک شده بوده و روزهای بسیار وحشتناکی را پشت سر گذاشته اند..."

در درجه اول اشاره به این نکته و یادآوری آن لازم است که پیش فرض همه این فرضیه ها، سطح بالای اطلاعات دستگاههای امنیتی قبل از بازداشتهاست که برخی از دانشجویان آزادی و خواه و

برابری طلب در جریان بحثهای دو ماه اخیر می کوشیدند مسئولیت آن را به گردن منتقدینشان بیاندازند

اما با فرضیه عابد توانچه نه سیخ می سوزد و نه کباب و همین خصلت، کارکرد اصلی اعلام این فرضیه هم احتمالاً همین است. هم حزب حکمتیست از اتهامات پیرامون خود خلاص می شود و هم با شکستن همه کاسه و کوزهها بر سر تنها "یک نفر" که فعلاً حکم X در یک معادله چند مجهولی را دارد، هم تا حل این معادله دفع الوقت می شود و هم گریبان "چهره اصلی" جریان آزادی خواه و برابری طلب به عنوان مسبب اصلی پیش آمدن این افتضاحات که در "هجرت انقلابی" به سر می برد و از قدرت و اکنش مستقیم ناتوان است موقتاً از چنگ ابهامات و پرسشها رها می شود.

اما عابد توانچه متوجه نیست که با طرح این فرضیه انگشت اتهام را به سوی خود بر می گرداند و خود را در معرض سوالات جدی و اساسی قرار می دهد. به ویژه اینکه او در هفته های اخیر با موضع گیریهای جدید وضعیت خود را پیچیده تر ساخت. او در این مدت با طراحی یک سناریوی عجیب و خنده دار، برای یکی از منتقدین احتمالی جریان آزادی خواه و برابری طلب با بردن اسم به شکل کامل و روشن، پرونده سنگینی ساخت و تهدیدات شداد و غلاظی را هم به استقبال منتقدین احتمالی دیگر روانه ساخت.

"... من چندی قبل در مقاله ای که روی وبلاگ خودم و سایت آزادی برابری وجود دارد هشدار داده بودم که زین پس در جواب کارهایی این چنینی مقابله به مثل خواهیم کرد. من بی علاقه نیستم که موارد و موضوعات بازجویی پیرامون بعضی گروهها و افراد مرتبط با آنان را روی وبلاگم بگذارم یا اطلاعات خود را از فعل و انفعالات داخلی یک گروه سیاسی منقرض شده منتشر کنم ... (عابد توانچه، وبلاگ "تکروی")

"... ما از روبه رو شدن با آدم فروش ها باکی نداریم. می توانید به آرشیو وبلاگ نگاهی بیندازید و از سرنوشت امثال فخرآور و ... عبرت بگیرید ... { او در این قسمت از اسامی چند نفر دیگر نام می برد که ما برای اجتناب از شریک شدن در نشر اکاذیب از آوردن اسم آنها در نقل قول خود داری کردیم }

عابد توانچه با این عمل و نوشته های جنون آسا فرضیه "آدم فروش به توان دو" بودن خویش را پررنگتر و جدی تر می کند. عابد توانچه چیزی با این مضمون شنیده است که برای "رسوا نشدن" باید "همرنگ جماعت" شد اما از آنجا که منطق ذهنی او شبیه منطق اکوان دیو است، می کوشد "جماعت" را به رنگ "فرد" در آورد! یعنی چون برخی از دوستان او دارای وابستگیهای حزبی

مشخص بوده اند و بر مبنای آن اقتضاحات سیاسی بار آورده اند ، باید برای تمام منتقدین پرونده های امنیتی مبتنی بر منتسب ساختن آنها به این و آن حزب و سازمان تراشید تا این مساله به شکل مساوی گریبان گیر همگان شود ! خود او اشاره می کند که دوستان و اطرافیانش می کوشیده اند مانع از این عمل قبیح او شوند اما او عقیده دارد که :

"... ده ها میل به دست من رسیده که حاوی نصایح و سفارشات در باره ی حفظ پرستیژ سیاسی و غیره بوده است . این به واقع یک رفتار بورژوازی و زاده ی ارزشهای ساخته شده توسط سرمایه داری است ..."

او آدم فروشی خود را تئوریزه نیز می کند و حفظ حیثیت افراد و قبح اتهام وارد ساختن بدون دلیل و مدرک به افراد را " رفتار بورژوازی " و " زاده ارزشهای ساخته شده توسط سرمایه داری " معرفی می کند و به همین روال آدم فروشی و پرونده سازی برای منتقدین و مخالفین را از ارزشهای " کمونیستی " اصیل می داند !! او فراموش کرده است که در مقاله خویش به این اشاره می کند که در مواردی ، تب تند او در گذشته به عرق نشسته است و هیجانانگیز " انقلابی " جنون آسای او به ندامت و پشیمانی مبدل گشته است . اما خب ، او یک تحکیم وحدتی قدیمی است و برای یک تحکیم وحدتی ترک چنین روشها و سبک کاری است که نشانه مرض است و نه ادامه دادن آنها.

اما بگذارید از بحث اصلی دور نشویم : اگر توانچه به قول خودش از " آدم فروشها باکی ندارد " و حفظ حیثیت افراد و جلوگیری از وارد آوردن اتهامات بدون مدرک و سند و صرفا بر اساس حدس و گمان و احتمال را " رفتار بورژوازی " می داند و آرشیو وبلاگش دارای این خصوصیت جادویی است که " آدم فروشها " را در خود فرو می برد ، چرا در تمام این مدت نفوذی ای را که " ... که از نامهای مستعار گرفته تا آی دی های مخفی، اعضا و در معنای واقعی کلمه " همه چیز " را روزها قبل از این ضربه با وزارت اطلاعات معامله کرده است ... " (عابد توانچه ، " سهم خواهی ممنوع " ، سایت آزادی برابری) را معرفی نمی کند و در قبال او " رفتار بورژوازی " پیشه می کند ؟ او بنا بر استدلال و قول خودش نباید باکی از رو در رو شدن با " آدم فروشها " داشته باشد اما چرا او در این مورد خاص که خود حکم قطعی بودن آدم فروشی اش را نیز صادر کرده است ، لب به سخن نمی گشاید ؟ امتناع عابد توانچه از بیان حقیقت وجود حجم بالایی از اطلاعات دستگاههای امنیتی اگر از جهالت او نباشد (که او با طرح مساله " نفوذی " در مقاله اش نشان می دهد که نیست) پس از تبهکاری اوست ؟ آیا این سوال طبیعی نیست که او که در طول چند هفته گذشته پرونده امنیتی کلفتی برای یکی از منتقدین احتمالی از بین فعالین داخل کشور می سازد و این را از وظایف انقلابی " خود می داند و فریاد بر می آورد که از مواجهه با " آدم فروشها " باکی ندارد و هل من مبارز می طلبد چرا به معرفی " آدم فروشی " که اتهام بسیار بزرگی یعنی " معامله کردن اطلاعات دانشجویان با دستگاههای امنیتی " را

متوجه او می‌داند اقدام نمی‌کند و او را رسوا نمی‌سازد؟ پس او باید یا بیم و هراسی از روبرو شدن با این فرد (یعنی "آدم فروش" قطعی به اعتراف خود او و کسی که زمینه تلاشی کردن دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را فراهم کرده است) داشته باشد و یا تمام خط و نشان کشیدنیهای او و فیگورهای "قهرمانانه" سابق و امروزش پوچ و بی‌معنی است که باعث شده خاصیت معجزه آسای آرشیو وبلاگش را در مورد "نفوذی" فوق‌الذکر اعمال نمی‌کند. اما اگر شق اول را فرض بگیریم و تصور کنیم که احتمالاً او بیم و هراسی از روبه‌رو شدن با "آدم فروش" قطعی و واقعی (که خودش برای اولین بار به وجود چنین فردی اشاره می‌کند) دارد، محتوا و دلیل بیم و هراس تپانچه کش کاغذی ما از او آن هم با آن "استانداردهای بالای مقاومت" چیست؟ توانچه در مقاله اش از این "نفوذی" با عنوان "نفوذی در میان جریانی از چپ دانشجویی" نام می‌برد. ماجرا وقتی جالبتر و قابل توجهتر می‌شود که بدانیم منظور او از این "جریانی از چپ دانشجویی" همان چپ تحکیم وحدتی است و اینکه فردی که توانچه او را "نفوذی" می‌انگارد پس از دو سه سال طی طریق در مسیر چپ آن هم از نوع "رادیکال" آن، به آغوش دفتر تحکیم وحدت بازگشته است، وبلاگ جدیدی تاسیس کرده و پیامهای شادباش و خوش آمد مجدد را چپ و راست از برادران تحکیمی سابق و کنونی خویش دریافت می‌دارد. آیا ریشه بیم و هراس توانچه، زیر سوال رفتن اعتبار کل مجموعه چپ تحکیم وحدتی است؟ آیا او روابط خاصی با این "نفوذی" دارد که او را روانه آرشیو وبلاگش نمی‌نماید و یا در چهره او و آخر و عاقبت منطقی سیاسی چپ تحکیم وحدتی و وابستگان آن را دیده است که در قبال آن سکوت کرده است؟ آیا او باز شدن این مساله را ضربه دیگری به اعتبار چپ تحکیم وحدتی و چپ رادیکال می‌داند؟ به هر حال باتلاقی از تناقض گویی به دست خود عابد توانچه زیر پایش سرباز کرده است که دست و پازدنها و تحرکات "انقلابی" او تنها منجر به جلو افتادن زمان فرو رفتن کامل او می‌گردد. نکته ای که نهایتاً بدیهی می‌نماید این است که برای توانچه و امثال او "حقیقت جویی" و "مقابله با دستگاههای امنیتی" و ... هیچ معنا، اصالت و ارزش فی‌نفسه ای ندارد و تنها زمانی موضوعیت می‌یابد که منافع سیاسی فرقه و قصد از میدان به در کردن منتقدین و مخالفین فرقه در میان باشد و تنها با مقابل هم قرار دادن مکتوبات خود او آن هم فقط در دو مطلب به راحتی می‌توان به تو خالی بودن ادعاهای پر سر و صدای او و امثال او و خالی بودن حجم شخصیتشان از مقادیر اندکی منطق و شرافت پی‌برد. "آدم فروشی" و "نفوذی" ستیزی توانچه از سنخ امپریالیسم ستیزی اسلاف سیاسی اش یعنی فاتحین "لانه جاسوسی" است.

۶-۴) برای آشنایی با نظرگاههای سیاسی مجموعه چپ تحکیم وحدتی و به طور مشخص عابد توانچه و نقاط تشابه خط سیاسی آنها با حکمتیستها باید به مطالب دیگر آنها رجوع کرد. البته چپ تحکیم وحدتی دستگاه سیاسی منظم و منسجمی ندارد و مواضع پراکنده ای که اتخاذ می‌کند مخلوطی

از نسخه های دست چندم نظرگاههای سنت فدایی و خط دو و به ویژه جنبه های حماسی آنان با تاثیراتی از انتقادات خط سه چپ دوران انقلاب ۵۷ بر این جریان است که با همان شکل و شمایل در حال تکرار شدن در سی سال بعد هستند . عابد توانچه در مصاحبه ای با سعید حبیبی در سال گذشته مجموعه ای دیدگاههای سیاسی خود را در زمینه های مختلف بیان می کند که برای شناخت فضای سیاسی ای که این مجموعه در آن به سیر و " سفر من الحق الی الخلق " مشغول است مفید به نظر می رسد . در این مصاحبه و از خلال نظرات و کلمات مغشوش و فاقد نظم و پراکنده می توان خطوط تشابه نظرگاههای سیاسی حکمتیستها با چپ تحکیم وحدتی را ردیابی کرد و به زمینه های قرابت سیاسی این دو در دو محور مشخص پی برد .

توانچه در این مصاحبه می گوید :

" ... ما می توانیم تاکتیکی شبیه به تزه های آوریل لنین را برای شرایط زمانی و مکانی که در آن واقع هستیم طراحی و اجرا کنیم... " (عابد توانچه در مصاحبه با سعید حبیبی ، سایت " سلام دموکرات " ، ۲۵ مهر ۱۳۸۶)

این جمله از ترشحات یک ذهن آشفته و شیزوفرنیک این بار در حیطه سیاسی و نظری است . مقایسه شرایط سال ۱۳۸۶ (زمان مصاحبه) با شرایطی که در آن لنین تزه های آوریل را صادر کرد یعنی دو ماه بعد از انقلاب فوریه و پنج مانده به انقلاب کبیر اکبر به این معنی است که گوینده شرایط سال ۱۳۸۶ را اوج اعتلای انقلابی ارزیابی می کند و همان طور که خود می گوید قصد دارد وظایفی متناسب با آن را در دستور کار می گذارد . تحلیل توانچه از اوضاع و تشخیص انقلابی بودن با حکمتیستها در اساس همسان است با این تفاوت که او حتی گامهایی را نیز از حکمتیستها فراتر می گذارد و با مقایسه شرایط مهر ۱۳۸۶ با آوریل ۱۹۱۷ در انقلابی نشان دادن اوضاع سنگ تمام می گذارد . شاید ذکر این توضیح لازم باشد که محتوای تزهایی که لنین در آوریل ۱۹۱۷ بعد از بازگشتش از سوییس ارائه داد و باعث تغییر اساسی سیاستهای حزب بلشویک گردید را می توان در محورهای زیر فشرده ساخت :

۱- جنگ اول جهانی ، یک جنگ امپریالیستی است و پایان صلح آمیز و دمکراتیک تنها در صورتی ممکن است که سرمایه سرنگون شود. با " ابرام و بردباری به تمام معنی ی " ماست که این مساله برای توده ها روشن خواهد شد.

۲- انقلاب گذاری است از اولین مرحله ای که قدرت در اختیار بورژوازی قرار دارد به مرحله ای که آن قدرت از آن سلب و باید در دستهای پرولتاریا و دهقانان فقیر قرار گیرد.

۳- از دولت موقت به مثابه ی " یک دولت سرمایه داری " نباید حمایت کرد.

۴- بازشناسی این مساله که بلشویکها تنها حمایت یک اقلیت کوچکی را در شوراهای دارا بودند و بر اثر مبارزاتشان حمایت اکثریت اعضای شورا به دست آوردند؛ همچنین توضیح دقیق، صبورانه و سیستماتیکی از اشتباهاتی که احزاب دیگر مرتکب شدند که آنها را از احزاب اکثریت به احزاب اقلیت و بی اعتبار در شورا تقلیل داد. همزمان باید لزوم انتقال " تمامی قدرت دولتی در دست شوراهای نمایندگان کارگران" برای مردم شرح داده شود.

۵- رد خواست یک جمهوری پارلمانی و پذیرش یک جمهوری شورایی به رهبری کارگران و دهقانان فقیر. ارتش حرفه ای باید به ارتش مردمی تبدیل شود. صاحب منصبان باید به اندازه ی کارگران لایق مزد دریافت کنند.

۶- مصادره ی تمامی زمینهای ملاکین و ملی کردن تمام زمینهای موجود در کشور.

۷- بانکها همگی باید به یک بانک تبدیل شوند که زیر کنترل و نظارت نمایندگان شوراهای کارگران قرار گیرند.

۸- تولید اجتماعی و توزیع محصولات باید تحت کنترل و نظارت شوراهای صورت گیرد.

۹- جلسه ی عمومی کنگره حزب، باید برنامه ی حزب در مورد جنگ امپریالیستی، دولت و برنامه حداقل را تغییر دهد. اسم حزب باید به اسم حزب کمونیست تغییر نام پیدا کند.

۱۰- پی ریزی یک بین الملل نوین باید در دستور کار قرار بگیرد.

(نک به مفهوم تزه های آوریل ۱۹۱۷ لنین ، درال کوزنس ، میلیتانت شماره ۸ ، برگردان رنوا راسخ)

تطبیق شرایط صدور این تزه ها با شرایطی که ما در آن به سر می بریم و مطالبات و سیاستهای مطرح شده در آن با برنامه های مورد نیاز ما در شرایط کنونی ، دیگر چندان کار مشکلی نیست . راهکارهایی که توانچه بر مبنای این تحلیل از اوضاع و انقلابی دانستن آن بیان می کند وجوه شباهت دیگری از او با سیاستهای حکمتیستها را ترسیم می کند :

" ... { سوال } به نظر تو آیا روشهای قهر آمیز در این تاکتیکها جاي میگیرند؟ آیا استفاده از

روشهای قهر آمیز در تحولات جهان امروز تاثیری دارد؟

" عابد توانچه : قاطعانه می گویم که بله! ... وقتی ما می خواهیم دنیای سرمایه داری را ویران کنیم و دنیایی بهتر را جایگزین آن کنیم تمام قدرتها و ماهیت و وجود دنیای سرمایه داری بر علیه ما خواهد شورید . تکلیف ما هم در برابر آنها مشخص است: « کمونیستها از پنهان کردن نظرات خود بیزارند. آنان آشکارا اعلام می کنند که فقط با سرنگونی قهر آمیز تمام نظامهای موجود اجتماعی به اهدافشان دست خواهند یافت. باشد که طبقات حاکم از انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولترها چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نخواهند داد . « رفیق هوشی مین می گوید: « میان دنیای سرمایه داری و

دنیای کمونیسم شکاف عمیقی وجود دارد که تنها با خاکستر ما کمونیستها پر خواهد شد. « این آخرین مرحله از رنج جانباختگان کمونیست خواهد بود که اجسادشان با لاشه‌ی متعفن یک دنیای غیر انسانی کنار هم قرار گیرد زیرا که ما این شکاف را از زره زره هستی دنیایی مملو از نابرابری و تبعیض کنونی خواهیم انباشت. تا کنون چه در اعتراضات دانشجویی و چه در جامعه ما شاهد درگیری‌ها و خشونت‌هایی بوده‌ایم. اما اینها تنها اعمال خشونت کور و لحظه‌ای بوده‌اند. قلیان احساسات آنی و بروز خشمی انباشته شده در تک تک افراد جامعه از یک استبداد تمام عیار. یک اعلام نارضایتی. ما مثلاً در اعتراضات خرداد ۸۵ پلی تکنیک شاهد بودیم که دانشجویان به دفتر نهاد رهبری حمله کردند، شیشه‌ها را شکستند، تابلو آن را کردند و زیر پا انداختند و با گوجه‌های گندیده در دیوار آن را رنگ کردند اما اینها صرفاً بروز خشم و نفرت علیه یک نماد بود یا مثلاً بعد از اعلام خبر سهمیه بندی بنزین مردم چند پمپ بنزین را آتش زدند و درگیری‌هایی به وجود آمد. این حرکان کاملاً آنی و بدون برنامه ریزی قبلی روی داد. نیروی منسجم و مشخصی هم برای انجام آن وجود نداشت... من به هیچ وجه منکر تاثیر فوق العاده ترورهای انقلابی و اعمال قهرمانانه در بالا بردن روحیه توده‌ها و ایجاد نیروی محرکه‌ی روانی برای به حرکت درآوردن مردم نیستم...

شخصاً در این مسئله به تز جزئی نزدیک هستم. مبارزه‌ی مسلحانه به عنوان بازوی تبلیغاتی یک تشکیلات سیاسی منسجم نه به عنوان یک کار مستقل و یک تاکتیک اصلی. مبارزه‌ی مسلحانه بدون وجود تشکیلات سیاسی قوی محکوم به شکست است. تمام تلاش چپ در حال حاضر باید معطوف به تشکیل یک حزب سیاسی باشد. حزبی که بعد از مرکزیت سیاسی شناخته شده خود در جامعه بتواند ابتدا با سیستم شاخه‌ای و در لایه‌های پائینی با سیستم ده، دهی ستاره‌ای گسترده شود. شاخه نظامی بعد از استقرار و تثبیت این حزب است که می‌تواند به عنوان یک اهرم، تشکیل و تحت رهبری حزب قرار گیرد... " (تاکید از ماست ، همان)

به زبان آوردن چنین کلماتی آن هم مدتی کوتاه پس از اینکه معاون آموزشی وزارت علوم با دادن یک تذکر امنیتی از رشد تفکرات " چه گورایی " در دانشگاه صحبت کرده بود، بیشتر نشان دهنده بلاهت گوینده است تا صراحت او.

برای خرده بورژوازی انقلابی طرح مساله " مبارزه " بلافاصله با مقولات و فضاهاپی نظیر " قهرمانی " ، " حماسه " ، " ایثار " و ... پیوند می‌خورد. برای خرده بورژوازی انقلابی مبارزه بخشی از زندگی و در هم تنیده با حیات اجتماعی جاری افراد نیست، واقعیتی نیست که هستی اجتماعی اش آن را بر وی تحمیل کند. برای او مبارزه یک " سبک زندگی " است که او را به مدارهای بالاتری از رضایت نفس و ارضاء درونی و شخصی ارتقاء می‌دهد. او برای حفظ این فضاها و لذت ناشی از این رضایت، نیاز به دائمی کردن آنها دارد. تلاش برای دائمی کردن این احساسات و تصاویر، ما به

ازای خود را در سیاست در " تعرض مداوم " می یابد . تعرض مداوم و بی منطق ، خرده بورژوازی انقلابی را در حالت شارژ دائم قرار می دهد و حس " قهرمانی " و رضایت از خویش را برای وی ابدی می سازد . اینچنین است که تعرض مداوم به هم استراتژی و هم تاکتیک او بدل می گردد . جنبش دانشجویی همواره بستر مناسبی برای رشد و تغذیه تحرکات ، تفکرات و احساسات انقلابی از نوع خرده بورژوازی اش بوده است و از آنجا که اعتراض در دانشگاه بنا بر خصلت و جایگاه این جنبش با محدودیتها و موانع عینی رو برو ست ، خرده بورژوا نرده های دانشگاه را به شکل حصاری می بیند که تاخت و تاز حس قهرمانی او و " یکی شدن " رو در رو بی واسطه او با توده مردمی که " خود را " قهرمان " آنها می پندارد را با مانع مواجه می سازد ؛ از این رو در ادامه و در مسیر مشخصتر ساختن امیال خود ، عینیت عصیان دائمی و بی نقشه و تعرض مداوم خود را در " سلاح " و کیش اسلحه می یابد . در اختیار داشتن کنترل اسلحه و رگبارهای پی در پی آن تصور او از تعرض مداوم و بلامانع را قابل لمس می سازد و با تصور شلیک هر گلوله به سوی دشمن ، جریان گرمی از رضایت در اثر تطبیق تصویر رویایی از یک قهرمان با " من " واقعی اش در رگهای او جریان می یابد . برای چنین خرده بورژوازی انقلابی ای ، اسلحه و مبارزه مسلحانه ، تاکتیک و نقشه نیست ؛ همه چیز است و به تمام ابعاد زندگی شخصی او پاسخ می گوید . اگر هم وجود نداشته باشد باید فوراً در جهت خلق آن تلاش کند و یا تصویر و تصوراتی از آن بسازد و با آن به استمنا ذهنی مشغول شود . او در مقام مباحثه بدون شک ما را به نمونه های موفق و با شکوه مبارزه مسلحانه کمونیستی ارجاع خواهد داد و پیش بینی خواهد کرد که مبارزه جاری ما نیز بالاخره به آن مرحله ارتقاء خواهد یافت . او فلسفه زندگی خویش را با جایگزین استراتژی جنبش اجتماعی یک طبقه می نماید و با این قیاس یک حرف برای همه زمانها و دورانها دارد و بر این اساس حرف او یا در گذشته زمانی به واقعیت تبدیل شده است یا در نقطه نامعلومی در آینده به واقعیت تبدیل خواهد شد . او نمی تواند بفهمد که پیش بینی او مانند پیش بینی کسی است که با دیدن دختری چهار ساله حدس می زند که روزی مادر خواهد شد و وقتی دختر بیست سال بعد مادر شد ، او می گوید : " نگفته بودم که او روزی مادر خواهد شد ؟ " حال آنکه پیشگوی ما فراموش می کند که در سن چهار سالگی هم کسی دختر را بر اساس گفته های او مورد تجاوز قرار داده بود .

مقولات فوق ، تمهای آشنایی در مضامین فکری همه شاخه های چپهای رادیکال و انقلابی خرده بورژوازی و غیر کارگری است . این جریانات همواره به جنبش دانشجویی بمثابه یکی از منابع اصلی تغذیه خود نگریده اند . جنبش دانشجویی تاریخاً در ایران و سایر نقاط جهان بنا بر خصوصیات خویش بستر بسیار مناسبی برای رشد چنین گرایشهایی تحت عنوان " چپ " و " انقلابی گری " بوده است و بارها نیز چپی که خواسته با کمان جنبش دانشجویی به اعماق جامعه پرتاب شود و آن را زیر

و زیر سازد ، ره به ناکامی برده است . همین واقعیت ، وظیفه فعالین کمونیست در جنبش دانشجویی یعنی آنانی که می خواهند این جنبش به بستری برای تربیت روشنفکران انقلابی ارگانیک طبقه کارگر و متحد استراتژیک این طبقه و نه " نوک پیکان تکامل " آن بدل شود را به مقوله ای پیچیده تبدیل کرده است چرا که آنها علاوه بر جنگیدن در عرصه مبارزه با استبداد حاکم و جریان‌ها راست و رفرمیست ، مجبورند در عرصه ای دیگر و با روشهایی دیگر در مقابل چپ " انقلابی " خرده بورژوازی آوانتوریست نیز به مقابله بر خیزند تا بتوانند در نهایت جنبش دانشجویی را به یک " پایگاه سرخ " و نه یک سرنیزه سرخ بدل سازند . . این ، عرصه متفاوتی از مبارزه برای تثبیت استراتژی سوسیالیستی در سطح جامعه است که به علت در خود فشرده کردن همه مباحث و دغدغه هایی که در بین انقلابیون جریان دارد تاثیرات دیر پای خود را در هر صورت بر جنبشهای اجتماعی دیگر نیز باقی خواهد گذاشت . بخشی از پیچیدگی جدال به این دلیل است که این انقلابیون خرده بورژوا نیز رخت مارکسیزم به تن دارند و از طبقه کارگر و سوسیالیزم دم می زنند . به نظر می رسد مقابله مارکسیزم و نارودنیسم در اواخر قرن نوزدهم در روسیه ، شکل بی پیرایه و عریان تضادها و تفاوت مسیرها در صف انقلابیون باشد که در سراسر قرن بیستم و در دوره کنونی به صورتهای گوناگون و بسیار پیچیده تر در جنبش رادیکال دانشجویی و روشنفکران انقلابی باز تولید و باز تعریف شده است . صورت مساله و دستور بحثها و فهرست معضلات و دغدغه ها و نتایجی که نهایتا به دست آمده است از موردی تا مورد دیگر ، از دوره ای تا دوره دیگر ، از کشوری تا کشور دیگر ظاهرا متفاوتند اما در یک سطح پایه ای همان تضادی را منعکس می کنند که تقابل بین مارکسیزم و نارودنیسم در بین روشنفکران انقلابی روسیه در اواخر قرن نوزدهم تا کنون بهترین و عریانترین تصویر آن بوده است .

شکل گیری نخستین نسل از مارکسیستها در روسیه بر بستر شکل گیری و رشد مبارزات طبقه کارگر روسیه و شکست تئوریک - تشکیلاتی نارودنیکها صورت گرفت . نارودنیکهای (طرفداران " خلق " ، خلقیون) جان بر کف نیروی پیش برنده تاریخ را نه مبارزه طبقاتی و انکشاف آن که اراده و عمل شخصیتهای انقلابی می دانستند . به نظر آنها شخصیت و اراده انقلابی همه چیز بود که می توانست حرکت تاریخ را بر مبنای امیال خویش تغییر دهد ؛ مبارزه طبقات و آماده کردن طبقات انقلابی برای مبارزه جایگاهی نداشت . بر مبنای چنین درکی ، تاکتیک این روشنفکران انقلابی مبارزه با سلاح و ترور مقامات رژیم مستبد تزاری بود . آنان " اراده خلق " را در فشنگ رولورهایشان تبلور می بخشیدند و پشتوانه استدلالهایشان جانفشانیهایی بود که در این مسیر انجام داده بودند . بستر اصلی سربازگیری آنان نهضت‌های دانشجویی روسیه در اواخر قرن نوزدهم بود که عمده ترین مرکز رشد و تربیت روشنفکری انقلابی روس محسوب می شد .

نخستین بخش تشکیلاتی مارکسیزم و سوسیال دموکراسی انقلابی در روسیه ، محفلی چند نفره بود که توسط دیمیتری بلاگوف در پایان سال ۱۸۸۳ در انستیتو تکنولوژی دانشگاه سن پترزبورگ تشکیل شد که وابسته به گروه " آزادی کار " مستقر در خارج از روسیه بود . در آن زمان توان سیاسی و تشکیلاتی مارکسیستها در مقابل نارودنیکها بسیار اندک می نمود و افقهای پیشروی در شرایط حاکمیت استبداد تزاری بسیار تیره و تاریک . روشنفکران انقلابی مارکسیست در تقابل ایدئولوژیک و سیاسی با نارودنیکها بر شاهرگ تاریخ یعنی مبارزه طبقاتی دست نهادند ، کل شاکله ایده های نارودنیک را قاطعانه به چالش کشیدند و روشنفکری انقلابی را به حرکت به سمت طبقه کارگر فراخواندند . پیوند خوردن با چنین مسیری آنها را به قامت اسلاف بلشویکهای برکشید که قریب به چهل سال بعد انقلاب کبیر اکتبر را رهبری نمودند . محتوای مباحثات و جدالهای طولانی آن نسل از روشنفکران مارکسیست در روسیه با نارودنیکها شاید اکنون بدیهی ، ساده و حل شده به نظر برسند اما با اندکی دقت می توان ظنین این مباحث را در دوران ما کماکان شنید و باز شناخت . ظنینی که به مباحث کلاسیک در این زمینه همچنان موضوعیت و طراوت می بخشد :

" ... وظیفه روشنفکران انقلابی ما به عقیده سوسیال دموکراتهای روس بدین شرحند : جامعه روشنفکری انقلابی باید دیدگاههای سوسیالیزم علمی معاصر را درک نماید ، آن را در محیطهای کارگری بپراکند ، در کنار طبقه کارگر به تکیه گاههای استبداد هجوم آورد . جنبش انقلابی ضد استبدادی در روسیه فقط به عنوان جنبش انقلابی کارگری می تواند پیروز شود ؛ چاره دیگری نداریم و نمی توانیم داشته باشیم ... "

(نظرات گروه " آزادی کار " ، نخستین گروه مارکسیست در روسیه ، در نخستین کنگره انترناسیونال دوم ، ۱۸۸۹)

+ نوشته شده در دوشنبه ۱۷ تیر ۱۳۸۷ ساعت ۲۳ توسط حامد سعیدی